Acc. No.

5

حمد و سپاس خالقی را سزاست که نوع بشر را ... اما بعد، چنین گوید احوج عباد

ابن زبردست خان صدر الدین محمد الخ

1133/1721

Dated ~~1133~~ 1132/1720. A fihrist of the names of animals on fly-leaves in the beginning. Occasional emendations in the text and on the margins.

Ff.81; Size: 24 × 13; 16 × 8 cm.; lines 15, no jadwals. Or.pap.,thickness 10 = 0,39 mm. Good, almost calligraphic, Ind. nastaʻlīq. Cond. tolerably good. Worm-eaten .

W. Ivanow
As. Soc. of Bengal
Calcutta, June 1. 1927.

ANNOTATED. W.

Khawāṣṣu'l-ḥaywān.

4

خواص الحيوان

Z 3.

various animals
ieir flesh, etc.
b.Zabardast Khān,
ādu'l-wuzarā', a
tises on occultism,
he Punjab University.
ing leaf there are
to the author himself,
has been completed
the work is given
zu'ṣ-Ṣadr. Apparently
atalogues of other

phabetical list of
ts in Persian and
rds, and insects, etc.,

Acc. No.

Persian MS.

3.

خواص الحيوان

Z 3.

Khawāṣṣu'l-ḥaywān.

A treatise on zoology, giving descriptions of various animals and showing especially the medicinal properties of their flesh, etc. The author calls himself (f.1v) Ṣadru'd-dīn Muḥammad b.Zabardast Khān, and is probably identical with the author of the Irshādu'l-wuzarā', a work on politics, described in R 338. Many other treatises on occultism, ethics, medicine, etc., are found in the library of the Punjab University. The present copy is dated 1132/1720, and on the opening leaf there are two seals with the same date, one of them belonging to the author himself. It is possible to think, therefore, that the treatise has been completed not long before the date. The alternative title of the work is given on the margin of f.1v and on the opening leaf as Kanzu'ṣ-Ṣadr. Apparently no other copies of this work are described in the catalogues of other libraries.

After a short preamble the author gives an alphabetical list of animals, under their Arabic names, adding equivalents in Persian and Hindi. All animals, domestical and wild, mammals, birds, insects, etc., are dealt with. Beginning:

 Khawāṣṣu'l-ḥaywān.

خواص الحي

٢

حاریسه جانور

فهرست کتاب خواص الحیوان
باریسه جانور

حرف الالف

انسان ابوبرون ابن عرس اسد
افعی ارنب بری ارنب بحری اوز
ایل ارضه

حرف البا

بازسیے باشق ببر ببغا
بط برطاس بحریے بغل
بق بقر برغوث بلبل

حرف التار

تمبوط تمساح تبات وردان تنین
تن

حرف الثار

ثعلب

حرف الجیم

جانوری

جاموس جبري جراد جراد البحر
جعد جمل جلكا

حرف الحاء

حباحب حباب حباري حبرج
حداة حردون حربا حلزون
حمام حمام الوحش حمار حواصل
حية

حرف الخاء

ختو ختو خراطين خطاف
خفاش خلد خنفسا خنزير

حرف الدال

دب دلق دجاج دراج
دلدل دلفين دود البقل دود الزبل
دود الخشب الصنوبر دود النحل دود الحرير

حرف الذال

ذباب ذروج ذراریح ذیب

حرف الرّا

رتیلا رخمه رماد رخ

روبیان

حرف الزّا

زباد زبرب زرافه زرزور

زریق زمج زنبور

حرف السّین

سالامندرا سیناد سرایتس سام ابرص

سرطان نهری ساوه دار سنقر سقنقور

سلحفات سلوی سمانی سمندر

سمک سمک صیدا سمور سنجاب

سنور سیبیا

حرف الشّین

شحرور شفنین بری شفنین بحری شاهین

شقراق

شقراق شيخ البحر

حرف الصاد

صدف صناجه صرصر

حرف الضاد

ضاري ضبع الوجا ضب ضفدع

حرف الطاء

طاوس طيهوج

حرف الظاء

ظبي ظربان

حرف العين

عصفور عقرب البحر عناق عقرب بجري

عقاب عقعق علق عنقا عنكبوت

حرف الغين

غار غبيره غراب غواص

حرف الفاء

فار فاخت فراخ فرس

فنک فرطلیس فسافس فیل

حرف القاف

قبج قاقم قرمز قلا

قطعا قراد قرزو قطاة

قمری قمل قنفذ قندة

قوقنس قندور

قنبره (margin)

حرف الکاف

کرکی کرکدن کروان کلب

کلب الماء کلب بحری کوسال

حرف اللام

لقلق

حرف المیم

ماغر ماریطوعون مالک البحرین مارماسیے

حرف النون

نحل

نحل نسر نعام نمل

نامور نموس نمر

حرف الواو

واق وطواط ورل ورشان وحنف ٤

وشق

حرف الهاء

هدیه هدهد

حرف الیاء

یوزیم یربوع ك

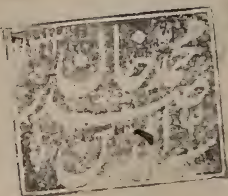
رساله خواص الحیوان تألیف احمد عبا

خواص الحیوان ... جلد

نصف حاضر

عدد ...

طب رساله





بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس خالقی راسزاست که نوع بشر را از سایر حیوانات بشرف
عقل ممتاز ساخته و در باقی حیوانات بمقتضای حکمت کامله خواص بسیار
و منافع بیشمار عطا کرده بموداى وذللناها لهم فمنها رکوبهم ومنها یاکلون
ولهم فیها منافع ومشارب افلا یشکرون ذلیل و محکوم او گردانید و درود
بیقیاس بر سرور انبیا و مفخر اصفیا محمد مصطفی صلعم و بر اولاد امجادش که
جمیع حیوانات بری و بحری را باطاعت آنها مامور ساخته [کرده] اما بعد چنین
احوج عباد ابن زبردستخان صدر الدین محمد غفر الله ذنوبها که
در عنفوان شباب فقیر را ذوق بصید و شکار بسیار بود هر گاه جانوری [صید]
میشد میخواست که خواص آنرا معلوم نماید در کتب بسیار ملاحظه خواص نمو[ده]
میشد بخاطر قاصر رسید که نسخه تالیف نماید که خواص حیوانات مشهور [معروفه]
تا امکن دران درج باشد لهذا از روی کتب معتبره این فن از اقوال معتمدان
آنچه دور از مبالغه و اغراق بود و مناسب دانست تحریر نمود و الله ولی التو[فیق] و مسمی کردم بتحفة الصدر

ابمود

امید که اگر سهوی شده باشد ناظران اصلاح نمایند و تعرض را کار نفرمایند

فایده بدانکه نوع حیوان بسیار است کما قال عز و جل و ما یعلم جنود ربک

الا هو آنچه معلوم است کیفیت آن بیان کرده میشود گویند هر حیوانی که بدو پا راه

رود زوج داشته باشد لیکن در خروس قاعده جاری نمیشود و هر که

چهار پا داشته باشد چندین زوج کند و هر چه گوشش از سر برون آمده

باشد توالد کند و آنچه گوشش در سر مخفی بود تخم دهد و هر حیوان که شاخ

دارد دندان پیش نیمه بالا ندارد و هر حیوان که قرن دارد حافر ندارد زیراکه

ماده حافر در قرن صرف شده هر چیز که هست آنچنان میباید هر چیز که آنچنان

نمیباید نیست سبحان من خلق الاشیا بالحکمة و هر که شش دارد در هوا

زندگی تواند کرد بمدد جذب هوا و آنچه برخلاف آن باشد جز در آب نتواند

تعیش نمود و همه حیوانات فک اسفل را حرکت دهند الا التمساح که

حرکت او در فک اعلی باشد چنانچه مشهور است که کل حیوان یحرک فکه الا

سفل الا التمساح فسبحانه لا یعرف دقایق حکمته الا هو حرف الالف الناس حرک

گوشت آدمی مولد ریاح و کشنده و ضماد او جهة شقیقه نافع و استخوان او

مولد امراض مهلکه و مداومت آن مورث کوری و زور استخوان

بوسیده در منع زیادتی اکله مجرب گویند هر انسان اخرس اصم باشد
و تعلیق استخوان او بر صاحب حمی دافع علت است و چون دماغ انسان
یکمثقال با بول او چهار مثقال در کفگیر گرم تا مخلوط شوند پس در شیشه بگذارد
یک دانق آن چون بخورد کسی که در شیر بخ بدهند دوست شود و در وقت
مخلوط نمودن بگوید عطفت قلب فلان بن فلان علی فلان بن فلان تو عذر
بگیرد کبریت اصفر یک مثقال و در کفگیر گرم کنند چون گداخته شود داخل کنند
دران یکمثقال دماغ انسان تا هر دو بهم آمیخته شوند پس در قاروره نگاه دارد
چون اراده محبت شخصی یا حاکمی داشته باشند یک حبه ازان خلط بگیرد
در کف دست یا در کف دست [illegible] و بر پیشانی و دوش خود [illegible] و بحضور
ازو رود تا نظر بر او کند [illegible] تعلیق موی سر انسان رافع صداع
است و اشامیدن استخوان سوخته او سه روز هر روز یک مثقال با مثل آن
شکر جهة صرع و عرق النسا و مفاصل بغایت نافع و آب دهن ناشتا
کشنده کرم گوش و هوامیکه در گوش رفته باشند و تریاق گزیدن
عقرب و رتیلا و کشنده مار و هوام است و جهة توبا و اثار قروح
وطرفه و بیاض چشم و با سرکین عصفور جهة قطع ثالیل و توبا و به تنهایی

کنند

جهة نزف الدم و اندمال جراحت و با عسل جهت کلف و جلاء آثار قروح 3
نافع و ضماد کنندم جاویده انسان خصوصاً که ناشتا باشد جهت نضج
و تحلیل اورام و بستن دندان او بر بازوی جبت مسکن درد دندان و
جهت دشوار زاییدن و رفع خوف موثر و زهرهٔ او مسمن بدن و مسکن
عرق النسا و اشامیدن ان مورث بلادت است و خون حیض سم
قتال است و مورث جذام و طلاء آن مسکن دردهای صعب و حمول
ان مانع حمل و بخور لته حیض را جهت رفع تب لرز مجرب دانسته اند
و بول انسان خصوصاً از اطفال جهت صرع کهنه و جرب متقرح و
حکه و قوبا و قروح خبیثه و عسر النفس و با آب نخود و مار العسل جهت
یرقان و قطور او جهت بیاض عین و نمک متعفن از بول جهت رفع بیاض
چشم مجرب و در افعال مثل شیر زن و در صناعت بدل اوست
و فضله اطفال را که غذاهای لطیف داده باشند خشک کنند نفوح او
در حلق جهت خناق و ورم گلو و بدستور ضماد او با عسل محلل قوی است
و طلاء او جهت حمره و جراحات و التحام ان و رفع عفونت اعضا و اشامیدن
یک مثقال آن جهت یرقان و قطع اسهال و رفع سمیت جراحت

حربه زهردار و تولسنج و حکه بعدل و با عسل و شراب جهة رفع گزیدن
هوام و ادویه قتاله و بتهای دایره و با یک مثقال نشادر مصعد جهة
رفع سموم مصعد مجرب دانسته اند و سنون محرق آن جهة قطع التعفن
بن دندان و اکله و نقصان لثه و رویانیدن گوشت بر دندان مجرب است
و چون ده عدد ناخن دست را سوزانیده با عسل الشخصی در محبت
صاحب ناخن بجد تعشق رسد و بعضی گفته اند که ناخن پا نیز همین خاصیت
دارد و موی سوخته انسان شربا جهة منع سفیدی موی و استسقا و
دفع سموم قتال و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و رفع ربو و الکحال
او جهة بیاض چشم و قطور او با روغن گل سرخ جهة درد دندان و
درد گوش و ذرور او جهة اکله و نزف الدم و تجفیف جراحات
و منع زیادتی زخمها و قروح خبیثه و ساعیه مجرب است و چون
بول انسان را در ظرف مس با عسل بسیار بجوشانند جهة بیاض
چشم و ظرفه نافع ارسطو که بداشامیدن آبی که خصیه انسان را
دران نشسته باشند صاحب تب و ورم جگر و وجع تواد را نفع
عظیم دارد و چون طفلی را با سموم بتدریج تغذیه کنند جمیع

بیان منسند آن الشخص

۱۹۰ العالی

اجزاء النفاس او قاتل گردد و هیچ حیوانی قابل این قسم تغذیه نیست
و نهی الناس حالی بهق و برص و کلف و خوردن مشیمه محدث
جذام است و مجرب دانسته اند **ابوهرون** مرغیست آواز حزین
دارد و شب همه شب بانگ کند اصلاً خاموش نشود تا صبح
و مرغان بسیار جمع شوند و از خوشی آواز عاشق او باشند و آواز
آدمی شنوند تا آنکه روز شود **ابن عرس** حیوانیست بری و معروف
و بفارسی راسو و موش خرما نامند و بهندی نیول گویند شبیه
بموش و سر و پای او دراز تر از موش است و از و بزرگ تر است و
موی دمش افشان و در مصر بخانها بسیار الفت بگیرد و در آنجا
عرسه نامند در سیم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح غلیظه و
مقوی جگر و موافق صاحب استسقاء بارد المزاج و پادزهر
سموم است چون با نبت و روغن کنجد یا روغن زیتون تا رسیدن
بآب پخته باشند و چون پوست او را کنده جوف او را بعد از پاک
کردن بنمک آکنده در سایه خشک کنند دو مثقال او با شراب
جهة سموم هوام و چون بجای نمک کشنیز کرده خشک نموده باشند

جهت صرع و کزیدن هوام بهترین ادویه است و چون مجموع او را در ظرفی
بسوزانند ضماد خاکستر او با سرکه جهت نقرس بسیار مفید است
دو مثقال از خون او و خوردن او با آب و عسل جهت صرع و طلای خون او جهت خنازیر و صرع
و ضماد گوشت او جهت درد کمر و مفاصل و جذب سم و پیکان از بدن
مضر محرورین و مصلحش سرکه و کاسنی و انار ترش و مغز
احشا و اصلاح آن در روغن کنجد و زیتون پختن است اگر دماغ او
با سرکه و گوشت بخورند صرع را سودمند بود تعلیق گوشت او
بر مفاصل نافع درد آن و چشم او را چون خشک نموده بخورند دفع
صرع کند اگر بیمار شود تخم مرغ خورد شفا یابد اگر زباد او را بر در خت
مانند از همه ضرر سالم ماند تعلیق چشم راست او رافع چشم زخم است
گویند چون کعب او را در زندگی او بیرون آورده زنان تعلیق
نمایند دفع حمل نماید و چون او طعام زهره دار را مشاهده کند
بلرزد و موی بر تن او راست شود اسد بفارسی شیر نامند و بهندی سیه
زبان گویند جانوریست شجاع و صابر بر جوع عمر دراز دارد
در پیری دندان او بریزد نور عدو ... شیر شاه چنانچه

پیل است الکل فرعون موسی گوشت او دیر هضم و مورث شجاعت و ضماد
عن
پیه او بر کمر و کنج ران و انثیین و قضیب و مقعد مقوی جماع و قطور او بلدرو
تخم انجره و در احلیل جهت نعوظ بی عدیل و طلای او جهت کلف و زهره
او مقوی باصره و انشامیدن یکدانگ آن که از نر باشد باز رده
تخم نیم برشت جهت کسی که از زنان بسته باشند گویند مجربست
و وقت استعمال او را در حین هلال ماه شرط دانسته‌اند چون خواب
کنند هر دو چشمش باز باشد چون قضیب او را زن بخورد قطع شهوت
جماع او شود اگر پوست او بر طبل کشند از صدای او اسبان مخالف
برمیشند دندان او هر کس با خود دارد از درد دندان ایمن باشد
این
زهره او خنازیر و بواسیر را نافع بود ناخن او را اگر با خود دارند از سباع
ایمن شوند و اگر در آب اندازند هر چهارپا که آن آب را بیاشامد لاغر شود
کسی را که حب القرع باشد برباد موی او با بوم روغن بخود برگیرد مرض
از وی زایل شود اگر در دو چراغ که یکی از آنها از پیه شیر و دیگر از پیه
گوسفند باشد متصل هم روشن کنند با هم ملتقی میشوند و گویند
جا[illegible] بر جلد او جهت رفع تب ربع و نقرس و بواسیر مجربست

او را در سایه خشک نموده
یکمثقال [illegible]

ف

ف

وبستن پوست او با مو بر گردن اطفال پیش از بلوغ جهة آزار صرع و بجوز هوی
او جهة گریزانیدن سباع و رفع تب یومی نافع وطلای پیه وزهره او سیما
پیه مابین دو ابرو وبر بدن باعث گریختن سباع از آن شخص و ضماد بر
مابین دو چشم و ابرو مورث مهابت در نظرها و قضای حاجات و کذا نشستن
قطعه از جلد او در میان جامها نافع کرم زدن او واگر کرم در جامها موجود باشد باعث
قتل آن و چون یکدرهم سرگین او را در شراب حل نموده بمعتادین
شراب دهند سبب دفع خواهش ایشان گردد و گویند شیر از آواز
خروس بغایت تاج دار و از آتش و گربه و موش و طاوس و صدای
طشت و ظرف میگریزد و مولف جامع الادویه از ارسطو نقل کرده که کباب
خصیه شیر بغایت مقوی دل و باه است و چون لب کافند و با پوست
سرخ و مصطکی طبخ نموده خشک کنند و بروغن زیتون چرب نموده با آب
گرم ناشتا بنوشند جهة جمیع دردهای درونی مثل قولنج و مغص
و بواسیر و زحیر و درد رحم و درد جگر بغایت مفید است افعی
اسم عبرانی است و اقسام او را اسامی باشد و بزرگ و کوچک و سیاه
و مایل بزردی و مایل بسرخی و مایل به تیرگی و ابلق و غیر آن یافته

میشود و بهترین او ماده اشقر مایل بسرخی است و بدترین او آنست

که خال سفید و سیاه داشته تعلیق آن دافع سحر و تعلیق دندان او (باشد)

بر زن مانع حمل و ماده را چهار دندان میباشد و نر را دو دندان و باید

جوان باشد و علامت جوانی سرعت حرکت و همیشه سر را بلند

داشتن است و باید جسمش مایل بسرخی و سرش عریض و جلدش صلب

و مایل بتاریکی بوده از آب و عمارات و جنگل و شوره زار دور باشد

و در آخر بهار صید شود و بعد از صید بلا امتداد زمان قطع کنند و طریق

آنست که سر را باد نباله بهم بسته بقدر چهار انگشت از سر و دنباله بیک

ضرب قطع کنند هر چه کم خون و بعد از قطع سر و دنباله بی حرکت

باشد استعمال نباید کرد بغایت حار و یابس و مجفف و محلل و چون با آب

شبت و روغن زیتون طبخ نمایند (و کنند تا تنا و ل نمایند) مواد غلیظ را بطرف جلد رفع

کرده بتحلیل میدهد و در مجذوم این معنی به تجربه رسیده است

و از خوردن بسیار او به بدن متقرح شده مثل فلوس ماهی میریزد

و کم او اخلاط متعفنه لطیفه را مستحیل به قمل کثیفه را به تقشیر جلد

رفع میکند و خوردن او جهت سموم است مجرب و ملدوغ و ضعف

سمه

بحر ورد عصب و برص و منع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوتهای
جوانی و حواس و طول عمر موثرست هرگاه هر سال یکبار تناول
نمایند و ضماد گوشت خام او جهت رفع سمیت افعی گزیده و اقسام
مارها بغایت نافع و جهت داء الثعلب و داء الحیه و تحلیل خنازیر و اوجاع
مزمنه بارده نافع و اکثار آن محرق اخلاط و مصدع و مصلحش تبرید
و رب میوه هاست و چون هفت عدد افعی را بریسمان ابریشم سرخ
ارغوانی خفه کرده بازار هر یک گرهی بزنند لبستن آن ریسمان را
برگردن صاحب خناق جهت رفع علة بالخاصیه مجرب والله اعلم و نمک
افعی که جوف او را پر کرده باشند در افعال ضعیف تر از گوشت
اوست و قرص افعی در افعال قریب باو طریق ساختنش آنکه بعد از اخراج
جلد و جوف او چند بار بآب بشویند و خنک کرده در دیگ سفال با آس
تلخی دار با آب بقدری که او را بپوشانند و اندکی شبت و اندکی نمک
چندان بجوشانند که مهرا گردد و پس گوشت او را از استخوان جدا ساخته
در هاون سنگ بکوبند و بقدر ربع او یا مثل او نان خشک سده
پاکیزه اضافه نموده با عرق گوشت او خمیر کرده قرصهای تنک بوزن

بمثقال

یکمثقال بسایند وباندک روغن بلسان تدهین کنند تا منکرج نشود وقدر
نان اگر ربع او باشد بهتر است ونخودی که در حین جوشانیدن گوشت او
با او بجوشد درانفعال قریب بقرص است ارنب بری بفارسی خرگوش نامند
ونر آنرا خذر وماده را عکرشه نامند وبعربی نمور گویند وارنب معرب
از ارنبای سریانی است وآن حیوانی است معروف وگویند مثل زنان
حایض میشود ومنقلب میگردد نر او بماذگی وبالعکس وبهترین او سفید است
در اول سیم گرم ودر دوم رطب وگویند خشک است پوشیدن پوست
او مسخن بدن ومعدل خلط وقاطع بواسیر ومانع تاثیر برودت در
بدن وموی او محرق وغیر محرق حابس خون همه اعضا وخون برشته
او جهة اسهال وقرحه امعا ورفع سموم وطلا چون گرم تازه او جهة کلف
وبهق وبثوری که آب سفید ازان ترشح کند وجوشش خشکی که
در سر بهم رسد ومسکن دردهای کهنه ومغز سر او که مشوی باشد
جهة رعشه مرضی ودلوک او جهة اصلاح امراض لثه ودروال وانبات
بر رویانیدن دندان اطفال وخاکستر دماغ او با پیه خرس وماء العسل
وبا آب پیاز عنصل جهة رفع داء الثعلب وشیر یا به او را چون بقدر قیراطی

تا نیم مثقال با سرکه بنوشند جهة صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و گزیدن افعی و
ادویه قتاله و سه قیراط او با شراب جهة ربع مجرب دانسته اند و طلای او جهة
سرطان عجیب الفعل و دو مثقال او را چون بنوشند جهة رفع سیلان رطوبات
رحم و شکم و اشامیدن و حمول ان بعد از طهر سه روز هر روز نیم مثقال مانع حمل
زنان و زهره او را تا نیم مثقال سم است و جلوس در طبیخ ان جهة
نقرس و مفاصل و خوردن گوشت او مولد خون غلیظ و بهتر از خونیکه از گوشت
گاو و بز و میش بهم رسد و جهة بول در فراش و سلس البول و رعشه و فالج
و امراض بارده نافع و مضر محرور المزاج و مصلحش کاسنی و سرکه و انار میخوش
و چون مجموع او را پخته تا ثلث ل تا بیند جهة جذام نافع و هرگاه مجموع او را بسوزانند
و سه مثقال از ان بنوشند جهة سنگ گرده و مثانه و خوردن جوف او را پاک
کرده در ظرفی بسوزانند و با روغن گل سرخ طلا نمایند در رویانیدن موی
سر بسیار موثر و ضماد خاکستر استخوان او محلل خنازیر و پیه او جهة تشقق و منع
ریختن مو و بول او جهة حدت باصره و سرگین او بقدر نیم درهم تا یک درهم با
جهة سلس البول و بول در فراش نافع و تعلیق هر دو چشم او مورث امنیه
در نظرها و مولف تذکره دیده که چون هفت روز هر روز دو حبه از مغز سر او

اوقیه

با دوا او قیه شیر تازه بنوشند منع سفیدی مو کنند و مجربست و مولف
جامع الادویه گوید که چون خصیه او را بنمک تلخ نمک سود کنند و دو دوبک او را
سعوط نمایند جهة لقوه مجربست و خوردن آن با روغن سداب جهة اخراج
مشیمه آزموده است و بلیناس گوید که چون زهره او را بنوشند حوالی رو
غلبه کند تا سرکه با و ندهند و استنشاق نفرمایند بهوش نیاید و شیر به
او را با سرکه با د زهر جمیع سموم میدانند و گوید چون زن فرج او را بخته نماول
نماید در حال آبستن گردد و همچنین حمول سرکین او را درین باب بسیار
موثر دانسته است و نگاهداشتن کعب او را بجهة رفع چشم بد گویند موثراست
ارنب بحری حیوانیست صدفی بشکل مایل بسرخی و سر او در صلابت مثل سنگ
میان سم قتال و در نهایت حرارت و احراق و ضماد کوفته او بتنهائی و با
تخم الجزره تستر نبده موی و همچنین طلای روغن طبیخ او و سوخته او جالی باصره
و دندان و طلا خون او جهة کلف و بهق نافع است و خاکستر سر او با پیه خرس
و بتنهائی جهة داء الثعلب بغایت مفید است و ابن تلمیذ طلای او را جهة گزیدن زنبور
و هر زهر سریع الاثر مفید است اگر دندان او را بر دندان نهند درد ساکن
شود راست بر راست و چپ بر چپ و همچنین بستن پای او بر پای خود باعث

سمه

وجع وجع مفاصل است اگر وجع طرف راست بود پای راست و اگر طرف چپ باشد پای چپ و ماغ اورا با شراب چون به زنی خورانند بی غیرت شود سرگین وزرا اگر زن تعلیق باید حمل نگیرد تا با او باشد شحم اورا چون بنام زنی که نام مادر او بگیرند در زیر سران زن گذارند و او در خواب باشد و نداند تکلم کند بهر چه در دل داشته باشد چون اورا چون در چراغ کنند و برافروزند زنها جامه از خود دور نمایند و برهنه شوند چون از سرگین او به پیراهن کسی بپوسید که ضرطش بی اختیار ظاهر آید و آواز زند ذکر او استخوان است مثل روباه و گرگ اوز اسم جنس مرغابیست و گویند مراد از آن نوع کبیر است و مجموع آن تا دوم گرم و تا آخر دوم تر و سمین و غلیظ الغذا و دیر هضم و در مبرود محرک باه اند هرگاه با ازویه بپزند بهتر است و آب کامه و آب انار مصلح او است و طلای مغز سر او جهت ورم مقعد آزموده است و پیه او جهت صلابات شقاق مقعد و جلد و تقشیر جلد و داء الثعلب و حبه و جهت رفع اذیت آبی که در گوش رفته باشد و با آرد باقلا جهت ورم پستان با انجماد شیر مفید اگر دماغش با آب رازیانه ناشتا بخورند بواسیر را و اوجاع رحم را زایل کند خاکستر استخوان او زخم پیکان باصلاح آرد بال چپش بر دست راست بندند تب را زایل کند درد اعضا نشاند چون اورا بریان نمود

مرو بخورد و جماع کند در حال نطفه زن میگیرد و زرده تخم او جهة
افزونی عقل و قطور او با روغن زیتون نیم گرم کرده در رحم جهة رفع
احتباس حیض نافع و گوشت او که مهرا پخته باشند جهة زیاده کردن
به کرده و برانیدن سنگ کرده و مثانه موثر و مولف جامع الادویه گوید
که خون او را چون با آب نمک بنوشند جهة درد مثانه و حصاه بسیار
نافع و پوست تخم او مسحوقا جهة اسهال و موی بهترین ادویه و بیضه
و زبل او جهة سرفه خشک مفیدست ایل بفارسی گاو کوهیست
بهندی جنگل گویند بز کوهی و گاو کوهی قریب بهم اند در خواص و غیره بعضی
بز کوهی را ایل و گاو کوهی را بقر الوحش نامند و تیس و وعل نیز نام
بز کوهیست اگر آب نیابد به نسیم زندگی میکند نوعی زرد رنگ و قوی
هیکل و در بیشهای گرم سیر میباشد آنرا بقر الوحش نامند و بفارسی گوزن
گویند و بهترین انواعست و نوعی در دامن کوهها که درختان باشد
و در جثه از آهو بزرگتر و در زمستان موی او مایل بسیاهی و در فصل گرما
سرخ میشود و بی دنباله است و وعل نامند و در تنکابن سوگاو و ترکی جور گویند
و نوعی که در کوههای گرم سیر میباشند از وعل بزرگتر و دنباله دارست

بحجور که گویند شاخ او نیز مثل ایل است لیکن خورد تر از ان واز میان
بزه مجوّف و ایل بسرخی شاخش مثل شاخ درخت باشد در هر سال یکبار
شاخ می اندازد و هر مرتبه یک شاخ زیاده بر می آرد سال عمرش از
عدد عقدهای شاخ معلوم میشود و بخوردن مار میل تمام دارد واگر میخورد
و چون افعی او را نیش نیز زند آب نمیخورد چه دران وقت مضرت باو
میکند و گویند حراطین خورد جهت دفع زهر و در حوالی چشم او گودیست
انجا عرق چشم جمع میشود مانند موم بهترین تریاقست و خوبترین آن
آنست که زرد باشد اگر کعب او با خود دارند از ضرر هوام محفوظ باشند
اگر از پوست او تازیانه سازند هر اسپ را که بآن رانند خوش رود
اگرچه بد رفتار باشد چون شاخ او را سوخته با شراب آمیخته بر دندان موجع
بمالند درد ساکن شود تعلیق آن را نفع عسر ولادت چون قضیب او را
خشک نموده نگاهدارند صاحب قولنج را نفع ابراشتمه بخورد وشتوا
و نوعی که در کوههای سرزمین میباشد بقر جبلی نامند و همه سال هر
زر با نیز شاخ می اندازند و قوی تر از ایّل می آرند و بغایت طویل العمر
میباشند و گویند که بعد از هر صد سال مثانه دیگر در او بهم میرسد و بعد

مثانه

مثانه عمر او بعلوم میشود از جد حکیم مومن نقل نموده اند که او صاحب
هفت مثانه را دیده از خواص ایل است که مار را به نفس از سوراخ بیرون
آورده میخورد و در خواص تفاوتی ندارد گوشت اقسام او غلیظ و مولد سودا
او سریع الهضم و مدر بول و مقوی باه مبرد دین و دنباله همه انواع از جمله
سموم و گوشت آنچه در هوای گرم بعد از دوانیدن بسیار ذبح کرده باشند
باسمیت است و مصلح گوشت او نهایت طبیخ اوست باروغن و ا
شراب و ماء العسل بعد از ان و شاخ سوخته او یک مثقال با یک مثقال کثیرا
که مصلح ضرر اوست بمثانه جهة نفث الدم و قرحه امعا و قطع خون اسهال
مزمن و قولنج صعب و یرقان و درد مثانه و سپرز و سیلان رحم نافع
و چون ریزه کرده در کوزه سفالی کیوه آسته در اتون حمام بسوزانند تا سفید
شود و با سرکه بر بهق طلا کنند و در آفتاب بنشینند بهق را زایل کنند
با روغن جهة تشقاق نافع و هرگاه بثقل اقاقیا مغسول کنند جهة تقویه
باصره و منع سیلان مواد و تنقیه قرحه چشم مفید و سنون او جهة
تقویه و جلای دندان و قلاع بغایت موثر و طلای آن برعانه و پستان
مدر حیض و تعلیق شاخ و پوست قضیب و خصیه او هر یک جهة گزیدن

مار و هوام مجرب و یکمثقال از خون برشته او جهت استسهال زحیر و قرحه
امعا و طلاء و نباله سوخته ان با شراب بر ذکر و کنج ران و عانه باعث نعوظ
فی الفور بغایت موثر و بخور شاخ او جهت گریزانیدن هوام مجرب و پیه چو
که در جوف تحت چشم او جمع میشود و عوام تریاک گاو کوهی نامند در
رفع سموم حیوانی قوی تر از تریاق فاروق است و هرگاه طفلی را بعد
از ولادت قبل از انکه شیر مادر دهند قدر یک حبه از ان چرک در شیر
حل کرده در کامش کنند مادام الحیوة آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد
و از رویت آن طفل مار سست شده حرکت نتواند کرد و گویند مجرب است
قضیب مجفف مسحوق او با شراب و امثال آن جهت تقویت باه نایب مناب
سقنقور یک مثقال او و تریاق گزیدن افعی و مقوی خصاه است و پنیر
مایه او مقوی باه و حمول او سه روز که بعد از طهر باشد مانع آبستنی
زنان و پیه او جهت تشنج و امراض بارده نافع و محلل صلابات است
ارضه هر جا که باشد از خزف موریچه بیرون نیاید و ان دابة الارض ایست
که عصای سلیمان را خورد و سلیمان بیفتاد و شیاطین بدانستند
که او مرده است و چون یک سال بگذرد پر بر آرد و بپرد و موریچه دشمن او باشد

مجرب هوام

حرف الباء بازی بفارسی باز نامند و از جمله سباع طیور و معروف
جانوریست متکبر گویند از بیست سال زیاده عمر نکند بهترین جانوران
شکاریست علامت خوبی او آنست که چشم او سرخ باشد
و گردنش دراز باید و سینه او پهن و دم او هر قدر مخروطی باشد بهتر است
طویل المنخرین باید پنجه اش فراخ و ناخن سیاه باید و منقاران
دراز و باریک سیاه رنگ شجاع میباشد لیکن بدفعل می‌شود
پرش خورد باید باز سفید بکار نمی آید گوشت او در دوم گرم و
در سیوم خشک و بطی الهضم و ردی الغذا و محلل اورام و جاذب
سموم بخور پر سوخته او جهة اندمال جراحت و قطور خون او جهة بیاض
عین و طرفه و همچنین زهره او بغایت مفید و طلای سرگین او
جهة رفع آثار و کلف و حمول او در اخراج مشیمه و جنین و اعانة
بر حمل گویند مجربست باشق معرب از باشه است و بعربی صقر
نامند در دوم گرم و خشک و لطیف‌تر از باز و زهره او جهة نزول
آب و بیاض عین و طرفه قوی‌تر از زهره باز و سرگین او جهة ازاله
کلف مجرب و گوشت او را چون نمک سود کرده [illegible] یند و سه روز

علاج عرق النسا

با آب سرد بنوشند جهة سعال بارد و ربو نافع و قدر شربتش یکمثقال
و جگر نمک سودا و همین اثر دارد و چون با شراب ریابر و جمیع احشا
بجوشانند تا مهرا شود و آب صاف کرده او را با روغن زیتون بجوشانند
تا روغن بماند جهة عرق النسا و مفاصل و اعیا و تعب نافع است و از
خواص اوست که چون چشم او را در پارچه کبودی بسته بر بازوی چپ
ببندند از طی مسافتها مانده نشوند و مهریاریس گوید که نیم درهم از زهره
او بدستور دماغ او جهة خفقان سوداوی مجرب است **ببر** شیر بلاد
هند است و در جمیع خواص قوی تر از اسد است **ببغا** بفارسی طوطی
گویند و آن چند رنگ میباشد سبز فستقی و سبز زنگاری و سرخ مثل
گلنار و سفید و زرد و بعضی را دو رنگ میباشد مثلا گردن سیاه و بال
سرخ یا سبز نقش و بدن زرد و قس علی هذا منقار بعضی سرخ است بعضی
زرد و بعضی سیاه سرخ را ززری گویند آنکه سفید رنگ میباشد دور
بغل او سرخ و زرد الوان مختلفه میباشد پا و منقار سیاه
میشود و بر سر تاجی دارد مثل بلبل که اثر انقباض و انبساط میشود
آنرا کاکاتوا میگویند در جثه بقدر باز میباشد انواع او سخن میگویند

ازمان

هر زبان که تعلیم کنند با و میگیرد و از خوردن پسته و لاجورد و قرطم زود تر
12 تعلیم میشود و سخن گویی میگیرد در دوم گرم و در اول خشک و بسیار بطی
الهضم و گوشت او جهة التیام قروح مزمنه و تفریح دل و ضماد او جهة
رفع ثالیل مفید و خوردن دل و زبان او مورث فصاحة و سرعة تکلم
اطفال و رفع لکنت زبان و سرگین او جهة رفع کلف و آثار و نیکو کردن
رخسار و خون او جهة ازاله بیاض عین نافع است خولنش اگر خشک کرده
در طعام جمعی کنند با هم دشمن شوند **بط** بفارسی اردک نامند از جملهٔ طیور
آبی و الوان او مختلف و اهلی و وحشی میباشند در دوم گرم و در اول خشک
و مرطب برطوبت فضلیه و کثیر الغذا و مسمن بدن و کرده و مبهی و مصفی صوت
و دافع ریاح و مولد خون غلیظ سریع التعفن و دیر هضم و مصدع و
مصلحش سرکه و زنجبیل و ادویه حاره و سکنجبین و ضماد گوشت او
با نمک جهة ثالیل و خاکستر پر و بال او جهة تحلیل خنازیر و زبل آن جهة
کلف و نمش و خنازیر نافع است و پیه او بهترین پیهها و گرم و لطیف و ملین
و محلل و با قوة نافذه و جهة خناق و ورم پستان با آرد باقلی مجرب و جهة
سرفه شتر با نافع و جگر اردک پرواری مولد خون صالح و جهة خفقان

سفید و تخم او غلیظ و دیر هضم و در افعال ضعیف تر از تخم مرغ و جهت رفع
هزال و سرفه و درد سینه و با کهربا جهت قطع سیلان خون و زحیر
و برشته او با سداب و روغن زیتون جهت زود بحرف آمدن اطفال نافع
و پوست او با مروارید و شکر و نوشادر جهت بیاض چشم بغایت آزموده است
و سنگدان او دیر هضم و از تعفن دور است و چون هضم شود مقوی معده
و جشاء است **برطاس** مشهور است مانند روباه پوستش پوستین است
سرخ فام بود و اکل گوشتش بمذهب شافعی مباح است و هر پوستی
که اکلش مباح بود پوشیدنش نیز جایز بود و برطاس و درحواصل
مانند روباه است **بجری** جانوریست شکاری مختصر بسیار شجاع زهره
اش برای چشم مفید است **بغل** بفارسی استر نامند و بهندی خچر
گویند از غلبه حرارت مزاج تولد نمی نماید و بندرت واقع میشود مشاهده
کرده اند و بهترین او آنست که مادرش مادیان باشد و زبون تر
آنکه پدرش اسب باشد و مادر الاغ در سیوم گرم و خشک و گوشت او جهت
درد مفاصل تجربه او مسکن نقرس و عرق النسا و چون با روغن زیتون
دل او را طبخ نموده سه روز با آب عصی الراعی بنوشند باعث قطع

نقل از وی

نسل از جانب مرد میشود و چون زن ۳ مثقال از جگر او سه روز بعد
از طهر متعاقب هم بخورد مانع حمل میگردد و بدستور بول او همین اثر
دارد و نقل عن ابن زهره ان من کان عاشقا واحب ان یزول عشقه
فلیبرع فی مره عشقه بعل ان کان عشقه من ذکر وان کان من انثی فی
مره عشقه بغلته و بدستور موی او و فرزجه جگر گوشت و بخور سم او مسقط
مشیمه و ذکر برانیدن هوام و همچنین بخور زبل او جهة گریزانیدن هوام و خورد
ان جهة تسکین قولنج نافع و چون ذکر او را با عفص کوبیده در روغن زیتو
جوشانیده در موی بمالند جهة دراز کردن و سیاه نمودن آن مجرب است
و ذکر الاغ نیز همین خاصیت دارد و ضعیف تر از وست اگر سم و جو
او را در آستانه خانه دفن نمایند مهتس از انجا دفع شود و از خوردن
تراب اوانکه شخصی که زکام داشته باشد سرگین استر را بو کرده
بر ان تف کند و در راه بیفکند هر کس بران بگذرد زکوم کرد نیو
او چون حامله با خود دارد بچه ضایع نشود و اگر حامله نباشد بار ور
گردد **بق** بفارسی پشه و بهندی مچهر گویند بخور شونیز و عاج
و علق و چوب سرو و پوست جاموش و دقیق نخود قاتل آن گویند

چون کندر و کبریت را کوفته و بر قضیب قبل مباشرت طلا نموده پیش سر گذارند
پشه نزدیکی نکند و جنسی است عرب کلانرابق گویند و خوردرالبعوض نامند
اگر سر اورا با قدری صمغ عربی سه روز بصاحب تب دهند زایل شود
و چون روغن ترب با آب لیمو بر بدن طلا کنند پشه نیش نمیزند اگر شقیق
~~اورا با چشم سرطان در پوست بز کوهی دوزند سهر غالب شود~~ هم
~~که با کسی باشد~~ در دوم گرم و خشک و با اندک سمیت و بوییدن او جهت صداع
مزمن و اختناق رحم و لعوق سوخته او با عسل جهت سعال مزمن و بلع
نموده زند او جهت رفع حصر بول و نفوخ او در مجرای بول جهت احتباس
بول و تفتیت حصاة نافع است و گویند چون هفت عدد او را از ثقبه قلی با
مثقوب بلع نمایند قبل از آنکه جهت تب ربع مجرب است و چون زرنیخ
و پوست او را با پیه گاو چینند و در مکانی بخور کنند منع گزند او نماید
و مجرب دانسته اند **بقر** گاو است در هندی نر او را بیل و ماده او را گای
گویند آواز ماده او بیش از نر است دندان بالا ندارد زیرا که ماده آن بقرن
صرف شده و هر حیوان را که حافر بود قرن نباشد و هر کرا قرن بود دندان
بالا نباشد و بهترین او گوساله یک ساله است که عجل نامند و بعضی اورا

نمرا

بهتر از گوسفند سه چهار ساله میدانند و زرد او بهترین سایر الوان است
گوشت گاو زیاده از یکساله در دوم گرم و در سیوم خشک و غلیظ و
دیرهضم و مورث امراض سوداوی و بعد از هضم تام مقوی بدن و مسمن و
قاطع حرارت رقیق و جهت اصحاب ریاضات و فتوق نافع و بسبب تعفن حجران
مضر صاحب نقرس و مفاصل و قاطع حیض و سده و اکثار او موجب ... قوت
فجاة و مصلح او مهرا نجتن و با عسل و سرکه و ادویه حاره ملطفه مثل دارچینی
خوردن و همچنین سکنجبین و شیرینیها سوای خرما موافق است و مرق آن
که چربی نداشته باشد با سرکه جهت صاحبان معده حراری و جگر حار
و نافع انصباب مرار بمعده و امعا و مدر بول و جهت یرقان نافع و خوناب کباب
بی چربی او جهت کشتن کرم گوش و سوختگی آتش مفید و شاخ او در دوم
سرد و در سیم خشک و آشامیدن یکمثقال سوخته او با آب سرد مانع رعاف
و با شراب قاطع اسهال و ذرور آن سونان کرده غیر سوخته جهت نزف الدم
و جلا دندان و التیام قروح نافع و سم سوخته او نیز همین اثر دارد و دو مثقال
او با عسل جهت اخراج حب القرع و تقویه باه و مداومت او هر روز نیم
مثقال با سکنجبین جهت رفع سپرز موثر خاکستر شاخ او تب را زایل کند

چون بخورند وباه افزاید و چون در بینی ومند رعاف باز دارد زهرهٔ
اورا اگر بر درخت مالند کرم در میوه آن نیفتد اگر مناخر او را جرب کنند
مرعش پیدا شود رماد قرن او را اگر بر برص طلا کنند زایل شود
امّا در آفتاب باید نشست سرگین او را بر گزیده زنبور نهند درد ساکن
شود و اگر با سرکه در خانه مورچه کنند همه هلاک شوند اگر سرگین او را
بسوزند پشه فرار نماید استخوان سوخته او که با سرکه آمیخته باشند طلای
آن دافع جربست چون جو را کوفته با شیر او آمیخته بر بواسیر ضماد نمایند
درد ساکن شود چون مراره گوساله را در خانه پاشند موش و مگس جمع
در آنجا شوند و چون قضیب گاو سرخ را با نبیذ به زنان خورانند شهوت
ایشان منقطع شود اگر کوزن را به پشم او جرب کنند براغیث بران
جمع شوند چون سرگین او را خشک کرده با سرکه سائیده بر برص و نمو
طلا کنند درد زایل شود و چون بول او را بجوشانند بحدی که
ثلث آن کم شود و بر بهق طلا کنند زایل شود و پیه او در افعال
بهتر از پیه خوک و زهرهٔ او تا چهارم گرم و خشک و در معاجین جهة صاف
کردن منی و آشامیدن او با عسل جهة حکه و مرض آتشک و طلای او

جهة قروح خبیثه و گزیدن جانوران و تسکین درد زخمها و درد قضیب
و فرج و غلاف خصیه و تحلیل ورم آن و با نوره و طین قیمولیا جهة جرب
متقرح و برش و سبوسه و فرزجه آن با ادویه مناسبه جهة احتباس
حیض و تنقیه رحم و اکتحال او با عسل جهة بیاض چشم و قطور او با شیر زنان
و شیر بز جهة چرک گوش و گرانی سامعه و جراحت گوش و با مراهم جهة
منع چرک زخمها و غرغره او با عسل و مالیدن در خارج جهة خناق
طلاء او جهة قروح مقعد مفید و با نطرون و سنگ رخام جهة خراز
مفید و قضیب مجفف او سوهان کرده با تخم بیم رشت خوردن
بغایت مبهی بخور شاخ او جهة گریزانیدن هوام و اسقاط جنین خون
زهره او را بر فرزجه قضیب بمالند شفا بخشد و خصیه گوساله چون خشک
نموده و بخورند تقویت باه نماید نشستن در بول آن باعث دفع بواسیر است
چون زهره او با آب گرات حل نموده بر بواسیر طلا کنند نافع بود خون
روغن گاو و یا سمن مساوی در آنای حدید بر آتش نرم بجوشانند بعد
آن در شیشه نگاهدارند هر گاه صاحب لقوه نان سعوط کنند و طلا نماید
در جانب مسترخی مرض زایل شود چون سرگین تازه او را بر تالیل طلا کنند

در ساعة برطرف کند و مغز ساق او جهة تلیین اورام صلبه و شقاق
بواسیر و تشقیقه و استخوان سوخته او مانع زیاده شدن آکله و تپانیدن
خون او بقدر یک وقیه که گرم باشد کشنده و ضماد پشکش با آرد جو ملین
اورام جمله و ذرور خشک او حبس کردن خون جراحت و منع ورم
ان بغایت مفید و ضماد خون تازه او که با خون حیض ممزوج کرده باشند
جهة نقرس و درد مفاصل گویند مجرب است و در دست کردن انگشترین
که از شاخ چپ او ساخته باشد و در دست چپ کنند جهة رفع صرع بخاصیه
موثر است و چون گوشت او را مهرا پخته و با خون او در شیشه کرده چهل روز
تعلیق نمایند و بگذارند تا کرمها یکدیگر را خورده یکی بماند نیم درهم او سم
قاتل است و چون با بزر البنج قدری از ان نفوخ کنند بیهوشی میسازد
و گویند ازموده است ~~و خواص بول او در بول مطلقا و سرگین او در [illegible] او~~
~~در [illegible] مذکور است~~ برغوث بفارسی کیک و بهندی پسو گویند جانوریست
جهنده اگر گرد میسکر زند و از طبیخ شونیز و ورق دفلی و همچنین از پوست
نارنج و از طبیخ خشک بلبل مرغیست معروف بقدر عصفوری خوش
الحان در سیم گرم و خشک و بغایت محرک باه خصوصا بیضه و مغز

بخور

او و سرکین

16

او و سرکین او بسیار جالی و با قبض و ضماد وی جهة رنگ رخسار و ازالة
کلف و شعر زاید اجفان و حمول او جهة اسقاط جنین مؤثر و خاکستر او
جهة التیام جراحت و حوزدن خون کرم او جهة تصفیه صوت و شستن مفید است
حرف التاء تنبوط اورا بپارسی کستر خوانند و از عجایب حال او آنست که
از پوست درخت لیف باز کند و از آن خانه سازد و آن خانه را رشته
از درخت بیاویزد و انکه در میان او بچه نهد ظاهرا در هندی بیا همین را گویند
تمساح بپارسی نهنگ نامند و بهندی مکر چند قسم میشود یکی انکه بر سر
بینی او بقدر کوزه مدور میباشد و آن را کهریال نامند و دوم انکه
سرش مثل جلپاسه میباشد بسیار وسیع و ادم خوار است و آنرا مکهیر نامند
سیوم انکه پوز دراز دارد و دهان دندانهای بسیار است بقدر یک
انکه زراع طویل میباشد و آنرا کهریه نامند حیوانیست بحری و بزرگ جثه
دست و پا دارد و پوست او درشت و در خارج آب نیز تعیش میکند
و کوچک او که در ریگ تعیش کند ریگ ماهی نامند و آن سقنقور است
در دوم گرم و در سیوم خشک او محرک باه و مسمن بدن و رافع قولنج
و طلای پیه او رافع آزار گزیدن او و با روغن گل جهة درد گرده و تقویة

باه و قطور او جهة درد گوش و گری و صداع و شقیقه و تدهین او بر بدن جهة تب ربع و سوزانیدن او در چراغ مانع صدای وزغ و طلا ز خون او با طلیله و آب او جهة تغیر دادن لون و ضح و بهق سفید و اکتحال سرکین او جهة بیاض مزمن و ناخن چشم و زهرهٔ او درین باب بغایت قویست و بخور جگر او جهة رفع جنون و تعلیق او جهة منع ترايد جذام و بستن آن بر بازوی راست جهة تقویة جماع موثرست چشمش اگر بر کسی بندند که چشمش درد میکند نفع رساند بشرطی که همان چشم باشد یعنی اگر چشم راست درد کند تعلیق چشم راست سود کند و اگر چپ تعلیق چپ اگر دندان راست او را بر بازوی راست بندند در باه قوت تمام کند اگر پیه او را در بینی فروج مالند هیچ فروجی بر او غالب نشود و تعلیق چنگ راست و چپ او رافع تب لرز **ثعلب دریایی** حیوانیست سرخ لون و پر او رقیق و در حمام و قرب آبها و چاههای متعفن میباشد بیضه او شبیه بلوبیا است در دوم گرم و خشک و محلل و مجفف و آشامیدن سوخته او تا یک مثقال و نیم با عسل جهة احتباس بول و رفع سموم و اسقاط مولود جنین و عسر النفس و حرقة البول و درد رحم نافع و قطور مطبوخ

چون

جوف او بروغن زیتون جهة درد گوش و باضافه موم و زرده تخم مرغ
جهة درورحم وکرده واحتباس بول ضماداً الغایت مفید وچون اورا
باقرد ما نا واندکی از فسافس که بفارسی ساس گویند با روغن زیتون
بجوشانند تا مهرا کردد جهة بواسیر وامراض مقعد گویند مجربست
وبا انجیر جهة قروح ساق نافع و بیضه او در رفع قروح مذکور بعدیل
ومجربست وخوردن خون او با ماکولات مورث برص ودود
زرنیخ ونوشادر باعث گزاینده اوست تبان بفارسی اژدها
نامند وبحری او از دنباله مثل عقربست ومیکزد وبری او باد هن
و هر دو نوع را دست و پا وچنگال میباشد در چهارم گرم وخشک
وقتال وضماد خاکستر سوخته آن با عسل جهة قطع بواسیر وبهق
وبرص وبستن گوشت تازه او بر موضع گزیدن او رافع سمیت وجاذب
آنست تن ماهی [illegible] که در دریای مظلم ودریای شام
بهم میرسد ونمک سود مینمایند وخوردن نمکسود او جهة سم
مار شاخ دار وضمادش جهة گزیدن سگ دیوانه نافع است
وخوردن او وقی کردن بعد ازان منقی معده ومخرج بلغم غلیظ است

حرف الثاء ثعلب بفارسی روباه و بهندی لومری نامند وان حیوان
معروفیست موصوف بجبن و حیله و مکر گویند هر دو پای خود را بالا کرده
شکم خود را نفخ میکند تا حیوانات دانند که میته است و چون قریب باو
آیند صید کند و گویند که چون کیک در او افتد در آب در آید و سر را
بالای آب داشته باقی بدن را زیر آب کند چون کیک همه بر سرش
جمع شوند بآب فرو رود و چون خصیه راست او را بقدر یکدرهم بخورند
تقویت باه و نعوظ کند خانه خود را چند در میگذارد تا اگر دشمن از
یکطرف بیاید از جانب دیگر بیرون رود و اگر ناب او بر دندان [illegible] نهند
درد ساکن شود تعلیق قضیب او رافع صداع و مسکن آن تعلیق
دندان او مسکن وجع کبد بشرطی که اگر دندان او از جانب راست
باشد بر گوشتی که از جانب راست درد کند بندد و اگر چپ باشد
بر چپ داشتن دم او با خود مانع حیله میشود یعنی حیله کسی بر او اثر نمیکند
پوست او در گرمی قریب بسمور نافع جهت مبرودین و مرطوبین و نطول
طبیخ زنده و مذبوح او جهت درد مفاصل و طبیخ زنده قوی تر خصوصا
که در روغن زیتون جوشانیده باشند جهت تعقد و صلابت مفاصل نافع

دبانه

حرف الثاء

وپشتش

وباعث سرعت راه رفتن اطفال ورفع اعیا واشامیدن بکمثقال
از شش او که خشک کرده باشند باآب وعسل جهة ربو وسرفه
وطلاء ان باپوست سوخته تخم مرغ جهة داء الثعلب مجرب وپیه او جهة
درد گوش وباروغن زیتون وامثال آن جهة نقرس ودردهای
بارد وسقوط زهره او باهم وزن آن آب کرفس در هر دو روز
یکبار جهة ابتداء جذام وزیاده نشدن آن بغایت موثر وگوشت او
جهة بهرودین وتحریک باه وصاحبان استسقا مفید وخاکستر پوست
او جهة سوختگی آتش وبواسیر وقروح حاره وتدهین دست وپا به پیه او
مانع مضرت سرما ونگاهداشتن دندان او بر جهة منع فریاد کردن
وفزع اطفال مجرب دانسته اند ومالیدن پیه او بر چوبی ونصب کردن
در موضعی از خانه سبب اجتماع کیک بران چوب وبعضی چوب انار را
مخصوص میدانند حرف الجیم ص جاموس بفارسی گاومیش وبهندی
بهینس گویند بر مادر خود نمی جهد شجاع باشد وقسمی از گاو است گوشت
او گرم وخشک وبسیار غلیظ وجهة اصحاب ریاضات وهزال
کلیه نافع ومولد سودا ومضر مفاصل وامثال آن ومصلحش آنکه

و دار چینی و مادویه ملطفه و اشامیدن بسکم سوخته او جهة صرع و کعب
محرق او جهة تفریح دل با عسل و فربه کردن بدن و تقویه جگر و ذرور
او مجفف قروح و رافع حکه و مقوی باصره قدر شربتش تا سه مثقال و
ضماد سم سوخته او با روغن زیتون محلل خنازیر و با سرکه جهة داء الثعلب
نافع و بخور موی او و شاخ او باعث گریختن افعی با وجود شجاعت از
پشه که بجنه در آب داخل میشود و گویند خواب بسیار کم میکند برای محافظت
خود و اولاد خود و انکه کلان باشد بر شیر غالبست چنانچه اسد را
طاقت خلاصی از پیش او ممکن نیست به شاخ میکند جری
بکسر اول و تشدید ثانی اسم عربی سلور است و آن ماهی عظیم الجثه است
رنگش سیاه و بی فلس و شارب او مثل ماری باریک و دراز و
در بنگاله ان اسپی و در مازندران کلیش نامند نمک سود او گرم و
خشک و ضماد او جاذب پیکان و خار از بدن و طبیخ او جهة قرحه امعاء
و صدر مواد بظاهر جلد و حقنه او جهة عرق النسا بعد تنقیه و تناول او
ملین طبع و جهة تصفیه صوت و قصبه ریه و سل و قی الدم و خوردن
او بقدر نیم وقیه با مثل آن سرکه قاطع خونیست که از حلق آید و مولد

بلغم

بلغم لزج وبطی الهضم ومضر کرده ومصلحش صعتر ونعناع وآبکامه و
سکنجبین است **جراد** بفارسی ملخ وبهندی تدّه نامند بیخ عضو او
بعضو بیخ جانور کلان شبیه است چشم به فیل وگردن بگاو وسینه
به شتر وپا بشتر مرغ وپر بعقاب از عجایب احوال او آنکه آنها را
پادشاهی باشد بهر طرف که رود همه تابع او باشند ذلک تقدیر
العزیز الحکیم دو قسم است سوار وپیاده سوار آنکه پرواز میکند وپیاده
آنکه در لب طین میجهند وپرواز ندارد ودر دوم گرم وخشک ومبهی
دوازده
وجالی اخلاط غلیظ وجهت تقطیر البول وامراض قصبه ریه وخوردن
عدد آن که اطراف وسر آنرا انداخته وبا یک درهم مورد سائیده
باشند جهت استسقا مجرب دانسته اند وجهت جذام بالخاصیه مفید
وبخور او جهت بواسیر وعسر بول وضمادهای او کوبیده باشند جهت
ثالیل وکلف وجرب خصوصاً سوخته او با سرکه بغایت نافع وطلاء
جوف وتخم او جهت کلف وخوردن قسم بی بال او جهت گزیدن
عقرب مفید وبستن نوع سبز گردن دراز که در مزارع بهم میرسد
بر صاحب تب ربع بالخاصیه رافع اوست وملخ قلیل الغذا ومولّد

علاج گزیدن عقرب

خلط بد و مورث جرب و حکه و محرق اخلاط و مجفف و مصلحش سکنجبین و
انار بین است اگر او را بر آتش نهند دود آن نافع بود صاحب سوزاک را
خاصه زنان را گویند بیضه را در زمین نیکو نهند و برود و چون فصل بهار رسد
از بیضه ملخ بر آید و پرواز کند **جراد البحر** بفارسی ملخ دریائی گویند و آن
حیوانی است سرش مربع و از حوالی سر تا نصف تن صدفی و از هر طرف
ده پا شبیه پای عنکبوت و بر سرش دو شاخ دیگر در تحت چشم او
بیرون جسته است از جراد بری گرم و خشک تر و خوردن او هر روز از
سه عدد تا هفت عدد جهة منع زیادتی جذام مفید است و آشامیدن دو
مثقال از سوخته او با آب نخود سیاه تا هفت روز جهة اخراج سنگ
گرده و مثانه مجرب دانسته اند **جغد** اسم فارسی بوم است و در هندوی
الو گویند و آن مرغیست که در روز قوة بصر ندارد و اقسام میباشد
یکی را بفارسی بوف و بترکی سار و قوش گویند و آن عظیم الجثه ترست از سایر
اصناف است و شاه بوم نامند و یکی را بترکی بیلاق گویند و آن کوچکتر از
همه است مگر مرغ حقی که او از سایر حقیر تر و بقدر قمریست و قسم اوسط سیاه
لون مسمی بجغد است و در تنکابن کوم بو نامند و بهر پارس گوید که لطوخ

ول او

20

و اکر بر سینه نایم بنهند اسرار ضمیر اخبار کند

دل او در حین ذبح با وجود کرمی ان بر روی صاحب لقوه و کردن او
رافع ان علتست و قطور مغز او با روغن بنفشه در سوراخ بینی طرف موافق
صاحب شقیقه از مجربات است اکر چشم اورا با مشک مخلوط کرده نکاهدارند
در چشم مردم شیرین نماید زهره اش قاتل است به قولنج اکر چشم بوم
کلانرا در پوست کرک پیچیده بر بازوی راست بندند حامل ان از دزد و
هوام محفوظ ماند و از احدی نترسد اکر پیه او را کداخته در چشم کشند
در شب مثل روز نماید اکر بیضه او را در شیشه بشکنند و بریخ نهند شیشه
به غلیان آید و کف کند و چون زهره او را با خاکستر چوب کرم بعسل
آمیخته بنوشند جهت سلس البول و بول فراش آزموده است و طلاء
خون او با روغن با جهت شبکوری نافع و چون او را ذبح کنند
یک چشم او مفتوح و یکی مطموس میباشد تعلیق مفتوح ان باعث
بیداری و مطموس او موجب خواب است **جمل** بفارسی شتر نامند
و بهندی اونت کویند بچه کمتر آرد و یک ساله او بهتر از سایر و کوشت او
در دوم کرم و در سیوم خشک و مقوی باه و اعضا و جهت تب ربع
و عرق النسا و یرقان و حرقة البول نافع و مولد امراض سوداوی و اخلاط

کشتن قمل موثر و اکتحال خون او و زهره او جهت ...

غلیظ و مصلحش انار و شراب کهنه و ترشی کبر و سکنجبین است و بول شتر
مسهل و مدر زرداب و جهة سرفه و زکام و ورم جگر و سپرز و استسقا
و یرقان و سده جگر و تقویه باه و رفع مستی و بوئیدن او جهة سده
مصفات و نطول جوشیده او با حرمل جهة نقرس و فالج و خدر و اورام
مجرب شرب بول آن در حال سکر زایل میکند و شیر او جهة استسقا
آزموده است خصوصا که با بول او آمیخته باشند و طلاء گوشت سوخته او جهة
ثوبا و ضماد شش تازه او که هنوز گرم باشد جهة کلف مجرب و مداومت اکل
ششش او مورث کوری و حمول مغز ساق او بالتسم بعد از طهر سه روز
شوالی معین حمل و نفوخ سرگین او قاطع رعاف و اشامیدن او با آب
مناسبه جهة صرع و ضماد تازه جهة تحلیل خنازیر و بثور و نجور و طلای آن
جهة تالیل موثر است و اشامیدن کف دهن او در حین مستی او مورث
جنون و چکانیدن آب بوده در دماغ او باعث زوال مستی او و گوشت
جهة تنقیه رحم و بواسیر و قطع خون و شقاق و موی نازک او جهة اندمال
قروح و سوخته او جهة رعاف سعوطا و سیلان خون جراحت ذرورا
نافع و بستن گذشتر الحیانکه زنش بوده بر آستین عاشق جهة رفع

عشق ...

21

عشق گویند آزموده است و چون گندم را بعرق او ترکرده طیور بخورند بیهوش
شوند و کف دهان او نیز همین اثر دارد و بزمایه شتر در تقویه باه بی
عدیل و مسمن بدن است گویند از عادت اوست که با مادر و خواهر خود
لت فد نکند و چون سهیل را نظر کند در حال بمیرد و چون استخوان
او را کوفته با آب حل نموده در سوراخ نمل کنند همه بمیرند چون موی
او را بر ران چسبانند سلسل بول باز ماند به او هر جا نهند مار بگریزد
مضمضه شیر او درد دندان را نافع بود چون بول او را طبخ نمایند تا
منعقد شود پس بحفره دندان کرم زده بمالند و دلک کنند زایل شود
اگر سر را به بول آن بشویند اورام کند و طحال را نفع کند اگر علف را
از میان دو دست ناقه بدست راست بردارند تعلیق آن دافع
ناقض است **جلکا** بار ماهی ماند در میان ریک خرد بود باید او
جایگاه بیرون آید و بطلب رزق رود گوشتش گرم و تر است
و زنان را فربه کند **حرف الحاء** **حباحب** بفارسی کرم شب تاب نامند
و بهندی جگنو حیوانیست از مگس کوچکتر و رنگش اغبر و زرد و مقعدش
در غایت سبزی و در زیر بال او مستور و چون پرواز کند مکشوف

حرف الحاء

میکردد و در شب مانند اخگر می درخشد گرم و خشک و حار و از زراریح قوی تر
و سه عدد او قتال و یکعدد مقطوع الراس او را که خشک شده باشد با دو (آزده)
مثقال نقیع حلتیت چون سه روز بنوشند جهة اخراج سنگ گرده
و مثانه مجرب دانسته اند و قطور یکعدد از خشک او با روغن گل جهة جرب
گوش و کری و با صبر و سفیداب مسقط بواسیر و تدهین او با روغن
کنجد بر خنازیر مورث دوستی مردم و قضاء حاجات موثر است **حباب**
حیوانیست بسیار کوچک و سیاه و شبیه بعقرب و بعقرب و از جعل باریکتر
و در غیر بید انجیر بهم نمیرسد و چون کسی را بگزد در یک شبانه روز اگر
نکشد از سه روز نمیگذرد و علاجش تبرید و تخدیر قوی است **حباری**
بفارسی هوبره نامند و بهندی تغدری و چرز نوعی از انست ابلق هم
میباشد مرغیست بری خاکستری رنگ و منقش بسیاهی و منقارش
دراز در آخر دوم گرم و خشک و موافق مبرودین و گوشت و پیه او
و ضیق النفس و بهر برده سنگدان او جهة خفقان و اکثر امراض سینه
و اکتحال او با مثل آن نمک سنگ جهة ابتدای نزول آب بغایت نافع
و چون پیه او را با اندک نمک و سنبل سرشته بقدر نخودی حب ساخته

او جهة ربو

خشک کنند

22

خشک کنند پنج عدد او در قطع اسهال دوری که ذرب نامند
بیعدیل است وخون او تا سه مثقال با آب وشراب جهة ربو وعسر النفس
وخاکستر پر او جهة ثالیل ضماداً نافع گویند در سنگدان او سنگی باشد
وچون آنرا بر صاحب رعاف بندند حبس نماید وحامل آن سنگ را
رعاف نشود واسهال را هم کم نماید وحامل او را احتلام نشود وگوشت
او دیر هضم ومضر محرورین ومصلحش سرکه ودارچینی است وگویند چون
ناخن او را با هم وزن او حب المنشم بدل آن سایند با عسل مکسبی اطعام کنند
باعث محبت مفرط میشود وتعلیق او موجب قبول وتعلیق چشم
راست او رافع چشم زخم ~~وتعلیق سنگی که در چینه دان او بهم رسد~~
~~قاطع رعاف~~ وبیضه او خضاب آن خوبی است **خُشَنج** مرغیست شبیه به حبارى
وازان کوچکتر ودر کنار آبها میباشد گرم وغلیظ ومولد خون سوداوی
جمیع جهر انجتن با دارچینی وانکامه بدون استعمال نمودن
حداة بفارسی غلیواج وهندی چیل وترکی چلقان نامند گویند
جانورانی که در نزدیکی او آشیانه کنند متعرض بچه آنها نمیشود از جهت
حسن المجاور گفته اند چون او را در خانه بیاویزند هوام در انجا در نیاید نشد

المسیم

ومصلحش روغنها

منقار او را اگر بر کودک بندند در خواب نترسد در دوم گرم و خشک
و گویند در اول خشک هست مطبوخ او با کندنا و مداومت خوردن
آن قاطع بواسیر و آشامیدن قدر یی از محرق او که مجموع را سوزانیده
باشند با اندکی مشک و گلاب جهة ربو و ضیق النفس و سعال مزمن
مجرب دانسته اند و مطبوخ مغز او با کندنا و عسل جهة زحیر بواسیر و سوخته
پر او بقدر یکدانگ با آب آشامیدن جهة نقرس بی عدیل و مجرب است
و در رفع غدد بلغمی و سلعه بی عدیل و تدهین بروغنی که بیضه او را در آن
بسیار جوشانیده باشند تا مهرا شده باشد جهة برص مجرب دانسته اند
و جهة فالج و نقرس و تقویه اعصاب نافع و خون او جهة ربو و اکتحال
زهره او که خشک کرده با آب سه میل در چشم مخالف طرف ملسوع
بکشند جهة رفع سموم هوام مجرب دانسته اند خصوصا چون در آب
بادیان سه هفته در آفتاب گذاشته باشند و چون چشم او را در زیر
بالین کسی گذارند که او ندانسته باشد مانع خواب او می شود گویند
سالی نر و سالی ماده باشد چنانچه حکیم انوری گفته بیت روزگارا چون
زعنقا می نیاموزی ثبات .. چون زغن تا چند سالی نر سالی ماده گی

یا دو دانک

لی

23

زی حردون حیوانیست شبیه بوزغه و ورل بری و ازان بسیار کوچکتر
مثل مار کوچکی دست و پاداز سرش تا دنبالش یک وطولانی روزی بتلون
بالوان مختلفه میکرود انچه از تغیر لون ظاهر میشود ظاهر اگرکت در هندی
همین را می نامند لیکن مشهور به حربابست و مولف تحفة المومنین حربا را
علیحده بیان نموده و نوشته که موی حربا افشان میباشد ازین
ظاهر میشود که حربا سوای کرکت باشد بجهت انکه موی افشان ندارد
در طبرستان ماچه کول و در اصفهان مال نامند و از جمله سموم است و در خانها
و کوهها یافته میشود و در سیوم گرم و خشک و تعلیق دل او که در لته سیاه
بسته باشند جهة تب ربع و طلای جلد محرق او با عسل بحیس کنندة
اعضاست بحدیکه از قطع و ضرب متالم نگردد و اکتحال خون او جهة قوة
باصره و سرگین او جهة بیاض و حکه چشم و ضماد او جهة تنقیه بشره و دفع
جمیع اثار رمفیدست و سرگین او سفید و سبک و در بوی شبیه بشراب
میباشد و امین الدوله فرموده که ضماد پیه و گوشت او موی را می برد
و تعلیق حردون بر بازوی راست مهیج باه و شهوة جماع است و بدستور
تعلیق مهره پشت او که قریب کرده او باشد بر کمر شخص باعث شده

قوة جماع است و از محمد بن احمد نقل نموده اند که خوردن یک قیراط از
خصیهٔ او که خشک کرده باشند با آب سداب البته قاطع منی است
و یک قیراط خصیهٔ او با آب نخود سیاه مطبوخ و دو استار روغن
گاو بغایت محرک باه و مسخن کرده است و چون چرذونی با سم صاحب
عرق النسا صید کرده رگ باطن ران او را جسته موضع را شکافته
آن رگ را باسم صاحب عرق النسا قطع کند و بعد از ان باد
ریزه نماید بدون التی بالخاصیه رفع آن علة شود و گویند مجرب است
و مکرر بصحت رسیده و خوردن گوشت و مرق او مورث جذام است
حرباء بفارسی آفتاب پرست گویند ظاهرا حمل الیهود مراد از است
او حیوانیست شبیه بموش و دنبالش بلند و موی او افشان و نظر او
همیشه با آفتاب در چهارم گرم و خشک و از جمله سموم و خون او جهت
نارویدن موئی که کنده باشند و رافع آثار رفلار جلد و طلای آب
مطبوخ او رنگ بدن را تا چند روز سبز میدارد و گوشت او مورث
سل و دق است و یکدرهم او کشنده است **حلزون** بفتح اول و ثانی
اسم کل حیوان صدفی است بری و بحری و نهری میباشد و اعم از

صدف

صدف و آن مخصوص جلد حجری آن حیوان است و شنج و ودع
و اظفار الطیب و طلیبا و خف الغراب و فرفورا و دلنیق صدف مروارید
و زناج و غیرها از انواع حلزون باشند و جلد حجری او در دوم سرد
و خشک و گوشت در دوم سرد و تر و گوشت ذلیس که در مصر ام
خلول گویند از اقسام بری و مستطیل و الطف و سریع الاستحاله بخون است
صالح است و جهة جذام و جرب و حکه و جنون و سودا نافع است و گوشت
سایر حلزون مولد بلغم و سدد و قاطع تشنگی و التهاب صفرا و ضماد آن
جاذب پیکان و امثال آن از بدن و جهة تحلیل رطوبات سوء القنیه
و قروح و ورم نقرس و جذب زهر سگ دیوانه گزیده و طلای رطوبت
او که بسوزن سوراخ کرده نزدیک آتش داشته باشند با مر صاف و
صبر بالسویه سرشته جهة التیام جراحات خبیثه و تحلیل اورام مزمنه او
مفید و بیعدیل است و گوشت مجفف مسحوق او مدر حیض و با مر و کندر جهة
التیام جراحات خصوصا عصبانی و اکتحال سوخته مجموع او با عسل جهة
آثار قرحه چشم و طلای او جهة جرب متقرح و بهق و جلای دندان و با سرکه
جهة قطع رعاف و مالیدن رطوبة او بر جبهه جهة منع ریختن مواد بچشم و

برحوالی گوش جهة ورم ورفع رطوبات غایره گوش وطلاء گوشت
محرق او باقطران بعد از کندن موی وشعر منقلب جهة منع رویدن
ان موثر وفرو بردن گوشت خام او جهة درد معده وبا مر جهة قولنج و درد
مثانه نافع است وگویند بالخاصیة متطرقات صلبه را لبسیار نرم میسازد
وچون گوشت او را باثقل او نوشادر نصف آن کبریت وسدس ان
نمک سائیده تقطر کنند افعال قرب در مشتری نماید ومارب را
عقد کند حمام بفارسی کبوتر نامند از ارسطو نقل میکنند که عمرش
تا هزار سال گفته صحرائی وخانگی میباشد در آخر دوم گرم ودر اول
دوم خشک وبا رطوبة فضلیه وبچه اهلی ان بهتر خصوصا تازه بر وبال
بر آورده باشند ومقوی کرده ومولد خون ومنی ومسمن وقاطع اخلاط
بارده وجهة فالج ولقوه ورعشه واستسقاء زقی وطبلی نافع وطلای
خون او بر پیشانی جهة رعاف که از حجب دماغ باشد وبدستور
اشامیدن قدر باقلائی از خون مجفف او وریختن خون گرم او در جراحت
سر که باستخوان رسیده باشد باعث التیام آن واکتحال او جهة جراحت
چشم وکمنه وغشاوه وطرفه خصوصا خونی که در بال تازه او باشد وزیر بال

اودرالم

او درسیم کرم وخشک وباآرد جو جهة اورام صلبه و بار وغن زیتون
جهة سوختگی آتش و باسرکه جهة تحلیل خنازیر و بدستور با تخم کتان و
با عسل و تخم کتان جهة کشودن دمل و قطع خشک ریشه زخمها و با حرف
وخردل جهة نقرس وشقیقه وصداع مزمن و درد پهلو و مفاصل و باآرد
جو و سرکه و عسل که بهم پخته باشند جهة دمل و خنازیر و اورام صلبه و
باآرد گندم وآب قدری قطران که مرهم کرده سه شبانروز بر
برص ضماد نمایند و باز بدستور تجدید نمایند در ازاله برص بغایت
موثر و با سرکه جهة سعفه و قتام استسقا و اشامیدن آن از یک درهم
با سکنجبین جهة استسقا بارد و دو درهم او با سه درهم دارچینی
جهة حصاة مجرب و نشستن در طبیخ سرگین او جهة عسر البول و به او جهة
رفع آثار قروح و اکتحال سر محروق او که با موی سوخته باشند جهة
غشاوه و ظلمة بصر و بستن زنده بچه کبوتر که شکم او را شکافته باشند
جهة سم افعی و عقرب و مالیدن سرگین سوخته او با سرکه بر اطراف
بینی جهة قطع رعاف بعد طلوع طلا پنج عدد از تخم او با پیه خوک بر احلیل
جهة تحریک باه بغایت موثر و چون با اطفال با عسل تناول نمایند زود

بسخن آید و خام او جهة خشونة سینه و نیکو کردن رخسار و تسمین بدن
مفید و سکون صاحب آبله در حالی که کبوتر بچه در زیر ما در باشد بالای
آن بالخاصیه مورث شفای آبله دار و مجاورت آن سبب امن از
خدر و فالج و سکته و سبات و طاعون و باعث ازاله وحشت و فساد
هوا میگردد و خوردن بچه کبوتر بعنوان مداومت مورث برص و کبوتر
صحرائی خشک تر و لطیف تر از اهلی و مجموع آن مضر محرورین و مصدع
و محرق خون و مصلحش پختن او با آب غوره و سرکه و خوردن کا
و خیار است و چون با روغن کنجد بدون آب و نمک طبخ نمایند و بنوشند
در حال سنگ گرده و مثانه را اخراج نماید و زهره او جهة نزول آب و
بیاض و غشاوه نافع است و فرزجه استخوان ساق او سلق که بسوزانند
باشند جهة اعاده بکارت از اسرار است خاکستر استخوان او بر جراحاتی
که علاج پذیر نبود اگر افشانند صحت شود و چون سرگین کبوتر را با سرکه
صاحب استسقا بر بدن طلا کنند نفع یابد گویند چون گندم را در
کبریت اصفر طبخ نموده خشک کنند هر کبوتر که از آن بخورد قوت
طیران او ساقط شود و چون خانه آنها را به علک بخور نمایند بسیار

ازدهن

کردند **حمار الوحش** بفارسی گورخر نامند و معروف بخر گور است گویند
26 که عمرش دو صد سال باشد و از هم جدا و متفرد نشوند گوشت او در دوم
گرم و در سیوم خشک و غلیظ و مولد سودا و مرق او و پیه آن جهت
مفاصل و تحلیل ریاح غلیظ و طلا پیه او جهت کلف و قوبا و با روغن
قسط جهت کرده و کمر و با شیر مرضعه جهت رفع گریه اطفال و زهره
آن جهت داء الثعلب و دوالی و چهار قیراط او با خولنجان و آب گزیده
جهت سنگ مثانه و خصیه او بغایت مقوی باه و مغز سر او جهت رفع بول
در فراش و اشامیدن او با آب کاهو جهت قطع احتلام و شش او
خشک کرده او با کتیرا و عسل جهت ربو و سرفه و عسر النفس و پنیر مایه
او مقوی باه و در انگشت انگشتری از سم او در خنصر چپ و بستن قدری
از پوست پیشانی او در بازو و یا بر سر جهت رفع صرع مجرب دانسته اند
و مانع دخول جن در آن منزل است و بعضی شرط دانسته اند که پوست
پیشانی بقدر یک شبر صاحب صرع باشد اعم از آنکه از حمار وحشی
باشد یا اهلی و گویند در اول هر ماه تغیر انگشتری شرط است و
پیوسته نگاه کردن در چشم او باعث صحت بصر و مانع نزول آب

وسم او در افعال مثل حمار اهلی است **حمار** بفارسی خر والاغ نامند
وبهندی گدها گویند عمرش چهل سال گفته اند غلیظ تر وکثیف تر
وبطی الهضم تر از خر گور وسرد وخشکی او کمتر وبا رطوبه فضلیه ونطول
آب طبیخ او جهة کزاز وخوردن زهره خشک او جهة رفع تغیر عقل و
سحر ومغز سر او مورث خرافت وبا سرکه جهة رفع جنون وکباب
جگر او که ناشتا خورده باشند جهة صرع وآشامیدن سم سوخته
او هر روز نیم مثقال جهة مصروع وضمادان جهة تشقاق مزمن وبا روغن
زیتون جهة خنازیر وبا شراب جهة کجی ناخن وبرص وبیاض آن وبخور
سم او جهة عسر ولادت وباخمر غلیظ جهة جنون وضمادیه او جهة رفع آثار
قروح وجهة التیام جراحات احشا بسیار گرم خوردن بعدیل آن است
وعصیر سرگین تازه او مفتت حصاة ومخرج جنین ومشیمه وقطور آن
در بینی جهة رفع رعاف بدستور طلای بر پیشانی که با سرکه سرشته
باشند وهمچنین استنشاق او که سرکه بران پاشیده باشند.
وخوردن نقیع او با شراب جهة گزیدن عقرب وتعلیق پوست او بر
پیشانی اطفال جهة رفع فزع موثر گویند که چون شانه اسد کنند از خوف

خود را بر اندازد و چون صدا کند ضرر و الم به سگ رسد و چون سه
موی از ذنب او در حین لقاح بر اتان جدا نمایند و بر ساق یاران
الان بندند یا تعلیق نمایند مقوی جماعت و متغط گفته اند اگر در اول
سال مصروع پوست پیشانی خر را گرفته با خود نگاه دارد تا یکسال از صرع
ایمن شود و چون سال دیگر آید باز پوست دیگر نگاه دارد تا سال دیگر محفوظ
باشد چون از سم راست او انگشتری سازند برای مصروع نافع بود
دندان او زیر بالین کسی نهد خواب آورد و گویند که از صدای سگ درد
شنش شود و چون سنگی مقدار بیست مثقال بر دم خر بندند بانگ اصلا
نکند طلای خون او بواسیر را زایل کند موی دم او اگر در شراب اندازند
و بخورد کسی دهند عربده کند چون به بول او صفحه اسرب را تر کرده
در نهری گذارند ماهیان آنجا جمع شوند تعلیق قطعه از پوست او دافع خوف
و فزع چون چوبی را به شیر او طلا کرده در خانه نهند براغیث جمع شوند
بدان و چون عقرب گزیده بر الاغ منکوس سوار شود و روان شود
بالخاصیه مسکن درد آن و بدستور چون در گوش بگوید که مرا عقرب
گزیده باعث دفع درد میشود و جالینوس گوید که طلا نطفه او سه بار

تا چهار بار مسقط دانه بواسیر است و چون قضیب اورا در کوزه آب ندیده باتش کذارند بحدیکه قریب بسوختن شود و آب چغندر و روغن زیتون طلا کنند جهة رویانیدن موی و دراز کردن ان بغایت موثر و چون قضیب و را از زن او جدا کرده با ادویه حاره پخته در حمام تناول نمایند باعث بزرکی قضیب کردد و از مجربات شمرده اند چون از سم او انکشتری ساخته بپوشند برای جنون نفع کند چشم خر سیاه را چون خشک نموده بان بخور نمایند قضای حوایج باسانی شود کسی که دل او را تعلیق نماید دشمن بر وظفر نیابد تعلیق سم دندان او دافع فزع در نوم است و کویند هیچ حیوانی با ما در خود جمع نمیشود الا حمار اهلی بسبب با مادرش جمع میشود و تدخین خصیه خشک او را جهة تب ربع مجرب دانسته اند بشرطیکه بعد از نوبت تدخین کنند و اندکی بخایند و چون نطرون عاقرقرحا بران باشیده خشک کنند نیم مثقال او با ماء القطر جالب اسهال است حواصل از جمله طیور است سفید و سیاه رنک نیز میباشد و از سفید او پوستین ترتیب میدهند و پوست آن موافق محرورین و کوشت او غلیظ و دیر هضم و مصلحش مهرا تحلین

دیاداج

وبادارچینی واد ویه حار تناول نمودن ست وروغن او محلل وملین
ومقوی اعضا وجهة دردهای بارده نافع ست وفرو بردن بیه خام
اوجهة قولنج ومغص مفیدست حیة بفارسی مار وبهندی سانپ
گویند زبان مار دوشقست چنانچه بعضی گمان کرده اند که دو زبان دارد
گویند که هزار سال عمر کند وهر سال یکبار پوست اندازد ونقطه
برقفاش پیدا شود عدد نقطه عدد سال عمر او باشد چشم او در حدقه
حرکت نمیکند بخلاف سایر حیوانات چون کژدم او را نیش زند
خود را به نمکزار میرساند وآنجا را به نمک میمالد تا رفع درد شود وبه نسیم
زندگی میکند آب نمیخورد گویند اگر با زنی جماع کنند ودر تحت او حیه
باشد اسقاط حمل شود وتعلیق ناب چپ او رافع درد دندان است نفط وا
وخردل وبیض الدجاج وج چون بخور کنند مفرداً ومجموعاً مار فرار
نماید وگویند بعد هزار سال مار دست ویا بهم میرساند واژدها میشود
ودر قیام میباشد در آخر سیم گرم وخشک ودر غایت تخفیف ودر
جذام قوی الاثر اند وخواص افعی مذکور شد چون ده عدد مار سیاه
با چهار رطل روغن زیتون یا کنجد در ظرف مس کرده سر آنرا مسدود

کنند که بخار بیرون نرود پس بجوشانند تا مهرا شود طلا ران جهه توبا و
اسرخای سغل و روپاییدن و دراز کردن موی و تحلیل خنازیر و رفع جذام
مجرّب دانسته اند و ضماد خاکستر مار خانگی سیاه که زنده در کوزه نو
کرده در تون حمام سوزانیده باشند با روغن زیتون جهه تحلیل خنازیر
و با سرکه جهه داء الثعلب و داء الحیه و اکتحال با عسل بغایت
مقوی باصره و مالیدن پوست سوخته مار با روغن تخم کتان که چند
روز ممزوج نموده گذاشته باشند جهه نواصیر کهنه بسیار موثر و قطور
مطبوخ پوست او که در شراب جوشانیده باشند جهه درد گوش و
مضمضه جوشانیده او در سرکه جهه درد دندان و تعلیق دندان او
که در حال حیوة او کنده باشند. و بدستور تعلیق دل او جهه رفع
تب ربع نافع و اطهورس و ذیمقراطیس گویند که شکم مار را از سر
تا دنباله شکافته احشا را او را بیرون کرده از شاهسفرم خشک که با آب
خیسانیده نرم کرده باشند مملو ساخته محل شق را دوخته در آتش
گذارند تا پخته شود آتش شاهسفرم را بر برص ضماد کرده بعد از یک شبانه
روز بگشایند بالکلیه زایل کند و مجرب است و روغنی که در

دندان مار و سر و زهره او جوشانیده باشند طلا را و جهه جذام و
ثالیل سریع الاثر است وابن الدوله از محمد بن احمد نقل میکند که استعمال
زهره مار در هیچ امری خوب نیست و از سموم قاتل است و تعلیق
مار شاخ دار جهه رفع تب غب موثر و تعلیق سلخ الحیه که عبارت
از پوستی است که مار هر سال می اندازد بر ورک زنان موجب سرعت
ولادت است و بخور او مسقط جنین و مجفف دانه بواسیر و تخم مار را
چون با سرکه و بورق سائیده طلا کنند جهه رفع برص تا زه مجرب دانسته اند
و اکتحال به مار مانع نزول آب است مار از جمله فواسق خمسه است قتل او
واجب گفته اند کما قال النبی ص اقتلوا الاسودین فی الصلوة الحیة والعقرب
وقال الیضا من قتل حیه فله عشر حسنات و از جمله فواسق خمسه موش
و کلب عقور و غلیواز و کلاغ است خرف الخام ختو بلغة اهل ختا بمعنی
بزرگ و بدستور خان و ختو مترادف اند و آن اسم مرغی است
که بفارسی زخ نامند بقدر کرکدنی و از آن بزرگتر میباشد و طعمه او در
اکثر اوقات فیل است و در بلاد ما بین چین و زنج یافت میشود
و از استخوان پیشانی او جهه ملوک قدح میسازند و خاصیت او آنست

که چون بر بالای طعام مسموم گذارند عرق کند و همچنین است سایر
استخوان او و امین الدوله گوید ان شاخ آهوی مشک وار است و همین
اثر را بجهة او بیان نموده و گوید جهة اسهال نیز بغایت نافع است
و خوردن بیضه او بقدر ده درم جهة حکه و جرب و سده جگر نافع
و بخور استخوان او باعث افاقه مصروع است و زبل او جهة رفع آثار
و سنگدان او جهة بواسیر ضماداً مفید است ختو جانوریست مثل
کاو زرد رنگ بود و قیمتی تمام دارد خراطین کرمهای سرخ است
که در زمین نمناک بهم رسد و بهندی کنچوا و کندوه و در اول گرم و تر و جوشانند
او در روغن کنجد جهة خناق و سرفه کهنه بغایت آزموده و سحوق او را
با روغن بادام بالخاصیه جهة فتق امعاء و التیام آن مجرب دانسته اند
اگر مخنوق آنرا در دهان گیرد خلاصی یابد و اگر در مقعد زن آن کرم را
بندند چنانچه او را خبر نباشد شهوت جماع بر او غالب شود و جهة
عسر ولادت و رفع سنگ مثانه و کرده و با شراب مغیر رنگ بدن
یرقانی بهمان ساعت و ضماد او جهة ورم حلق و لهاة و منع نزلات
و طلا از نانخ او بقدر شش بانه روز جهة التیام عصب مقطوع مجرب

دبر کرد

30

و بدستور جهة جراحات اعضاء عصبانی موثر و باغبار به استحکام اسپاناخ جهة
مفصل که از جای خود حرکت کرده باشد و جهة ضربه و سقط و تسکین اورام
حاره با روغن دانه زردالو جهة بواسیر و طلاء مطبوخ او با روغن زیتون
و ضماد کردن او با زفت و برگ کدو جهة بزرگ کردن قضیب بغایت موثر
گویند که مطبوخ او با قضیب حمار زنده اکلاً و ضماداً و درین باب بی
شبه مجربست و قطور او با پیه مرغابی و روغن زیتون جهة درد گوش نافعست
و چون با جعل و نبات فرد آن طبخ نمایند طلای او جهة بواسیر و زحیر الدم
و شقاق مقعد بی عدیلست **خطاف** بفارسی پرستوک و بترکی قرلانقوچ
و بدیلمی ... و طاهرا در یونانی سنونو گویند و از طیور معروفست گوشت او
~~در سیم گرم و خشک و کباب او مفتح سدد و رافع سنگ مثانه و رافع~~
~~یرقان و امراض سپرز و آشامیدن یک مثقال از خاکستر مسحوق او جهة~~
... از موی کل آشیانه میسازد و برگ سداب در آشیانه خود
برای حفظ تخم میگذارد چون شپره دشمن بچه اوست و از رایحه کرفس
گریزانست برای رفع اذیت او کرفس در خانه می نهند گویند چون چشم
او را بکنند باز بر می آید موی سر او را اگر زیر بالین کسی نهند اصلاً

و بهندی ابابیل و سلارا نامند

نخسید چون هر دو چشم او را خشک کرده سایند بکسی بخورانند
دوستی مفرط شود و چون سرگین او را بر سر و موی کسی طلا کنند
بعد سه چهار ساعت مو را سفید کند بخور چشم او واقع حمی است
گوشت او در سیوم گرم و خشک و کباب آن مفتح سدد و رافع
سنگ مثانه و رافع یرقان و امراض سپرز و آشامیدن یک مثقال
از خشک مسحوق او جهة قوة باصره و غرغره آن با آب جهة خناق
و جمیع امراض نافع و طلای سوخته او همین آثار دارد و اکتحال مخ
او مقوی باصره و دماغ او با سرکین و با خاکستر او با عسل جهة
ابتدای نزول آب و بیاض و جرب و سبل و ظفره نافع و بدستور
خون گرم او و سرگین او بغایت جالی و جهة بهق و آثار و نیکو کردن
رنگ رخسار و بازهره گاو جهة سفید کردن موی سیاه مجرب
دانسته اند و خوردن آب معصور مدقوق او با قدری مادر بج جهة
اخراج جنین میت سریع الاثر است و بدستور یک مثقال خاکستر
آشیان او که سوزانیده باشند جهة عسر ولادت بغایت مفید و
خوردن خون او سبب رفع شبق زنان و طلای او بعد از کندن

علاج عسر ولادت

موی بز

موی سفید باعث رویدن موی سیاه مجرّب دانسته اند وطلا
کردن چشمهای او با روغن زنبق بر ناف زنان جهة عسر ولادت
موثر و سقوط زهره او جهة سیاه کردن موی سر و ریش جهر یارس
گوید مجرب است و مولف مالا یسع گوید مخصوص سفیدی قبل از روئیدن است
و باید شیر در دهان نگاهدارند که دندان سیاه نشود و چون در سالی
دو بار بچه میکند هرگاه در حین زیادتی نور قمر شکم بچه اول را بشکافند
دو سنگ ریزه ظاهر میگردد یکی سفید و یکی ملون چون عیر ملون را در
پوست گوساله که در حین زائیدن بنهجی گرفته باشند که بدن گوساله
بزمین نرسیده باشد و ذبح کرده باشند بسته بر بازوی صاحب صرع
یا بگردن او ببندند در رفع صرع جمیع اطبا مجرب دانسته اند و سنگ
ملون را چون در حریر سفید پیچیده نگاهدارند باعث جاه و قبول و قضای
حوایج میگردد و امین الدّوله گوید که سنگ ملون سرخ میباشد و
تعلیق او موجب رفع فرع است و گویند چون بچه او را بزعفران و امثال
آن زرد کنند بدستوریکه او در حین رنگ کردن نه بیند جهة رفع
زردی بچه سنگ یرقان باشیان می آرد و چون وقت صلوة

جمعه اشیان اورا خراب کرده با آب حل نموده بان غسل بدن کنند
باعث بطلان سحرست خفاش بفارسی شب پره گویند و بهندی
چمکادر از غرایب او آنکه گوشت و دندان و پستان و خصیه دارد و
مو و پر ندارد و بی بر میپرد و حایض میشود و بچه را شیر میدهد و بول
میکند و میخندد چون اورا با درخت بیاویزند ملخ از آنجا ورود قرار نماید تعلیق
دل او قوت جماع دهد در سیوم گرم و در چهارم خشک و مرق تخمه
او مسهل فضلات غلیظ و زرد آب و رافع استسقا و مهرا
او در روغن زیتون و زنبق جهة فالج و رعشه و مفاصل و نقرس و درد کمر
و ورمهای بارد و طلای مطبوخ او بر احلیل جهة احتباس بول
سریع الاثر و جلوس در طبیخ او جهة فالج و حمول بیه او قاطع حیض است
و طلای خون او قبل از بلوغ مانع برامدن موی و بزرگ شدن
پستان و مالیدن زهره او بر فرج جهة عسر ولادت مجرب و نهایت
روغنی که در ظرف مس بی قلعی اورا جهر اکنجه باشند جهة رویانیدن
موی و دراز کردن آن بیعدیل و اکتحال مغز سر او با آب بیاز جهة
نزول آب و با عسل جهة بیاض و طلا او بر کف پا مهیج باه و سرگین

او جهة قوباء و بیاض چشم و خاکستر سوخته او جهة منع مستی موثر و تیر و بول
او بغایت جالی و در آشیان منجمد ان بهم میرسد و تیر زرق نامند
بقدر بندانگشتی و سفید و متخلخل شبیه بقلی و سوراخ دارست یکمثقال
او قاتل و ربع درهم او مخرج حصاة و اکتحال او رافع بیاض عین
و طلا را او باعث جراحت جلد و شرنده موی و قالع ثالیل و گذاشتن
سر او در زیر بالین که عالم بر آن نباشد مورث بی خوابی و بدستور
دل و چشم او همین اثر دارد و دفن کردن سر او در برج کبوتر موجب
جمعیت کبوتران و در سوراخ موش باعث گریختن ایشان از آن
مکان و داشتن او موجب قبولیت **خلد** بضم خا و فتح لام بفارسی
موش کور و در اصفهان واره سلبانک و بدیلمی کامیش گویند.
حیوانی است بیچشم و بی دم و بی پا و از موش کوچکتر و سرخ رنگ و ریشه
اشجار را میخورد و زمینهای نمناک را پیوسته سوراخ میکند و گویند
چشم او در زیر جلد است و اشیا را می بیند و طیما ثاء و دس گویند که
هرگاه در سوراخ مسکن او پیاز و گندنا بگذارند بوی آن بیرون آید
و از سموم قتاله و بغایت گرم و بار طوبة و خون موضع دنباله او جهة

خنازیر و بیاض چشم و رفع آثار جلد و خال و دماغ او با روغن گل جهت برص
و بهق و قوبا و خنازیر و هرچه از بدن برورکند بیعدیل و قاطع رعاف
و سیلان خون هر عضوی و محلل اورام و خون او نیز همین آثار دارد
و سر او را سوخته با زاج سفید در گوش گذارند جهت ازاله بد بوئی آن
و طلا او جهت درد سر و بخور او جهت عسر بول و سقوط زهره او با آب یخ
رطبه و قدری زعفران جهت رفع لقوه از مجربات شمرده اند و تعلیق
لب بالای او جهت تب ربع و صرع و با بسانی جهت بیرون آمدن دندان
اطفال و گویند خوردن دل او اعانت بر اطاعت روحانیات کند
و دفن کردن او در آستانه در مانع اثر سحر و انداختن دندان او در
میان جماعتی موجب تفرقه ایشانم و همچنین است در آتش انداختن بیه او
خنفسا بفارسی جعل و بهندی که کاندنا مند پردار و بی پر و بزرگ و کوچک
اهلی میباشد و پردار قویتر است در دوم خشک و محلل و تنده و آب
منقوع او بقدر یک شب مسهل اخلاط معدی و کبدی و مثانی و جهت
استسقا مجرب دانسته اند و گویند چون خنفسا را در دبر هر حیوان گذارند
مریض شود و چون برآرند مرض دفع شود و بستن شکافته او بر موضع عقرب

گزیده را دافع سمیت اوست وضماد او دافع قروح ساق و روغن زیتون
که در او جوشانیده باشند جهة تسکین درد گوش سریع الاثر و محلل خناق
و بواسیر و کوبیده او با آب جهة ثاليل واکتحال رطوبة او که از قطع دنباله آن
ظاهر شود جهة تقویة بصر و رفع غشاوه و ورد نافع و گذاشتن سرهای جعل در
موضعی باعث جمعیت کبوتران و گویند حبس کردن هفت عدد در زیر
طاس سرخ مس موجب باریدن باران و ظهور برودت هوا هست
و چون در جوف نی گذاشته بر ران به بندند رافع عسر ولادت است
و بولس گوید جرم سحوق جعلی که در تنور خبازی بهم رسد جهة درد چشم آتش زده را
مجربست خنزیر بفارسی خوک گویند و بهندی سوّر اهل لغت ماده
خوک و نرش را گراز گویند از ارسطو منقولست که اکثر او را در استخوان
مغز نمیباشد و بعضی زهره ندارند هیچ ذو نابی را ناب به بزرگی او نیست
بعضی را ناب بمرتبه کلان میشود که ملاقی هم میگردد و از خوردن گاه مانع
میشود و از جوع میمیرد و چون عضو شکسته انسان را استخوان خوک عوض
بسته به بندند بران لحم میروید گویند چون نر ده هشت ماهه شود جفت
میگردد در چهار ماه هشت بچه میزاید یکدفعه و چون پانزده ساله میشود

نمیراید گویند اگر خوک را بر پشت خر بریسمان چنان ببندند که حرکت
نکند و خر بول کند خوک بمیرد اگر سرگین او زیر درخت سیب دفن کنند
بار بسیار دهد با مار دشمن بود و مار را بخورد ناب او هر که با خود دارد در
چشم مردم عزیز باشد و چشم زخم اثر نکند مرارهٔ او دانه بواسیر را دفع کند
اگر پوست او در خانه نهند پشه دفع شود تعلیق استخوان او دافع تب
ربع مثانه او را چون برشته بکسی که بول در فراش کند خورانند مرض
زایل شود گوشت او در اول دوم گرم و در سیوم تر و شیرین و در طعم
گویند فرقی از گوشت انسان ندارد و قبل از ظهور نور اسلام
جمعی گوشت مقتولان را بجای گوشت خوک می فروختند و او موافق
ترین لحوم است بمزاج انسانی و پیه او بعد از انضمام جزو بدن میشود
و مفتح سده و مسمن و اکل او مورث حرص شدید و فساد عقل و زایل
شدن مروت و غیرت است و قدما مجرب بیان نموده اند و سبب
صداع مزمن و داء الفیل و مفاصل و مفسد معده و مصلحش خمر
و کعب سوخته او بقدر دو مثقال با شراب جهة گزیدن هوام و طلا کردن
او با عسل جهة برص مجرب دانسته اند و یک مثقال از آن که در احراق

بطریقه

بجد سفیدی رسیده باشد جهة تحلیل نفخ امعا و مغص قدیم و بول خر
وحشی جهة سنگ مثانه و در سایر افعال مثل بول گاو نرست و سرگین
خشک او با آب و با شراب جهة نفث الدم سینه و رفع درد پهلو و با روغن
گل جهة التوای عصب و زهرهٔ او جهت قروح و قطع بواسیر و با عسل و
فلفل جهة رویانیدن موی سر اقرع و حقنه کردن با پیه او جهة سحج امعا
و ضماد او جهة درد رحم و مقعد و سوختگی آتش و سرما و برف و پیه کهنه او که
مدتی بر او گذشته باشد ملین و مسخن و مغسل او با شراب جهة اورام حار
و سوخته نافع و از جالینوس منقولست که پیه بی نمک او با مومیائی
رفع کری سامعه میکند اگرچه مادرزاد باشد و خون او در جمیع افعال
مثل خون انسان و طلای او جهة ورم پستان و نیز منعقد آن در تحلیل
اورام بالخاصیه مفیدست و از جهریارس منقولست که ذرور استخوان
سوخته او رفع بواسیر میکند و آشامیدن سم سوخته او قاطع سلس البول است
و موی سوخته او که بازفت احراق یافته باشد با روغن گل مجفف قروح
مرفوع العلاج است حرف الدال ص دب بفارسی خرس نامند و بترکی
ایو گویند و بهندی ریچه از سایر حیوانات محیل تر و شدید القوه

علاج کر

علاج بواسیر

وکثیر الخوف کویند چون کرسنه شود دست و پای خود را می لیسد و رفع
کرسنکی او میشود و حبوب و میوه و کوشت همه میخورد و چون ولادت او
بدشواری میشود در برابر بنات النعش صغری که عبارت از دب اصغر است
ایستاده شود تا بخواص ان ولادت او به آسانی شود در دوم کرم و در سیم
رطب و مسن او یابس المزاج و چون او شدید اللزوجه است و لهذا بچه او را
اولا صورتی معلوم نیست و چون مکرر بلیسد صورت او از لزوجات بیرون
آمده ظاهر میکردد و جاحظ را اعتقاد انکه عدیم الصورت متولد میکردد و این
محض اشتباه است زهره او مفتح قوی و آشامیدن یک دانک او با سکنجبین
و با عسل و فلفل جهة درد جکر بارد و استسقای لحمی و زقی و مصروع
و نیم مثقال او جهة قولنج و داب بغایت نافع و طلای آن تا پنج مرتبه
با عسل و فلفل جهة قروح اکاله و منع از روئیدن موی مجرب و اکتحال آن
با عسل و آب رازیانه جهة قوة باصره و رفع بیاض و روئیدن قره و پیه او
جهة فربه کردن بدن موثر و خون او بقدر یک مثقال جهة صرع بلغمی
و طلا کردن آن که کرم باشد جهة نضج دمل سریع الاثر و اکتحال او
بعد از کندن موی زیاد چشم مانع روئیدن ان و بدستور مانع رستن

او العظام

35

موی اعضاست و پیه او در سیم گرم و خشک و ضماد او جهة درد مفاصل مزمنه
و برص و داء الثعلب و سرفه بارد و بیرون رفتن و شکستگی استخوان و کوفتگی
اعضا و نرم کردن اعصاب و اعضای منحجر نافع و چون جوف انار را
بتمامه خالی کرده پیه او را بامثل آن روغن زیتون دران گذاشته باتش
گرم کنند جهة روییدن موی ابرو و داء الثعلب و بواسیر و نواسیر و سعفه
و مالیدن پیه او بر بدن اطفال در حین ولادت جهة عدم ضرر او از مضرتهای
خارجی موثر و پوست او بسیار خشک و جلوس بران جهة فالج و نقرس
مرطوبین و صاحب بواسیر و قشعریره و تعلیق چشم راست او باعث
گریختن وحوش و دندان پیش او را اگر در شیر اندازند و ان شیر بکودک دهند
باسانی دندان برارد طلای پیه او ناسور را نافع اگر پیه او را بر سگ مالند دیوانه
شود و چون باب لیمون بشوید بحال آید بشرطی که جوشانیده باشند و تعلیق
پوست او بر بازوی اطفال باعث دفع بدخوئی انها خصیه او را چون خشک
کرده سائیده با شیرج بر پای چپ مسح نماید و بر زن بگذارد تا آن یار را
دیگری قادر جماع با او نبود و چون زهره او را به ران راست بندند وقت
خواب از کثرت جماع مانده نگردد و تعلیق هر دو چشم که در لته بسته باشند

برکردن صاحب تب ربع رافع آن علته و تعلیق ایناب او بر بازوی
چپ مانع سحر و بخور موی او جهة گریزانیدن هوام موثر و چون خصیه او را
شکافته مازو و سماق باشیده خشک کنند جهة رفع اسهال بغایت
نافع است و سرگین او محلل خناق و اورام و خون او جهة رفع مغص سفید است
دلق حیوانیست او را دله خوانند حیوانیست مثل سمور در اصفهان موسوم
و بفارسی دله نامند وحشی باشد که هرگز دست اموز نشود و دشمن کبوتر بود
اگر در برجی رود یکی را رها نکند و در زمین مصر بسیار بود و ثعبان
از بانگ دله هلاک شود خاصه اگر چشم راست او در خرقه کتان بر صاحب
تب ربع بندند زایل گردد اگر موی او در برج کبوتران ادخان کنی جمله
بگریزند صاحب بواسیر بر پوست دله نشیند زایل گردد و در سایر
افعال مثل سمور است **دجاج** بفارسی مرغ خانگی نامند و بهندی کوکر و خروس
او نسبت بمرغ حرارتش کمتر و یبوست در او غالب و خروس بچه
اعدل و مایل برطوبت فضلیه و قول به برودت خروس بچه خلاف
قیاس و تجربه است چه کل لحوم غیر مائی حارند و مهرای آن کثیر الغذا
و لطیف تر از اکثر طیور و مولد خون صالح و غیر مهر الجلاف او است

علاج بواسیر

کبوتر دو فن

گویند در وقت شهوه ماده ان اگر نر نباشد بر خاک غلط زند و بیضه
آرد لیکن قابل بچه بر آمدن نیست وقتی که ماکیان بر بیضه نشسته باشد
اگر صدای رعد بشنود همه را فاسد کند سرگین مرغ سیاه اگر بر در خانه
کسی مالند خصومت افتد و خروس در عمر خود یک بیضه دهد تاج او را
اگر خشک کرده و سائیده بکسی دهند دفع سکنی خواب نماید و دیوانه را
هشیار کند اگر خونش در طعامی کنند و بخورد قومی دهند میان انها
خصومت افتد چون پیر شود از بیضه او بچه بر نیاید ناخنهای راست دیگر را
چون تعلیق نماید غلبه بر خصم رو دهد ناخنهای چپ او را چون تعلیق کنند
نتوان دوست شوند بشرطی که مرغ جلالة نباشد جو میخورده باشد
گویند در قافله که مرغ سفید باشد از تیر ضرر بآن قافله نرسد اگر پر درازکه
بالای دم دیک میباشد بگیرند وقتی که با ماده جفت شده باشد و آن
پر را در مجرای آب حمام گذارند هرکس از آن آب غسل کند نعوظ آورد و در
دو طرف هردو بال او دو استخوان است تعلیق راست او رافع حمی
دایمه و تعلیق خصیه دیک در خرقه بر بازوی چپ باعث نعوظ است
مادام که نشسته باشند و گوشت آب خروس سال دار محلل و ملین

طبع و مخرج سودا و جهة قولنج بسیار مفید است و چون شکم او را با نمک
و قرطم پر کرده بسیار بجوشانند و بعد از یکشب مرق او را بنوشند
جهة تبهای مزمن دوری و رعشه و ربو و مفاصل و نفخ معده و سوء القنیه
و قولنج مانع و خروس جوان زیاده کننده و صاف کننده منی است
و خروس بچه جهة ناقهین امراض حاره و مرغ بچه و مرغ جوان قوی‌تر و
جهة تسمین بدن و تصفیه رنگ رخسار و هزال و زیاده کردن جوهر دماغ
و فهم و رفع خیالات فاسده و پخته او با روغن تازه جهة سرفه یابس
و مداومت مرق و گوشت تا یکهفته با نان میده جهة رفع زردی رخسار که
سببش معلوم نباشد مجرب و کباب او جهة رفع خواهش گل و امثال
آن و موافق معده رطبه و جگر و پیه او جهة نرم کردن صلابات و مواد
سوداوی و طلای نیم گرم او بر سر صاحب مالیخولیا عجیب النفع و جهة تنقیه
و سعفه و جمیع امراض یابسه و پیه معلوف بقرطم جهة ابتدای جذام و تحریک او
جالی [illegible] و خوردن او با شراب و با سرکه جهت قولنج و رفع سمیت فطر القدر
یکمثقال مفید و طلای او جهة بهق و برص و امثال آن و با سرکه ضماد او
جهة سگ دیوانه گزیده مفید و جگر او کثیر الغذا و مسمن و دیر هضم و خوردن

مغز او

37

مغز سر او را بدون پختن جهة گزیدن هوام و نفث الدم که از حجاب دماغ
باشد مجرب دانسته اند و پخته او جهة تقویة دماغ و قوة مفکره و پرده چینه دان او
که خشک باشد با شراب جهة رفع درد معده از مجربات است و اشامیدن خصیه
خشک او با زرده تخم نیم برشت جهة تقویة باه بسیار موثر و بدستور
ضماد او با روغن زنبق بر پشت ظهار و کنج ران مقوی نعوظ و خون
خروس اشامیدن و خشک کرده او را سعوط نمودن جهة قطع رعاف
مجرب است و چکانیدن خون بال نارسیده او رافع بیاض چشم
و آثار موده است و چون شکم مرغ را شکافته آنچنان که زنده بود بر موضع
گزیده هوام ببندند جهة جذب سمیة ان و بر سایر مواد جهة جذب
آن نبطاهر و رافع بیهوشی سرسام است و تناول نمودن مرغ با شیر و کشک
و ماست و پنیر مورث قولنج و مداومت ان باعث نقرس و مصلحش
ادویه حاره و شراب و مطبوخ ان انگور است و در مجربین سکنجبین و
استخوان سوخته نوع مرغ سیاه با مثل او چوب تاک که با هم سوزانیده
باشند یا بر موم سرشته حمول کنند اعادۀ بکارت کند و از اسرار شمرده اند
و خوردن سنگ متولد جوف او مفتت حصاة و استخوان بال راست

خروس را با جو و داشتن موریث قبول و در دست راست داشتن
موجب ظفر بر خصم است **دراج** بهندی تیتر گویند مرغیست قریب بجه
کبک و خوش منظر و مولف تذکره اشتباه به سمانی کرده است
در دوم گرم و خشک و لطیف تر از کبک و تذرو و گوشت او زیاده کنندهٔ
جوهر دماغ و فهم و حفظ و ماده منی و مقوی معده و اعضا و مضر محرورین
و مصلحش ترشیها و خون و زبل و زهره او جالی و رافع بیاض عین
و آثار جلد و بقول مهرباریس پیه او با روغن رازقی جهة درد گوش
عجیب الاثر است **دُلْدُل** نوع کبیر قنفذ است و قنفذ جبلی نیز گویند
و بترکی کربی و در مازندران شال تشی و در دیلم شال کره نامند و آن
حیوانیست قریب بسگ و در پشت او بجای موی خارهای ابلق
از سیاهی و سفیدی بقدر شبری و زیاده میباشد و اندر قلم
باریکتر و طرفین او با تندی و دزور سوخته او جهة جراحات بغایة
مفید و در سایر خواص مثل قنفذ است انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد
دلفین اسم یونانی نوعی از سمک است و بفارسی ماهی بینی دراز و بدیلمی
کچه ماهی نامند سر او شبیه بسر خوک و بی فلس است سرد و تر قریب

الاعتدال

الاعتدال و مولد خلط غلیظ و مقوی اعضا و پیه او کرم و خوردن و مالیدن
روغن او جهة درد مفاصل و چون در جوف حنظل گداخته باشند
جهة گرانی سامعه و آویختن دندان او بر اطفال جهة رفع فزع موثر است
دود البقل بفارسی کرم سبزه نامند و آن جانوریست شبیه بهزارپا و
ازان کوچکتر و در غایت سبزی و در سبزه زارها و در برگهای سبز
بهم میرسد سرد و خشک تازهٔ او با رطوبة و مالیدن او با روغن زیتون
جهة گزیدن جانوران و پاشیدن او جهة رفع سموم موثر و به نافع است
دود الزبل کرمی است زرد رنگ که در مزبله متکون میشود تکرار
ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهة قرطه که مقدمه کچلی است و رفع
داء الثعلب مجرب است و مالیدن روغن او جهة بواسیر و امراض مقعد
مفید دود الخشب الصنوبر کرمی درخت کاج است قریب الطبع بذراریح
و بیک مثقال او سم قاتل است و ضماد کوبیده او در گشودن دهن جراحات و ازاله
کلف و زخم کردن اعضا عجیب الفعل است دود الخل کرمی که از سرکه
و از شراب بهم میرسد ضماد او رادع و محلل و مقوی اعضاست و سعوط
او جهة رفع کرمی که در دماغ بهم رسد قوی الاثر است دود الحریر

کرم ابریشم است در اول او تخمی است ریزه و مدوّر تکمه کبود رنگ که در لته بسته
در زیر بغل نگاهداشته بعد از بیست روز اوایل فصل بهار متکون میگردد
و شبیه بمورچه است و بتدریج قریب بچهل روز بزرگ شده سفید میگردد
و درین ایام شش روز اصلا برگ توت نمیخورد و بار اول یکروز و بار دوم
دو روز و بار سیوم سه روز و بعد از پیله بر خود تنیدن رنگش سرخ
و بهیئة دانه خرما میشود و بعد از چند روز که پیله را سوراخ کرده بیرون
می آید سفید لون و پردار میباشد و نر و مادهٔ او با هم جفت شده در
عرض سه چهار روز تخم خود را ریخته میمیرد و از رعد و ریاح مغربی و
مرور زن حایض فاسد میشود در اول گرم و در دوم تر و سه در هیچ
از خشک سائیدهٔ او با مرق آرد گندم که چند روز بدستور بپاشند
در سنجیدن بدن و نیکو کردن رخسار بغایت مفید و تعلیف مرغ باو
بغایت مسمن آن و خاکستر سوخته او جهة التحام زخمها و رطوبة
او جهة رفع آثار و ضماد مطبوخ او در روغن کنجد جهة اورام خناق
نافع و اشامیدن آن جهة خفقان نافع و تعلیق خشک او با پارچه اسرخی
علاج تب جهة رفع تب موثر است جامه ابریشم رافع حکه و جرب و قمل حرف

الذال م ذباب بفارسی مکس نامند و بهندی مکهی و انواع باشد مثل
خرمکس و اسپ مکس و سگ مکس و غیره و خواص همه یکسانست و از عجایب
خواص او انکه افکنده او بر سیاه سفید و بر سفید سیاه نماید اگر او را بریان
کرده بخورند سنگ مثانه را برآرد و گویند از دود برگ کدو سگریزد و چهل
روز عمر دارد گویند تعلیق زنده ان در پارچه که او را دران بسته باشند بجو
جای حرکت و تردد داشته باشد رافع وجع عین است گویند اگر بر مکس
مرده خبث الحدید را پاشند حرکت میکند و متکون او از فضلات و اول
کرم سفید است و کمتر از یکهفته بر بهم رساند و از کافور و زرنیخ و روغن
زیتون میگریزد و گویند اگر صورت مکسی از گندش و زرنیخ ساخته
در محلی بگذارند منع او مینماید در اول گرم و تر و بهترین او سیاه و بعد
ازان ازرق است و زرد او خالی از سمیت نیست و محلل و جاذب
وضماد او محلل اورام و رافع گوشت زیاده جراحات و مانع انتشار
موی و داء الثعلب و حکه و قوبا و چون سر او را انداخته بر موضع گزیدن
زنبور بمالند رافع الم آن و جاذب سم است و تکرار ضماد او جهة داء الثعلب
مجرب و جهة تحلیل ورم چشم و رفع گوشت زیادی پلک و شعیره آن

علاج عسر الولادة

ازموده ونفوخ سوخته او در مجرای بول جهة رفع حبس
بول موثر واشامیدن اورا باشراب جهة عسر ولادت مجرب دانسته اند
ومحمد بن احمد گوید که خوردن پخته وخام او را هنود جهة تقویت باصره
ومانع جمیع آفات چشم مجرب دیده اند وسرگین مگس را چون با آب
وعسل بنوشند جهة ازاله مغص وقولنج وخناق مجرب یافته اند وچون
چندروز بخورند ودر آفتاب بنشینند محل برص پوست انداخته زایل
میکردد وبهتر از اطریلال است وروغن او که مگس را در روغن کنجد
کرده در آفتاب گذاشته صاف نموده باشند جهة رویانیدن موی
مجرب است ذروح اورا بفارسی کاغنه گویند حیوانی کوچک است سرخ
بود بروی نقطهای سیاه بود ونوعی دیگر هست سیاه بود بروی نقطهای
سرخ گویند زهر قاتل است والعیاذ بالله اگر کسی بخورد مثانه او ریش شود
وبول ببندد وقضیب اماس کند وچشم تاریک شود وشیخ رئیس گوید
که اگر بخورد کسی دهند نشان آن بود که طعم دهن بزفت وقطران
ماند وذروح از بوی خوش هلاک شود ذراریح بجای مهمله حیوانیست
بقدر زنبور وبهن وبدبوی وبانبات تازه میباشد وبترکی الاکلنک

وبدیلمی وارسا دشن نامند وبلغة اصفهان قمی (قیسی) ازسیاه است وبهترین
او موجود در گندم زار است که مایل بسیاهی وسرخ با خطوط زرد
باشد وسبز وسرخ وزرد منقط بسیاهی اقسام غیر مستعمل اند در آخر
سیم گرم وخشک وبسیار تند ومقرح جلد واز سموم قتاله ومقطع و
مفتح ومفتت حصاة ومدر بول وحیض ورافع سپرز ومحرق او نیز با
مستعمل است وخوردن محرق او با مرق گوشت گاو وبدستور
باروغن زیتون جهة رفع خوف سگ دیوانه گزیده بهترین ادویه است
وقطعهای خون منجمد با بول شارب او دفع میشود وعوام را اعتقاد آنکه
سگهای کوچک بسبب گزیدن سگ دیوانه متکون شده واین دوا
اخراج آن میکند ودر اخراج سنگ گرده ومثانه بغایت مؤثر است
وبجای احراق هرگاه بپارچه پیچیده ببخار سرکه جوشان بدارند
باعث تلطیف آن میشود واستعمال جایز است وضماد او برای داء الثعلب
وبرص ناخن وباقیروطی جهة قلع ناخن فاسد ورویانیدن ناخن
صحیح وبا سرکه جهة جرب وتقشر جلد وبهق وبرص وقوبا وگزیدن
عقرب وثآلیل ورفع قمل وبقایای جدری وغش واکتحال او جهة

دارد و قاطع شهوة ایشان است و ارسطو فرموده که یکمثقال خشک آن
باآب ترتیزک درد پهلو و سینه و با صعتر جهة درد تهیگاه بسیار نافع است
و زهره او بقدر دانکی با عسل جهة تب ربع و قولنج و استسقا و یک
نخود او با مطبوخ جهة تقویة باه بی نظیر و بدستور طلای آن در این باب
موثر است و رافع تشنج و کزاز و جراحت عصب و سقوط آن جهة زلالات
عظیمه و با آب چغندر رافع حمرة چشم در همان ساعت است و با قلیل مشک
جهة صرع و اکتحال او با عسل جهة تیرگی چشم و نزول آب و ضماد شش
با درس جهة بهق و برص و با ادویه مناسبه جهة تقشر جلد و داء الثعلب
و درد مفاصل و قدر یکدانگش از شش خشک کرده او با شیر تازه
جهة تب ربع و امراض شش بغایت مفید و پیه او جهة داء الثعلب و
داء الحیه و ورم مزمن و یک قیراط از دماغ او با شیر مانع صرع و بخور
موی او سبب گریختن هوام و ضماد استخوان ساق محرق او که با ذکر مسن
سوخته باشند جهة بواسیر و طلای موی محلول او بنوشادر محلل
اورام و آویختن دنباله او در چراگاه گاو باعث نفرت گرگ از ان مکان
و پوشیدن پوست گوسفندیکه گرگ گرفته باشد مورث خارش

ف

علاج بواسیر

ف

بدن و لعقی

بدان و تعلیق هر دو چشم او مانع صرع دادتیه هوام و سباع و دزدان
و چون در پوست گرگ بپیچده نگاهدارند جهة غلبه بر خصم و مجبولی در نظر خلق
موثر و بعضی تا آب را هم درین ها تعلیق نمودن شرط دانسته اند و تعلیق
کعب او بر زانو جهة رفع درد یدی زانو و زحمت حرکات مفید و چون سر
او را در خواب گاه گوسفندان دفن کنند گوسفندان از خوف هلاک
شوند در صورتی که از تنفر محل گریزی نداشته باشند و چون در برج کبوتر
گذارند مار و سایر موذی داخل نگردند و چون سر او را در ممر سیلاب
دفن کنند دیگر سیل آب ازان ممر جاری نگردد و مجرب دانسته اند
و چون صداق نامهٔ زنان را بر پوست گوسفندی نویسند که گرگ گرفته
باشد هرگز مابین زوج و زن الفت نباشد و چون دندان پیش
او را دران پوست بپیچیده در منزلی دفن کنند باعث تفرقهٔ اهل
منزل گردد و گویند چون زهره او را لطوخ کرده مجامعت نمایند دیگر
قادر بر جماع ان زن نگردد و گویند تا گرگ دیوانه نشود گوشت آدمی
نمیخورد و گرگ اصلا با آدمی الفت نگیرد چنانچه شیخ سعدی گفته بیت
یکی بچه گرگ می پروریدند چو پرورده شد خواجه را بر دریدند عاقبت گرگ

زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود حرف الراء رتیلا بفارسی
انگورک نامند وان حیوانیست شبیه بعنکبوت ودست و پای او کوتاه وان
اقسام میباشد وازسموم قتاله بارده است شیخ رئیس گوید سر بزرگ
دارد وبطنی عظیم اگر برکسی برود لعاب اندازد دوای او برجیع انسان
بود وجلال طبیب را که طبیب اتابک بود رتیلا بگزید وجلال طبیبی بود که
در وقت خود نظیر نداشت اتابک ترسید که هلاک شود بفرمود تا او را
برجیع انسان بربند قهرا پس بخورد وشفا یافت وگزیدن او وخوردن
ازان قتال است وضماد گویند بر موضع گزیدنش جذب ورفع سم
میکند واطهور نقش بستن زنده او را بر بازوی صاحب تب دوری
جهة رفع تب مجرب دانسته الا وگویند ملسوع او چون در ظرف طلا
نظر کند رفع اذیه او شود رخمه بخای معجمه اسم عربی مرغ مردار
خوارست وان قسمی از کرکس و بزرگ جثه وسفید مایل بتیرگی وبا خط
سیاه وتخمش بسیار بزرگ ومسکن او جبال وبیابان وبغایت خایف
میباشد در دوم گرم و در اول خشک وتخم او بهترین اجزا او است
وگفته اند که اگر هفت عدد بیضه او را بطریق خاص صاحب جذام در اول

زحمت بخورد و به نکردد از تاثیر او و به دیگر مایوس باید بود و طریق
آنست که بعد از تنقیه یکعد و بیضه او را خام تناول نمایند و تا شش
ساعت اصلا چیزی نخورند و بعد از ان مرق چرب بیاشامند
و بعد از یکهفته تکرار عمل کنند و ذرور پوست تخم او قاطع نزف الدم
و باعث التیام جراحت و باسرکه جهة قوبا و خراز نافع و سرکین او
باسرکه جهة رفع برص بعدیل و حمول و دود او در اسقاط جنین و ادرار
حیض مجرب دانسته اند بلیناس گوید اگر استخوان اطول بال راست
او را سوخته رماد آن بخورد کسی دهند دوست شود و همین استخوان
اگر از جانب چپ باشد در عداوت افزاید هر دو چشم او را در خرقه پیچید
در روغن نهند و بان روغن تدهین کنند قضای حوایج پیش ملوک
نیکو کردد چشم راست او را در دست راست بند د حاجت پیش
ملوک روا کردد تعلیق مخالیب او رافع صداع است و طلای او جهة
گزیدن عقرب و مار و زنبور و قطور او با روغن زیتون جهة گرانی سامعه
و رفع کرمی و بخور گوشت قدید او با خردل تا هفت مرتبه جهة گشودن
کسی که زبان بسته باشند موثر دانسته اند و قطور و سعوط زهره او با روغن

علاج درد مقعد

بنفشه در گوش طرف مخالف جهة درد شقیقه و در طرف موافق با روغن زیتون جهة ریاح گریه و اکتحال او با آب سرد جهة رفع بیاض و بخور پراو جهة گریزانیدن هوام پر دار نافع و چون جگر مشوی یا سائیده خام اورا در روزی سه دفعه و هر دفعه یک دانگ با سرکه بنوشند تا سه روز متوالی جهة رفع جنون مجرب دانسته اند و آشامیدن پوست اندرون سنگدان او که خشک کرده سائیده باشند با شراب جهة رفع جمیع سموم و دود و دسم مغز سر او بور ث جذام و بلاهت است و تعلیق سر او و بخور موی آن باعث تسهیل ولادت و طلای مغز سر او با روغنها جهة درد سر نافع و از ارسطو طالیس منقول است که چون رحمه را خفه کرده با چهار قسط روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود تدهین آن جهة رفع جذام مجرب است چشم او با زبان و چشم سگ مرده و در خرقه کتان پیچیده بر سینه نایمه گذارند از مافی الضمیر خود همه بگوید انچه آن روز کرده باشد رعاد نوعی از ماهی است عریض و کوتاه و نیست او بسیار مایل بسیاهی و شکمش بسیار سفید و چون در دام افتد دست صیاد را میلرزد و در بحر اخضر و قلزم یافت میشود در دوم گرم و خشک و لبستن زنده او را بر سر جهة رفع صرع و صداع مجرب دانسته اند و ع

علاج جنون

سموم و دود

ثقل

ف

علاج صرع و صداع

جلیل و

چنین پوست او در ازاله درد سر مزمن و شقیقه و دوار بغایت مجرب
گوشت او شهوت پیرانرا اعاده مینماید و قاطع بلغم و رافع یرقان و سبز
و قاطع خون همه اعضا و پخته او جهة سل و مطبوخ او در روغن زیتون
که مهرا شده باشد جهة مفاصل و درد کمر و نقرس و طلای او جهة تحریک
موثرست و ابن بیطار گوید ماهی شبیه برعاد ملاحظه کردم بغایت
مخدر و خوردن او راکشنده یافتم رخ در جامع الحکایات و لطائف
ابوریحان آمده که در حدود هندوستان میباشد و آنرا چون گوزن شاخ ده
بود و بر پشت او چهار کوهان و بر اکثر حیوانات بری فیروز شود و بدین
سبب حکما رخ شطرنج بدو نسبت کرده اند و پوست و استخوان و سرگین
او همه زهر قاتل است روبیان بفارسی ماهی روبیان نامند و آن
حیوانیست کوچک و دست و پا دارد و سرخ رنگ و کوچکتر از خرچنگ است
تازه او در دوم گرم و تر و خشک نمکسود دش گرم و خشک و مشهی و مولد
خون صالح و مقوی رحم و معین و با سکنجبین مسهل حب القرع و مطبوخ
او با پیاز و کشنیز تا که بعد از آن بروغن کرده کان سرخ کرده باشند با زرده
تخم مرغ بغایت محرک باه و حمول مسخن رحم و معین حمل و ضماد

محلل اورام صلبه و جاذب پیکان و خار از بدن و طلای مهرای او در روغن
زیتون جهة مفاصل و نقرس نافع و مضر محرورین و مصلحش ربوب حامضه
و آن مولد سودا و حکه شدید است **حرف الزاء** **زباد** نوعی از عطریاتست
سیاه مایل بسرخی و سایل و از بلاد حبشه و اقاصی هند از حیوانی گیرند مشهور
بزباد و بفارسی گربه زباد نامند و آن حیوانیست قریب بجثه سگ و با خطوط
سیاه و چون حرکت بسیار دهند از مابین دوران او از عضوی شبیه
بپستان مایتی حاصل میشود در غایت خوشبوئی در سیم گرم و در یبوست
معتدل و منشف و مقوی دل و بسیار مفرح و مقوی حواس و جهة تسهیل
ولادت نیم درهم او با قدری زعفران و مرق گوشت فربه مرغ مجرب دانسته اند
و جهة غشی و خفقان و توحش و جنون و ورم معده و مقعد و طلای او جهة
نضج دمل و التیام قرحه و با روغن بادام تلخ جهة حفظ صحت سامعه
و تقویه آن مفید و بوئیدن او جهة زکام و تمریخ او بر قضیب نافع حمل زنان
و مداومت بوئیدن مورث بدخلقی و ضیق النفس و مصدع محرور و مصلحش
صندل و کافور و اغذیه بارده است و بدلش غالیه **زبرب** حیوانیست
بقدر سگ کوچکی در روی او ابلق از خطهای سفید و سیاه و بعضی از پوست او

تسهیل ولادت

45

نیز بدستور ابلق و بترکی بورسوخ و باصفهان خوره نامند و مشهور است
که هرچند اورا بزنند فربه گردد در سیم گرم و خشک و ما و اینکه بیت بخورده باشد
گوشت او صالح الغذا و جهة ریاح و سردی اعضا و ادوابه بلغم و تحلیل مواد و پوشیدن
پوست او جهة نقرس و مفاصل و رعشه و حذر نافع **زرافه** حیوانیست و بفارسی
شتر گاو پلنگ نامند چه گردن او دراز و شبیه بگردن شتر و سرش مثل
شتر و رنگش مثل آهو و منقط بسفیدی و شبیه به پلنگ و پای او مثل پای
گاو و شاخش بدستور و دستش درازتر از پای و در بلاد حبشه یافت
میشود گرم و خشک و مولد خلط غلیظ و سوداوی است و نفعی ازان مورطب ذکر
نکرده اند مگر زهره او که جهة نزول آب مفید است و سعوط زهره آن رافع لقوه است
گویند که در جنوب گرما سخت شود و بر آب حیوانات جمع شوند بعضی با غیر جنس
خود جمع شوند ازان حیوانات عجیب الاشکال تولد شوند مثل زرافه و غیره
گویند چون راه میرود پای چپ را پیش از راست بر می دارد بخلاف
باقی حیوانات **زرزور** از جمله طیور است و بفارسی سار و بترکی سغرچین نامند
گرم و خشک و مبهی و مقوی بصر و مضر دماغ و مصلحش الکامه و سرکه او جهة — و سرکین ص
کلف و نمش و سرخ کردن گونه و رفع غشاوه بصر موثر است **زریق**

مرغیست سفید و آبی و بری میباشد و کوشت او بدطعم و پرلیف و عصب و بطی الهضم و مصلحش بروغن بختن و با آب چغندر مطبوخ استعمال نمودن است و کوشت او کرم و خشک و محرک باه و سرکین او بسیار جالی و جهه رفع اثار نافع و زهره او باسمیه و جهه بیاض چشم و استرخای قضیب کحولا و ضمادا نافع است **برج** بفارسی چرغ و بترکی او تلکو نامند از جمله سباع طیور است کوشت او بسیار کرم و جهه ضعف دل طبیعی و خفقان عارضی و زهره او جهه غشاوه و ظلمة البصر مجربست و سرکین او جهه کلف و رفع اثار مو ثرست **زنبور** انچه مشهورست دو قسم است سرخ کلان که خطوط زرد بر شکم دارد که ان را کابلی کویند و زرد لیکن چند نوع دیکر هم میشود فقیر سبز برنگ زمرد دیده و یکی آنست که سرش سیاه و باقی بدن برنک عناب میباشد و یکی انکه زرد و سیاه است این هر دو قسم از کل خانه میسازند و حیوانات مرده مثل مکس و عنکبوت و غیره را آورده در خانه کل خود میکذارد بامر باری تعالی بعد چند روز همه حیوان میشوند اوّل به الوان مختلف و آخر مثل پدر و مادرش میشوند والله علی کل شیء قدیر تعالی شانه نوع سرخ او را سمیت غالب تر و طلای او جهه برص و اورام بارده نافع عسل

دمکل نافع

ونمک نافع وگزیدن او صاحبان امراض مزمنه عصبانی مثل فالج وامثال
آنرا بغایت نافع واز مجربات دانسته اند وضماد مطبوخ نوع سیاه او در
روغن زیتون جهة برص و بهق وآثار رغایره موثر وگویند اشامیدن خشک شده
او بقدر یکدرهم موجب فربهی بدنست **حرف السین** م **سالامندرا**
اسم یونانی نوعی از عظایه وآن حیوانیست شبیه بمار و دست و پا دارد و دستها
کوتاه تر وبطئ الحرکه وابلق از زردی وسیاهی ودنبالش کوتاه وبترکی بیلانه
آغو دیرم گویند وآتش درو تاثیر نمیکند واگر در تنور آتش اندازند افسرده کند
لیکن شیخ قدس سره میفرمایند که این زعم است ویکمثقال او از سموم قتاله است
وبغایت گرم وخشک ومتعفن ومقرح جلد وتدهین روغنی که دران مهرا پخته باشند
سترنده موی وقرحه کننده عضو است وچون دست وپای اورا قطع کرده
احشا اورا اخراج نموده در عسل چند روز بگذارند عسل مذبور جهة درد مفاصل
واورام بارده ضماد انافع وخوردن ان قتال وفادزهر او تخم سنگ پشت است
سنباد حیوانیست بر صفت فیل الا آنست که در حجم کمتر بود واز تور تیزتر باشد
اورا ببلاد هندستان دهند چنین گویند که در هنگام بچه نهادن مدتی سر از رحم
مادر بیرون آرد وعلف خورد چندانکه قوی شود بیکبارگی بیرون جهد واز مادر بگریزد

زیراکه اگر مادر او را ببیند بلیسد و زبان او پر از خار باشد بچه را هلاک کند و مادر
از پس او بسیار دود و اگر بیابد پس چندان او را بلیسد که گوشت
از استخوان پدید آید العهدة علی الراوی سرایش حیوانیست در بیشهای
کابلستان و در قصبه بینی او دوازده سوراخ بود چون نفس زند آوازها
شنوند و چنین گویند که مزمار بر مثال بینی او نهادند و چنین گویند که حیوانات
بسیار گرد او گردند از برای شنیدن آواز او و حیوانات را غشی پدید آید
پس سرایش اگر گرسنه باشد چیزی از آن صید کند و بخورد و اگر گرسنه
نباشد و بانگ هایل کند جمله بگریزد سام ابرص اسم وزغه ابرصست و وزغه
بلدی مسمی بچلپاسه است و او کوچکتر از چلپاسه و شبیه بجرد ون
و با نقطهای سیاه و بتسمیه چلپاسه منیست و ملاقات خون او بر بدن
مورث برص است در سیم گرم و خشک و ضماد کوبیده او بر اعضا جاذب
پیکان و خار و رافع ثالیل و تضمید خشک او بر دندان کرم زده مسکن
الم آن و چون شکافته بر موضع گزیده عقرب گذارند و درد او
ساکن کند چون ذنب او را در خرقه پیچیده در چراغ گذارند هر کس
آن چراغ را بدست گیرد ضراطی اختیار از وی صادر گردد و ططا

ضراطه

خشک او باروغن زیتون جهة رویانیدن موی و رفع احتباس
بول و قطور زبل وخون و بول او با اندک مشک در احلیل جهة رفع
بسیار موثر و همچنین جلوس در طبیخ او همین اثر دارد و خوردن او
سل و امراض ردیه و مصلحش شربت ریباس و امثال آنست
سرطان نهری بفارسی خرچنگ نامند و بهندی کانکره جانوریست
که سر ندارد و چشمهایش بر کتف است و دهن نش شکم است به پهلو رود
در سالی سه نوبت اندازد خانه خود را دو در میسازد یکی بطرف
آب و دوم طرف خشکی چون پوست می اندازد در جانب آب را
بند میکند اگر او را در سوراخش به پشت افتاده ببینند علامت
امنیت باشد دران ولایت چشمش را چون بر کهوارهٔ اطفال بیاویزند
خوش خلق کردند در دوم سرد و تر و با جذب و تحلیل و بهترین
او قسم ماده است و علامتش آنکه چون سوزنی بر پشت او فرو برند
آب سفیدی ظاهر گردد و مبهی محرورین و کثیر الغذا و بطی الهضم و مروقه
از طبیخ او با کرفس و رازیانه مفتت حصاة و مدر حیض و فضلات
و مسحوق او با با درنج جهة سم عقرب و با شراب جهة عسر بول و باکثیر الماء

جهة گزیدن رتیلا و عقرب و غزغزه نیزه کوبیده او بقدر یک سکرجه جهة خناق
و در دلوزتین سریع الاثر و ضماد تازه کوبیده او جهة جرب سموم و تسکین
الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان و خار از اعضا و تحلیل اورام حاره نافع
و تعلیق چشمهای او جهة تب غب و تعلیق پاهای او بر درخت میوه دار
جهة حفظ سقوط آن و مطبوخ دو سه عدد او که اطراف آنرا قطع
کرده جوف او را با آب خاکستر تاک و نمک شسته و با آب صاف
تطهیر نموده باشند و با جو مقشر طبخ داده بنوشند جهة سل و دق
و پوسیدن اعضا و هزال مفرط حار مجرب و بدستور محرق او با صمغ
عربی و ادویه مناسبه همین اثر دارد و بجهة بواسیر بغایت نافع
و ضماد محرق او جهة سرطان پستان آزموده است و چون چند عدد
آنرا زنده در دیک مس تنکه بی قلعی بسوزانند تا خاکستر شود و هر روز
یک ملعقه را با نه وقیه آب بنوشند جهة رفع سم سگ دیوانه گزیده
مجرب است و باید که بر موضع زخم مرهمی از روغن زیتون و سرکه و جاوشیر
گذاشت و اگر مدتی از گزیدن سگ گذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز
بدهند و گویند شرط احراق او جهة این امر وقتی است که آفتاب در

علاج [illegible]

علاج بواسیر

اسد باشد و مقابله قمر نباشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد و بدستور
هرگاه یکجزو مجرق مذکور نیم جزو حبنطیانا و عشر کنندر اضافه نموده سه
روز زیاده بران هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند رافع اذیه سگ
دیوانه گزیده مینماید و بدستور چون سه مثقال خاکستر مزبور را با یکمثقال و نیم
حبنطیانا با شراب بنوشند همین اثر دارد و ضماد خاکستر او با عسل که
باهم طبخ داده باشد جهة شقاق باو مقعد و شقاقی که از سرما بهم رسیده
باشد و شقاق ماده سرطان نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش گل
قبرسی و گل مختوم و قدر شربتش از سوخته سه مثقال و از خام و پخته او
پنج مثقال است **ساوه دار** حیوانیست او را ببلاد روم یابند و بر سر او
چهل و دو شعبه مجوف بود چون باد آید دران جمع شود و از انجا آواز
خوش حاصل آید چنین گویند که بعضی ملوک شاخ آنرا بتحفه بهم فرستادند
وقتی که هوا می آمد پیش خود بنهادندی ازان آواز خوش بیرون
آمدی چنانکه حاضران جمله طرب ناک شدندی اگه او را منگوس
بنهادندی آواز حزین بیرون آمدی جمله خوشحال شدندی و گریه بر ایشان
غالب شدی **سنقر** مرغیست از جوارح دلیر در حجم چند شاهین بود

الا انکه پایهای او غلیظ بود وسطبرتر کودکی ببلاد ترک بود چون اورا ارسال
کنند از برای صید بربالا رود وگرد صید برآید بشکل دایره چون دایره
تمام شد صید دران دایره محبوس ماند ونتواند که ازانجا بیرون آید الا انکه
مرغان قصد مرکز کنند ببزمین ملصق شوند چنانکه بازداران بدست
بگیرند سقنقور حیوانیست شبیه به بزمجه ودنباله او دراز دو دست وپا دارد ابو القاسم
عبد الرحمن تمیمی بیان فرموده اند که در بلاد هند مشاهده کرده بقدر دو ذرع
سوای دو دنباله وعرضش زیاده برنیم ذرع وملون بزردی ومولف شفاء
الاسقام خضر بن علی مصری مخصوص بلده قیوم دیار مصر دانسته واکثر اطبا
بیان نموده اند که درکنار نیل وقلزم وبلاد هند میباشد وجنس آبی او معروف
بورل مائی وجنس بری معروف بورل مطلق است وماده او تخم را درریک
سواحل پنهان کرده زیاده ازبیست عدد متکون میکردد وپشت او
ملون بزردی وسیاهی ونر اورا دو قضیب وماده را دو فرج میباشد
وخصیه او شبیه بخصیه خروس ودرجوف کمرگاه او ودرآب ودرسواحل تعیش
میکند وخواص مشهوره او درجنس نر موجود است که دربهار قبل
ازجفت شدن باو صید کرده باشند وشکم او را از احشا تغییر کرده با

نموده بلکه

نموده با نمک انباشته باشند و در سایه خشک کرده و قوی ترین اجزای
او در تقویت باه کمرگاه و ناف و منبت دنباله است و نمک او نیز تاثیر عظیم
دارد نان غیر نمکسود در دوم گرم و تر و بغایت مسمن و نمکسود او در سیم گرم
و در اول خشک و بغایت مبهی بحدیکه بسبب شدت نعوظ و ادرار منی بمرتبه
هلاک رساند و اطفای ان کافور و تخم کاهو میکند و جهت فالج و لقوه
و نقرس و رعشه و خدر و کزاز و مفاصل نافع و مضر محرورین و مصلحش رب
حامض و تخم کاهو و طبیخ عدس و معین فعل او عسل و شراب و نبید
زبیب و تخم نیم برشت است و شربتش تا سه درهم و بدلش سمکه صیدا و
قضیب مجفف گاو کوهیست و جمعی خصیة الثعلب را بدل دانسته اند اما
اصلی ندارد و مهریارس گوید که طلای خون او با هلیله و آمله تغیر رنگ
و ضح و برص میکند **سلحفات** بفارسی کشف و کاسه پشت و سنگ پشت
و بترکی تسباغه نامند و بهندی کچهوه چون او را بر پشت اندازند آن
موضع را بسر حاضر نرساند چون پای او را بر صاحب نقرس بندند درد
بر طرف شود دست راست بر راست چپ بر چپ و گویند بر عضو موجع انسان
هر عضو که باشد همان عضو کشف را اگر بندند وجع زایل شود حیوان معروفیست

بری و بحری و نهری میباشد گوشت او در دوم گرم و در اول تر و بری
گرم و خشک و مقوی باه و کمر و کباب او حابس حیض و باجند محلل ریاح غلیظ
و استسقا و دهنده فتق قریب العهد و ضماد شش محلل اورام و خون
بری او شرب او جهة صرع و تشنج نافع و چون با آرد جو و عسل حب
بسازند و بقدر فلفلی صبح و شام بنوشند جهة صرع بی بدل و طلای
او جهة نقرس و ضماد کاسه سوخته او با روغن تخم مرغ و روغن
گل در و کنجد جهة رویانیدن موی سر مجرب و طلای سوخته مجموع او که
بحد سفیدی رسیده باشد با روغن گاو و غیر آن جهة سرطان متقرح
بی نظیر و هیچ دوائی در این امر باو نمیرسد و با سفیدی تخم مرغ
جهة شقاق مقعد و سایر اعضا و ذرور او جهة زخمهای عسر العلاج
مفید و چون با خاکستر او عشر آن فلفل اضافه کرده با عسل بسرشند
و شام یک ملعقه بنوشند جهة ربو و گرفتگی نفس و سل موثر و طلای
زهره او محلل خناق و قروح خبیثه دهان و سعوط او جهة مصروع و اکتحال مجفف
آن با عسل جهة نزول آب و بیاض و دمعه نافع و بیضه او بقدر فلفلی
با هر بریهای موافق و رفع سرفه مزمن اطفال مجرب و طلای او با عشر

علاج سرطان

علاج ربو و سل

را زیاده

رازیانه جهة ورم انثیان بتعدیل و به او جهة تشنج و کزاز و جلوس
در طبیخ او جهة فتق اطفال و خوردن خون نوع بحری او جهة رفع سموم
و بخور استخوان تحتانی او جهة تبها و منع سحر و آب بر سر ریختن از کاسهٔ
عوق او جهة رفع بستن مباشرت زنان بغایت موثر است و گویند
چون کتف را به پشت دفن کنند منع باریدن تگرگ دران مکان کند
و مجرب است و مضر امعا و مصلحش عسل و قدر شربتش از سوخته او یکدرهم
و از تخم او یکقیراط و از خون او سه قیراط است سلوی اکثر اطبا اورا
سمانی دانسته اند و بغدادی غیر آن و از طیور مائی بیان نموده و پای
او درازتر از سمانی و در رنگ پر و بال اندک شباهتی بسمانی دارد و
ظاهر میشود که آنچه بترکی یلوه و در تنکابن سه نال نامند عبارت از ان باشد
چه او از جنس سمانی است که بترکی بیلدرچین گویند و در مکان بی آب
نمیباشد و از کثرت باران بسیار و از عدم آن کم میباشد گرم و خشک
و سریع الانحدار از معده و محرک باه و مورث تشنگی و حکه و بثور
و مصلحش ترشیها و روغنها و پخته او بهتر از کباب است سمانی بترکی
بیلدرچین و در مازندران دَرْدَه و در دیلم وشم نامند از طیور معروفه

وغیر سلوی است در آخر دوم گرم وخشک وگویند غذای اکثری او خربوت
واصلی ندارد وگوشت او کثیر الغذا وسمن بدن ومدر بول ومفتت حصاة و
مورث رقت قلب خصوصاً دل او وبهی ومهیج باه زنان وپخته او بهتر از
کباب واکثار او مورث صداع وکزاز ومصلحش روغن کنجد وبادام وسایر
روغنها وآب انار وضماد شق کرده او جاذب سم هوام ولعوق زهره
او با عسل هر روز بقدر حبه جهة صرع بیعدیل وقطور خون او مسکن الم
گوش وجالی انار و بیاض چشم وسرگین او جهة کلف ونمش وبیضه او مورث
فصاحت وتکلم اطفال قبل از وقت وبخور پر او رافع تبهاست وامین
الدوله از خواص او بیان نموده که چون یکعدد سمانی مشوی را بتمامه بدستوری
که چیزی از او قطع نشود تناول نماید باعث شفای سگ دیوانه گزیده میشود
سمندر مهر بفارسی گویند او حیوانیست که از آتش متضرر نمیشود چنانکه
ماهی از آب وبقدر عصفوری وآتشی رنگ وخوردن زهرهٔ او بقدر
دانگی با آب نخود مطبوخ وبا شیر تازه رافع سموم مشروبه واکتحال او مانع
او با سرمه جهة نزول آب وحفظ بصر وطلای خون او مانع زیادتی
وضح ومغیر رنگ است سمک بفارسی ماهی وبهندی مچهلی وبتر

بالغ نامند و اقسام او زیاده از حد احصاست و بهترین آن رضراضی ست
که در آبهای سرد خوشگوار سنگدار بعید المنبع صید کنند و فلس او
بسیار کوچک جسم و بزرگ استخوان و شکمش سفید و پشت منقط بسیاهی
یا مخطط بسیاهی مایل بسبزی باشد و در همان روز تناول نمایند و بعضی ها
زنی و شبوط را بهتر دانسته اند و در ولایات ایران قزل آلا که منقط بسرخیست
و اسلف که پشت او سبز و شکمش سفید است و شاه ماهی که در بحیره طبرستان
صید میکنند بهتر از سایر اقسام است و در هند بهترین این رهو است
و انواع او بحسب کثافة و لطافت و کیفیة استعمال و اختلاف زمان و
مکان مختلف میباشد و بعضی از انواع آنرا کرم دانسته اند مثل جری
و مار ماهی و غیر آن و مراد از مطلق او اقسام لطیف است که وصف
شده و تازه او که زیاده از یک روز نگذشته باشد در دوم سرد و تر
و کباب او بهتر از برشته در روغن است و لطیف ترین اغذیه و صالح
الغذا و مرطب و مبهی محرورین و مصلح اخلاط حاره و مسمن و جهة
قصبه ریه و قرحه شش و سل و یرقان و دق و سرفه یابس و ضعف
گرده و زحیر و مغص حار و کباب او با آب غوره و سماق جهة اسهال

مرارهی و دموی مجرّب و تخم او در تقویت باه قوی الاثر است وجهة سهال
ورخبیر حار مفید وضماد شق کرده او که هنوز حرکت داشته باشد جهة جذب
مواد لطاهر و رفع اختلاط ذهن صاحب سرسام و اورام حار معتدل
وخوردن قدر کثیر او و قی کردن باب کرم و عسل و سکنجبین منقی فضول
غلیظ و اخلاط فاسده وجهة درد مفاصل و عرق النسا و بهق و آثار مجرب
و زهره او خصوصاً زهره شبوط رافع بیاض چشم است و مضر مبرودین و معده
بلغمی و دماغ رطبه و عصب و مصلحش پختن او با روغن جوز و کنجد و با دوام خوردن
زنجبیل پرورده و گلقند و عسل و صعتر و آبکامه و ادویه حاره و بالخاصیه
مورث تشنگی و رافع آن سرکه و آبکامه و خوردن آب بعد از و لغایت
مضر و امثال میدان شراب مفید و بدستور خوردن او با تخم مرغ و لبنیات
و گوشت خصوصاً لحوم بری بغایت مضر و مورث امراض مزمنه است
و اقسام کثیفه و عظیم الجثه و آنچه چند روز از صید او گذشته باشد
مورث سده احشا و مولد خلط خام و نمکسود او که پانزده روز بران نگذشته
باشد مایل بگرمی و خشکی و قاطع بلغم و مورث اشتها و موافق
مبرودین و آنچه مدتی براو گذشته باشد مسدد و مولد اخلاط فاسده

وسوداى سوخته وقديد نمكسود اوراكه بيماريش نافع بود كثيف ترين و
تيرين اقسام ومحلل بلغم غليظ ومقوى خمل معده وضماد سر محرق او جهة
ورم مقعده وشقاق آن وگزيدن عقرب وسگ ديوانه وباروغنها جهة تحليل
جهة ورم صلب لهاة وطلاى استخوان سوخته او جهة برص نافع و ماهى
شور كه در سركه پرورده باشند سرد وخشك ومجفف و ديرهضم و مقوى
ماسكه ومانع انصباب صفرا بمعده ومورث جرب وتبور سوداويست
سمك صيدا نوعى از ماهى است شبيه بوزغه كوچكى كه خميدگى پاى او بطرف
وحشى راست ونراو باريك ودراز وسرش كوچك ودنباله اش
دراز وزير شكم اسفل با خطوط خال ودر چشمه قريه تول نزديك بشهر
صيدا اى بلاد شام يافت ميشود وبعد از ده يوم ماه شباط ظاهر
ميشود نر با ماده جمع شده وبهمان هيئة تا آخر آذرماه مرئى اند وازيشان كو
...ان كفى متكون ميگردد وداخل آب ميشود وآنرا مردم جميع
ميكنند ويك حبه او با تخم نيم برشت ومرق مرغ در تقويه باه وشده
نعوظ بحد هلاك ميرساند وان بمراتب قويتر از ماهى مذكورست و
نيم درهم از نمك سود سمكه در غايت قوة ودر الفاظ ضرهى باو نميرسد

وگویند نر او در ذکور و ماده در اناث این خاصیت دارد و اگر گویند
در ماده او اثر نیست و آنچه از رهگذارهای حوالی چشمها صید میکنند و سفید
و شبیه بمذکورست غیر صیدائی است و این اثر با آن نیست سمور حیوانیست
شبیه بدلق و ازان سیاه تر و در جمیع افعال قوی تر ازان و پوشیدن
پوست او مقوی باه مرطوبین و گرم تر از سایر جلود و موی سوخته او
مجفف قروح و ضماد پیه او مسخن گرده سنجاب حیوانیست از موش صحرائی
بزرگتر دنباله او کوتاه و پر موی و سیاه و زیر شکم او سفید و باقی خاکستری
و در تنکابن اشکول نامند و در مازندران اشنیک و در درختها
جای میدارد در اول گرم و در دوم تر و گوشت او مسکن حرارت
جهه درد سینه و سرفه و قرحه ریه نافع و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام
و پوشیدن پوست او معدل مزاج و رافع درد عصب و موی او جهه
التیام جراحات و قطع خون و با عسل جهه ردع اورام مفید است
سنور بفارسی گربه و بترکی پیشیک و بهندی بلی و بلائی گویند اگر
پیه او را بروغن گل چرب نمایند همیه چون خواهد که کسی را دوست خود
نماید بگیرد سنور شدید الحمرة و گوش او را بشکافد و پیچ قطره خون

ازان

گوشت بگیرد در سویق یا ثلید یا طعام شیرین نهد که دهد محب شود پس
گربه پیش خود نگاهدارد چه اگر برود یا بمیرد بآن کس موت رسد چون
خواهد که حل عشق کند گوشت قنفذ بخورد او دهد و سنور را رها کند
چون خواهد که مخفیات را دریابد مرارهٔ سنور نر و شحم ماکیان که سیاهی
نداشته باشد مخلوط نموده در چشم کشند معلوم نماید خنفسا ایلی و وحشی
میشا و اهلی درد ورم گرم و رطوبت او غالب و پوشیدن پوست او
مسخن بدن و گوشت او موافق صاحبان نقرس و فتق و طلای مخرق
او تمامه که خاکستر شود با سرکه جهة شقاق انگشتان پای بیعدیل و
سرگین او شدید الحرارة و طلای او با روغن گل سرخ در روز نوبه
رافع تب غب و حمول بخور آن مسقط مشیمه و ضماد گوشت تازه او
رافع نقرس و قدید مسحوق او جاذب پیکان و خار از بدن و جهة جبر
استخوان شکسته نافع و مجاورت نفس او و خوردن گوشت او موجب
هزال و سل است و مهرا ریس گوید مغز سر او با آب جرجیر شرباً جهة
تقطیر البول و درد گرده و سقوط زهره گربه سیاه با روغن زنبق جهة
تقوه و سیاه کردن موی سفید مؤثر است و ارسطو سقوط خصیه

او را جهت جذام بغایت نافع دانسته و نوع وحشی او بزرگتر از اهلی و نخاجی
رنگ و در جمیع افعال قویتر از اهلی و در دوم گرم و خشک و بخور مغز سر او
جهت سقوط نطفه مجرب دانسته اند و جلوس در طبیخ او جهت درد کمر و نقرس
نایب مناب طبیخ کفتار است که اهلی جنید چیز مثل انسان دارد و عطاس
و تقادب تمرطی و پاک کردن ریم چشم گویند حیوانات موذی را که در خانه
باشند میکشد سیبیا نوعی از ماهیست و بعربی لسان البحر و بفارسی ماهی
مرکب نامند و در بحر قلزم بسیار و شبیه بسرطان و ظاهرش صدفی و باطن
حجری و در جوف او رطوبتی سیاه که مثل مداد کتابت توان کرد در
آخر دوم گرم و خشک و در هضم و طلای رطوبت او جهت داء الثعلب و خاکستر
استخوان او جلای آثار و جهت امراض پلک چشم و زبانک و کلف جهت ریش
بیاض چشم و گل چیزان و سنون او جهت جلای دندان بسیار موثر و ذرور
مجفف زخمهاست حرف الشین ص شحرور مرغیست سیاه و منقار و پای
او زرد و مایل بسرخی و بقدر قمری و بترکی او را قره طارخ و اصفهانی
غوغاز و مازندرانی توکا نامند در دوم گرم و تر و صالح الغذا و جهت
کزاز و مالیخولیا و فالج نافع و خون او با روغن بادام بغایت موثر

لقوه و از

حسن صورت ورافع کرفتکی آوازست **شقنقور بری** مرغیست از فاخته
بزرکتر و سفیده طوق کردن او سیاه و ناتمام و بعربی یمامه و بترکی الافاخته
نامند در دوم کرم و خشک و بغایت مسمن بدن و مجموع او مستحیل بخون
صالح میشود و مقوی قوه ماسکه و حواس و موافق ناقهین و مفلوجین
و زیاده کننده قوه حافظه و محرک باه و اکثار او مضر محرورین و مصلحش
سرکه و کشنیز و مقوی فعل او شیر تازه است و در حیوة الحیوان مذکوراست
که چون شخصی خون او را بر قضیب طلا کرده مباشرت کند دیکری با آن
زن مقاربت نتواند کرد و جالینوس کوید که تخم او با عسل و
اندک بورق جهة درد جکر و حمول زبل او جهة درد رحم مجربست و مهر باریس
کوید به او را جهة درد رحم و ثقل سامعه بغایت مفید دانسته اند
شقنقور بحری حیوان دریائیست شبیه بخفاش در رنک و بال و شکل و
دنباله او شبیه بدنباله موش و در زیر دنباله او نیشی مثل خار
و از زدن نیش الم عظیم حادث میشود و چون نیش او را در زیر
جامه خواب بکذارند مورث بیخوالی مفرط و دفن کردن در خانه موجب
تفرقه اهل آن خانه و پاشیدن مسحوق سوخته او بر دو کس باعث

تفرقه و بغض ایشان میکردد و بدین جهة او را حوت الشعرا میده اند
گویند چون در مکان بول شخص بنشیند او را فرو برد باعث سوزش
و درد عظیم صاحب بول میشود و مادامی که رفع او ننمایند ساکن نمیگردد
شاهین مرغیست مشهور از جوارح و عدو کبوتر بود و کبوتر چون او را ببیند
ضعیف شود نتواند پریدن همچو گوسفند از دیدن گرگ و شاهین سنگ
پشت را برگیرد و بهوا برد انکه سنگ سخت پیدا کند و سنگ پشت را از هوا
بران سنگ اندازد تا شکسته شود و فرود آید و او را بخورد **شقراق**
مرغیست بقدر فاخته سبز و بد بوی و بفارسی سبزه قبا نامند و در نکاه
کردن او گویند همه شب صدا کند در دماغ گرم و خشک و محلل قوی ریاح
غلیط و مواد بلغمی و دیر هضم و مصدع و مصلحش سکنجبین و سرکه
او جهة کلف نافع است **شیخ البحر** حیوانیست بحری و در دریای مغرب مشاهده
کرده اند وجودش شبیه بسنگ پشت بحری و سر و پشت او شبیه بگوساله
گویند روز شنبه از مکان خود حرکت نمیکند و از ینجهة سمک الیهود مشهوش
نامند و پوشیدن نعلین از پوست او مانع تولد نقرس و رافع
موجودان و بخور اجزای او جهة رفع تبهای بلغمی و کشتن پشه گویند

علاج نقرس

مجربست و خوردن او جهة داء الثعلب و بهق مفیدست **حرف الصاد**

صدف با حلزون مرادف است و گویند حیوان او مخصوص بحلزون
و پوست صلب او مختص بصدف است و حلزون مذکور شده مراد از
مطلق او صدف مروارید است در دوم سرد و خشک و سوخته او مسخن
و ملطف و جالی و مسدد و حابس اسهال و نزف الدم و نفث الدم
و جهة تقویة لثه و رفع زخمهای کهنه و اکله و جلای دندان و نفوخ او جهة
رعاف و بخور او جهة بواسیر و طلای او با سفیدی تخم جهة سوختگی آتش
و باادویه مناسبه جهة کلف و بهق و رونق بشره و اکتحال او جهة قرحه
چشم و سلاق و موی زیادتی رفع و ضماد سوخته او و خف الغراب با سرکه
جهة ثالیل و دانه بواسیر مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش
شاخ گاو کوهی سوخته است و مهر بارس گویند صدفی که مروارید او
بسته نشده باشد چون بسوزانند طلای آن رفع خنازیر کند جالینوس
میفرماید که صدف هندی محرق بالخاصیه رفع درد فواد مینماید و چون
صدف را نرم سائیده با سرکه بر پشت گوش طلا کنند رفع صداع دائمی
زائل کند **صناجه** حیوانیست عظیم هر که او را ندیده باشد وصف او

وسوار قبول کند از حیوانات ارض از وی بزرگتر نبود بارص تبت بود
خانه باز د بعرض یک فرسنگ و از خواص او انست که هر حیوان را
که چشم بر او افتد در حال بمیرد و اگر چشم صناجه هم بر حیوانات (هر حیوان را بیفتد بمیرد)
این دانسته باشند خود را بروی عرض کنند و چشم برهم نهند تا صناجه
بمیرد و مدت مدید طعمه حیوانات بود العهدة علی الراوی **حرف الضاد**

ضان بفارسی گوسفند ماده میش نامند و بهندی [illegible] و بعربی البا
[illegible] گوسفند است بهترین او یکساله و دوساله است که فربه باشد
و چهار ساله و زیاده از ان غلیظ و کثیف و مولد خلط ناسد و گوشت
گردن و حوالی ان بهتر از ساير اعضا است در دوم گرم و تر و سمین
و فربهی بدن و کثیر الغذا و مولد خون متین و سریع الهضم و دل
جگر و گرده او مقوی دل و جگر و گرده انسان و مغز سر او مورث
بلادت و نسیان و خوردن گوشت آب مهرای او که با سرکه و عسل
مداومت نمایند غذا منحصر آن باشد بغایت مقوی سینه و نافع
و رانع خفقان و لاغری بدن چون خواهند که مو را به منقاش برارند
و درد نکند بگیرند مرارن شاة سیاه و بسوزانند و با روغن زیت

شافی مخلوط نموده موضع را طلا کنند و مورا بر آرند چون شاخ او را
در زندگی او بریده ایمن و اسیر را علامت گذارند و ازان شانها سازند 56
هرگاه بکسی صداع جانب راست شود از شانه که از شاخ راست بوده
شانه کنند و چون صداع جانب چپ باشد از شانه شاخ چپ صداع
زایل شود بدهن با بران او رافع نقرس است و بلع کردن پیه او که
بعد از ذبح که سرد نشده باشد و گداخته او که گرم باشد جهة سرفه و درد
سینه و ضیق النفس و حرقة البول بسیار مفید و زهره او جالی آثار و جهة
اقسام قوبا و با عسل جهة خراز و اکتحال او جهة بیاض و خون او جهة حکه و
جرب و طلای سرگین او جهة تحلیل اورام و استسقا و التیام زخمها
و با سرکه جهة شری و با موم روغن جهة ثالیل و لحم زاید که توثه با بند
و با سرکه جهة سوختگی آتش و در رفع داحس مجربست و شراب استخوان
سوخته قرقه او قاطع اسهال و سیلان خون و پیه دان در پوست او
که با گرمی ذبح باشد رافع درد ضربه و مانع زخم شدن عضو مضروبست
و در ایام طاعون و با استعمال گوشت گوسفند بجهة کثرة تولد خون ف
جایز نیست و سرکه و آبکامه ملطف و رافع ثقل اوست ضبع و جا

بغایتی کفتار نامند و وصف او بجا جهة کوتاهی دست
چپ اوست و او بسیار ضعیف القلب و کثیر الجماع و خایف میباشند کویند
کاهی نر شود و کاهی ماده مثل ارنب مثل خنثاء المبین دارد و قبور را می شکافد
بجهت اکل لحم اموات هرکه با خود حنظل دارد از شر او ایمن شود و بو
او را چون کسی با خود دارد سک بروی بانک نزند و همچنین است زبان
او و دندان او چون سایه او بر سک افتد از حرکت باز ماند و کفتار او را
طعمه خود سازد میان کرک و او دوستی باشد بخلاف سک ناب او
با خود داشتن حفظ افزاید تعلیق زهره او باعث تعشق زنان شود و اگر
از پوست او غربال سازند و دانه را با آن بیزند و بکارند زرع از همه
آفات سالم ماند کویند اگر پاره گوشت او با ورق شبح در خرقه حریر بندند
و با خود دارند زنان مفتون شوند گوشت او در آخر دوم گرم و در اول الی خشک
و چون زنده او را دوست و با آب بسته در آب کرم و روغنها پخته جهرا
پخته در آن بنشینند جهة مفاصل و نقرس و امثال آن بغایت مفید است
و حمول جلد بیکاه نر او که سوخته باشند جهة رفع ابنه موثر و نشستن
بر روی جلد او مورث ابنه و رافع نقرس است و شرب خون او رافع

جمون

خون و آب خوردن در پوست او مانع وحشت از آب است کسی را که سگ
دیوانه گزیده باشد دست راست او چون در حین حیات قطع نمایند با پوست
آنرا با خود دارند پیش سلطان و حکام بسیار محترم باشند چون ناب های
جانب راست او را بدست چپ بریده بر خود تعلیق کنند در نظرها عزیز
شوند اگر موی کفتار ماده را سوخته و سائیده با روغن زیت بر مقعد
کسی طلا کنند ابنه پیدا کند و زهره او را با مثل او روغن اقحوان سه روز
در ظرف مس گذاشته در هر ماه دو بار طلا کنند جهة رفع بیاض
چشم و نزول آب مجرب دانسته اند و جالینوس گوید نیم درهم او مسهل
اخلاط و ماغیست و مضر مزاج و مصلحش عسل و طلای او بعد از کندن
موی مانع رویدن آن و گویند مجرب است و زهره او با بیه شیر جهة
کلف و موی سوخته او جهة قطع نزف الدم و خصیه نمکسود او بقدر یک مثقال
با آب گرم جهة درد جگر نافع است **ضب** بفارسی سوسمار و بهندی
گوه نامند و او حیوانیست کوچکتر از گربه با دم سیاهی و زردی و دنباله
او بسیار کوتاه و درشت شبیه ثمر درخت سرو در سیم گرم و خشک و
گوشت او مقوی باه و سرگین او با سرکه جهة بیاض چشم و کلف و

ونمش وضماد شق کرده او جاذب پیکان و خار و سموم جانورانست وطلای جلد
سوخته او مورث بحثی عضوست بحدی که اگر قطع کنند متالم نگردد مضر
محرورین و مصلحش بقول بارده است گویند عمرش صد سال باشد آب
نمیخورد و به نسیم زندگی میکند و هفتاد بیضه دهد نر و ماده او را دو دو ذکر
و فرج باشد اگر از میان پای کسی بگذرد باه را کم کند چنانچه آن روز
اصلا نعوظ نشود خوردن دل او دفع خفقان کند پوست او چون در دسته
تیغ پوشند شجاعت افزاید حامل خصیه او را جمیع خدمه اش دوست
دارند کعب او را چون بر روی اسب بندند از جمیع اسبان در دویدن
سبقت کند **ضفدع** بفارسی وزغ و بترکی قرباغه و بهندی مینڈک نامند
بری و نهری و بحری میباشد و در مطلق او نهری مراد است و بری از
سموم قتال و مجموع آن در سیم سرد و در اول خشک و شرب اقسام آن مورث
استسقا و کشنده است بدر ورمی زوم احشا و درد دل و ضماد شق کرده
او جاذب قوی پیکان و امثال آن و سموم گزنده کان و قاطع سیلان
خون و التیام دهنده زخمها خصوصا سوخته او و بازفت ترجمه دار التعلب
نافع و طلای پیه او مانع سوزانیدن آتش و قالع دندانست بی المی و دماغ

نخاع او

بعلاج بواسیر

حرف الطاء

محرق او قاطع انفجار خون اعضا ونفوخ وطلای او قاطع رعافست
چون اطراف واحشا را او را انداخته باشد کرده بزمهر الختة روغن او را
جمع کنند جهة بواسیر حار مجربست وقسمی از ضفدع در اشجار میباشد
سبز وبسیار کوچک چون او را با مثل آن دانه پنبه بسوزانند اکتحالش جهة
نزول آب از مجربات است **حرف الطاء** طاوس مرغیست معروف وبهندی
مور گویند وجوجه او تا سال کامل میشود وخوش حسن ترین طیورست
در هیجان مستی رقص میکند ودوازده تخم در سالی میدهد زیر
ماکیان هم بچه او بر می آید گویند از عجایب او آنکه جفت نمیشود در
برشکال مست میشود واشک چشم او را ماده میخورد وتخم میدهد عمرش
بیست وپنج سال گفته اند گویند چون طعام زهردار را بیند فریاد کند
وآن ظرف را لیسکند مداومت نمودن بر گوشت او کوری وفراموشی
آورد واگر چنگال او را زیر صاحب طلق سوزانند بچه بآسانی نهد وگوشت
او در آخر دوم گرم وخشک وبغایت غلیظ وصلب ودیر هضم ومولد
خلط کثیف ومرق آن که باسداب پخته شده باشد جهة درد معده
وقولنج وطلای پیه او بر کمر وذکر ومقعد محرک باه وطلای خون او با انزروت ما

رنگ جهة قروح خبیثه وطلای زهره او باسرکه جهة گزیدن هوام و
سرگین او جهة تاليل وآثار وشرب زهره او بقدر دو دانگ با سکنجبین
وآب گرم جهة رفع اسهال واستخوان سوخته او جهة کلف وتغیر رنگ
برص موثر وبالخاصیه رویة او باعث ضعف قوه سموم است و مثل آ
گویند که چون طعام مسموم را بیند فریاد و حرکات غریبه کند و حکمای
هند تحقیق نموده اند که چون موی و بال اورا در کون کرده بسوزانند از صد
مثقال آن قریب یک مثقال فلزی شبیه بطلا بهم میرسد و در رفع
کردن بیاض عین وامراض آن مجرب دانسته اند و خواص غریبه و عجیبه
بآن اسناد میدهند طیهوج او را بپارسی تیهو گویند اگر گوشت
او را بصاحب اسهال دهند ونفع کند و در قوت باه بیفزاید و فربهی آرد
حرف الظاء ظبی آهو وبترکی جیران نامند وبهندی هرن و بچه او را
تا شش ماه طلا و تا سه سال راخشف وتا شش سال راظبی گویند در
آخر دوم گرم وخشک واز سایر لحوم صید اقرب بمزاج انسان است و
موافق مرطوبین ومبرودین وسریع الهضم ومجفف وقلیل الغذا
وجهة خفقان ویرقان وفالج وامراض بارده عصبانی وطلای خون او

موجب درازی موی ونشستن بر روی پوست او باعث گریختن
هوام وتعلیق ان جهة پیر نافع وگوشت او مصدع وکباب آهو مورث
قولنج ومصلحش ترشیها وسکنجبین است وچون خصیه او را صعتر ونمک
باشیده خشک کنند فرزجه ان قاطع حیض است وسرگین او بسیار
جالی وطلای مطبوخ ان در سرکه جهة اورام بلغمی وتهییج مفید است
وآهوی چین که مشک از وبهم میرسد بسیار سیاه و در پشت او خط
سفید وشاخ او بحدی دراز است که بدنباله او میرسد وان گرم و خشک
تر از سایر اصناف آهو است دوناب خورد دارد سفید بر آمده از
دهنش طرف فک اسفل مثل خوک خوردن مشک رنگ را زرد
ودهان را بدبو کند گویند آب دریا بخورد اگر زبان خشک گردد او
به زن سلیطه خورانند دفع ان حالت کند پوست او سوخته در طعام
صبیان خورانند حفظ زیاده شود چون قضیب را بابه او بمالند وجماع
کنند طرف محب گردد کعب او را چون سوخته وسائیده بر ناصور و بواسیر
افشانند زایل کند ظربان جانوری کثیر الشناعت وبویش سخت
زشت باشد اگر شتران بویش شنوند رم خورند و پراکنده شوند

حرف العین

و اگر در جامه فتد تا پاک شدن از وی بوی زشت نرود و او را با سوسمار دیمنی
تام بود حرف العین عصفور بفارسی گنجشک و بترکی سرچه نامند و بهندی
چڑیا بری و اهلی میباشد در دوم گرم و خشک و بری از اهلی یابس تر
و محرک باه و مسخن بدن و موافق مرطوبین که ریاح در ایشان تولد کند
و گوشت آب آن ملین طبع و حب مرم او قابض و جهه استسقا و فالج
و امثال آن و ضعف جگر و یرقان و جهه ضعف باه خصوصا تخم و مغز
سر او که در وقت هیجان گیرند بغایت مفید و تخم او در تسخین بدن معتدل
و مغز سر او با زرده تخم مهیج باه و شرب حمول او با نبیذ اسپ باعث
سرعت حمل زنان عاقر و خون و زبل او جلای بیاض عین و زبل آن جهه
کلف و ثالیل مفید و مضر محرورین و مصلحش آب انار و امثال آن و
استخوان سائیده او مقوی معده و جهه اسهال نافع و ن آبده
آن بغایت مضر احشاست و چون موی مقعد گنجشک را پاک کرده در
ثقبه گوشش بدارند در حال درد آنرا ساکن کند و مجربست و چون

علاج درد گوش

مجموع او را از موی پاک نموده سوای سر زنده در آشیانه زنبور
عسل بیاویزند تا از نیش مگس عسل کشته شود آنگاه در روغن بجوشانند

بزمین آن

تدهین روغن مزبور جهت استرخای قضیب و نعوظ مجرب است عصفور
دشمن مار باشد و بال آن بسیار انس دارد چنانچه گویند اگر مردم از قصبه
فرار کنند گنجشکان فریادها کنند و انها نیز فرار شوند اگر صدای خنفسر
شنود بیضه را فاسد کند و اگر سرگین او در شراب بکسی دهند بیهوش
گردد خونی که از ذبح عصفور جمع شود بر عدس کوفته گرم بریزند
و حب ساخته بگذارند وقت جماع یک حب را کوفته بر قضیب طلا کنند
دراه بعد ان نرود تقویت عجب نماید و همچنین است خون و مران او
با آرد عدس عقرب ~~باصطلاح اکسیریان اسم گوگرد است~~
بعربی اسم کژدم و بهندی بچهو و ان شباله و جرار و الوان میباشد
و آنچه در حین حرکت دنباله را بلند دارد شباله نامند و آنچه دنباله را کشد
جرار و آواز شباله کوچکتر میباشد گویند که بچه از دهان برآرد و مرده را
نیش نمیزند و کسی که در خواب باشد چون ملخ را بر سوراخ او بر چوب بسته
بگذارند بیرون آید و اگر عقربی را که سیاه باشد خشک نموده سایند با
مهر که بر برص طلا کنند زایل شود گویند چون عقربی را در روغن طبخ
نمایند تا آنکه مهرا شود تدهین آن برای لسع عقرب نافع است و

تعلیق چوب زیتون درحال مسکن درد گزیدگی است و زبون ترین اقسام

او سیاه و بردار است و بهترین او در مدا و ارز و شیاله است و تجربه

مجربین رسیده که چون آجرهای آب ندیده را اندک آب پاشیده بر روی

هم بگذارند خصوصا در تابستان عقرب بسیار متکون ازان میشود و در

آخر سیم سرد و خشک و تکاننده او را بر موضع گزیده عقرب بندند جذب

سمیت میکند و اشامیدن برشته کرده او جهت قرحه سینه و سرفه و دفع

سنگ گرده و مثانه و عسر بول مدر بول است و اکتحال او را با فلفل را دوی

خاین جهت بیاض و ناخنه چشم حیوان و انسان مجرب دانسته اند و با پیر

دو شش بقدر نصف او جهت تقویه باصره و طلای او جهت ساقط کردن

دانه بواسیر و رفع برص و بهق و نمش و کلف و قروح خبیثه قوی الاثر است

و در روغن او که زنده او را بعد از بیست و ششم ماه در روغن زیتون که

بازای هر عددی ده مثقال باشد انداخته چهل روز در آفتاب گذارند

جهت عرق النسا و فالج و بواسیر مجرب است و طلای برشته کرده بروغن زیتون

که بحد سوختن برسد جهت رویانیدن موی داء الثعلب بیعدیل و بستن یک

عدد عقرب قدید کرده بر ران زنیکه بهیشه اسقاط جنین شود مانع سقوط شود

حفظ جنین

علاج فالج

ورافع امراض آن وجمعی شرط دانسته اند که در پارچه کتان تعلیق نمایند

وگزیدن عقرب برغیر عصب رافع فالج واز مجربات شمرده اند واشنایید

او مضر ریه و مصلحش گل ارمنی وتخم کرفس وشربتش تا نیم درهم است

عناق اورا بپارسی سیاه گوش گویند حیوانی بغایت خوب است

وگوشهای او سیاه بود ولون او بلون شتر ماند وصید کلنگ کند

عقرب بحری ماهی صدفی خار دار است و سرش بزرگ وخاری سفید

بران رسته وان حیوانست وگزیدن او باعث سوزش عظیم میکرد

واکتحال سوخته او جهة نزول آب وغشاوه وبیاض وقرحه چشم وطلای

او جهة داء الثعلب مفید است ~~عقره~~ ~~بباديه هم باشد وآنرا که توان~~

~~دید خودرا از طرف دبر بگیرد وهلاک کند بعضی بخورد وباقی گذارد~~

عقاب ~~باصطلاح اکسیریان نوشادر است~~ ولغة اسم طایر سبعی

معروف است وبفارسی الوه وبترکی قراقوش نامند در دوم گرم وخشک

وخون او محلل اورام وزهره او جهة نزول آب وبیاض وتقویت بصر

وزبل او جالی کلف وجوشش رخسار ومحلل خنازیر است گویند که سه تخم

میدهد وبر بالای قله کوه بچه را پرورش میدهد ودو بچه را میگذارد یکی

یکی را از قله بزیر می افکند خدای تعالی جانور دیگر که آنرا اشکننده استخوان گویند
برو بر گمارد تا آن بچه را پرورش کند و چون پیر میشود کور میگردد و گویند
که زغن بمرور ایام عقاب میشود و بالعکس پر سوخته او رافع کلف صید بار اکثر
میکند و سر آنرا نمیخورد و مخلب عقاب را کسی که تعلیق نماید از سباع ضرر
نیابد چون چشم راست اورا بر کودک تعلیق نماید گریه نکند چون ساق اورا
تعلیق نمایند از رفتن مانده نشود **عقعق** از طیور معروف و از کلاغ
ابلق کوچکتر و مطبوع تر و بترکی صقصقان و در صفهان غلاجاره نامند گرم
و خشک و رذی الکیفیه و در خواص قریب بغراب البقع است و اکتحال زهره
او مورث محبوبی در نظر خلایق است **علق** بفارسی زلو و دیوچه و بترکی
سلوک نامند کرم سیاهیست بقدر انگشتی و از آن بزرگتر و با خطوط
سبز و در آبها و در زمینهای متعفن بهم میرسد و در امزجه و اعضای
ضعیفه و صغیره که قابل محجمه نباشند مثل پلک چشم و بن دندان بدل حجامتست
در دوم سرد و خشک و سوخته او جالی آثار و مفتت حصاة و قطور او را
با روغن بنفشه جهة حرقة البول و قرحه مثانه مجرب یافته اند و مسحوق
او با صبر مجفف بواسیر و لعوق او با عسل محلل خناق و طلای پخته او در

علاج بواسیر

روغن زیتون جهة قوی کردن قضیب بغایت موثر وضماد او با سرکه باد
نج جهة منع رویدن موی که کنده باشند مجربست **عنقا** او را سیمرغ
گویند بزرگتر همه مرغان است بجسم گویند جاموس و فیل را برباید چنانکه
زغن موش را رباید و گویند در قدیم الزمان در میان حیوانات بودی چون
خیانات او بسیار شد مردم ازوی متاذی شدند تا یکبار عروسی را
با زیور ببرد حنظله نبی علیه السلام دعا کرد باری عز و جل او را از میان
مردم ببرد و ببعضی جزایر بحر محیط جایی که هیچ آدمی آنجا نرسد و گویند
دران جزایر حیوانات بسیارند از فیل و کرگ و جاموس و جوارح طیر و
هیچ یک از ایشان صید نکنند زیرا که ایشان در اطاعت او باشند و صید
نکند الا ماهی عظیم یا اژدها و گویند عمر او هزار و هفتصد سال بود
و بچه وقتی کند که پانصد سال بروی بگذرد و چون بیضه خواهد کرد دالی
عظیم باید برود و آب در منقار آورد و بدان ماده را حقنه کند تا آنکه بیضه
بنهد آنگه نر بیضه را در زیر گیرد و ماده بطلب صید رود و بعد ششصد و بیست
و پنجسال بچه برآرد **عنکبوت** بفارسی کارتنه و بترکی ارومجک مانند و بهندی
مکری چون در مستراح نسج کرده باشد تعلیق آن نسج رافع حمی است

سوخت

علاج حمی

اقسام میباشد ومراد از مطلق او عنکبوتیست که در خانها میباشد وسایر
اقسام را نامها مخصوص است مثل شبث ورتیلا وغیران ومزاج او سرد وضماد
مسحوق عنکبوت مانع ورم جراحات ومطبوخ او در روغن زیتون محلل اورام
وبار روغن گل رافع درد گوش حار وتعلیق بعد از او بر بازو وبخور آن رافع
تب ربع وغب ودام عنکبوت قاطع نزف الدم وجراحات ورعاف و
مانع ورم جراحات غیر عمیق است وچون بسرکه ترکرده در ابتدا در دمل
ضماد کنند رفع آن میکند ومجربست وسوخته او جهة جلای باصره وتقویه
چشم ومنع قبول مواد وحمول آن بانوشادر جهة بواسیر مفید است **حرف**
العین م **غاز** اسم فارسی نوعی از مرغابیست بزرگتر از اردک در افعال مثل بط
واز ان گرم تر وغلیظتر وروغن او محلل ومفتح وجهة ریاح وبحث شکم و
استسقا ودرد مفاصل شربا وضمادا نافع است **غرکدن** حیوانی عجیب است
وخرطوم دراز دارد ودر بادیه باشد اشتر را از پس بگیرد وهلاک کند
غراب اسم جنس کلانغ وبهندی کوه گویند وابلق او را غراب البقع وسیاه
بزرگ او که موسوم بغراب اسود است وبترکی قوزقونا مند وسیاه
کوچک او که در کشت زارها بسیار میباشد مسمی بغراب الزرع وبفارسی

حرف العین م

کلانغ

کلاغ سیاه نامند و آنچه از غراب الزرع کوچکتر و منقار و پای او سرخ است
و بفارسی زغن و زاغچه گویند و غیر غذا افتست و در خواص مانند غراب الزرع
و از صنف اوست گویند چون بچه اش از بیضه برآید غذا باو نمیدهد بجهت
آنکه چون سیاه نیست گمان میکند که این ولد او نیست بل از دیگریست لیکن
با مر باری عزّ اسمه پشه و مگس می آید و خود در دهانش میروند و غذایش
میشود و بعد چند روز که پر برمی آید سیاه میشود والدین او آن وقت
غذایش میدهد و میدانند که بچه آنهاست اگر چشم او و چشم بوم در میان
[جماعتی] جمع کبوتر اندازند دشمنی آرد اگر سرگین او را در پاره پشم رنگین بسته بدست
صاحب سرفه دهند زایل کند افکنده غراب ابلق دفع خنازیر کند حافظ
گوید که چون مرغان را بچه پر برآرد از خود جدا کنند الا غراب که تفقد بچه کند
اگر دل او را خشک نموده مسافر با آب بیاشامد کمتر محتاج بآب شود بلکه را
احتیاج نیفتد و همین اثر دارد زبان خشک کرده او و تعلیق منقار غراب رافع
چشم زخم و تعلیق طحال او باعث هیجان عشق است کلاغ سفید که ابقع باشد
در دوم گرم و خشک و خوردن او را در قطع باه مجرب یافته اند و تعلیق چشم
او مورث بیخوابی است و اجتناب خوردن گوشت او اولی است و زاغ

نجابت ردی الغذا و در سیم گرم و خشک و در خواص مثل غداف و جلوس
در طبیخ او جهه ریاح رحم مفید است و چون زنده او را در ظرف کند آشته
با براده حدید و ترشیها مثل سرکه و آب ترنج چهل روز در سرگین اسب
دفن کنند تا حل شود خضاب مجرب دانسته اند و گویند تا مدتی مدید رنگ
تغیر نمیکند و در تغیر رنگ وضح و زرد یافتن موی مجربست و کلاغ سیاه
و زاغچه در اول گرم و خشک و مولد خون صالح و محرک باه و مضر محرورین
و مصلحش سرکه است و زهره اقسام کلاغ جهه بیاض چشم و ناخنه و زرد آب
آن جهه برص و جمیع آثار نافع است **غواص** او را بپارسی ماهی خوار گویند
به بلاد بصره از و بسیار بینند یکبار شبکوها و او سر نگون بآب فرو
رود و در زیر آب درنگ کند تا آنکه ماهی را بیند و صید کند و بالا آید
چنین گویند که غواصی ماهی را برآورد و نزد غراب شده بدو داد چون
غراب با ماهی مشغول شد پایش بگرفت و بآب فرو شد و صید کرد تا
هلاک شد آنکه بر بالا آمد لیکن دور از عقل است والله یعلم اگر خون او را
با موی کسی بسوزند و با خود دارند طالب صبر نتواند کرد و استخوان او
همین عمل کند **حرف الفاء** **فار** بفارسی موش و بترکی سچقان

حرف الفاء

64

وضماد

وبهندی جوبه در سیوم گرم وخشک وخوردن او موجب نسیان واخلاق
ذمیمه وکرده او جاذب پیکان وخار از بدن ورافع سم عقرب ومحلل خنازیر
وجلوس در طبیخ او رافع عسر بول وخون او جهة قلع ثالیل وسامیر مجرب
اگر پوست او را کاه پر کرده بیاویزند موشان فرار کنند سرگین سگ
وگرگ سوختن همین عمل کند بریدن دم او رها نمودن و دم را در خانه
دفن کردن نیز همین اثر کند اگر چشم او را در کلاه خود وزند کسی که آن کلاه را
بر سر نهد از پیاده رفتن تصدیع نکشد وصاحب تب اگر بپوشد تب
زایل شود ولیسیار مجرب است گویند اگر شیشه دهان تنگ باشد سنگ
ریزه در آن می اندازد تا روغن بالا آید و میخورد واگر بسیار سر شیشه تنگ
بود دم خود را انداخته چرب نموده می لیسد نیم خورده او نسیان آرد و
سرگین او و سر او که سوخته باشند با سرکه جهة رویانیدن موی داء الثعلب و
شرب سرگین او مسهل اخلاط غلیظه و پاک کند ومخرج سنگ گرده و مثانه
وشیاف آن بغایت ملین طبع ورافع عسر بول وقدر شربتش نیم
درهم است ونجور او باعث گریختن موشان تعلیق سر او در خرقه کتان
در حال نوم رافع صداع است وتعلیق چشم او رافع تب ربع گویند چون آن را

دم او را بریده در جلد حمار و خرقه حریر بر بازوی حب بندند باعث قضای
حوائج میشود و بول او رافع سیاهی کتابت و چون بر زخمی پلنگ و کلب
کلب ~~یا ملاقات کند~~ بول کند باعث هلاک زخمدار گردد و بکرات بتجربه رسیده
و لهذا در ولایت دارالمرز جهة زخمی پلنگ در میان آبها مکان خوابگاه ترتیب
میدهند که موش عبور نتواند کرد و او درین امر بسیار حریص است فاخته
و بهندی گهوگهی مرغیست خاکستری رنگ و طوق دارد قریب بکبوتر در آخر
دوم گرم و خشک گویند مار از صدای او گریزانست اگر خون او و کبوتر
و زفت و قطران بسوزند هر کس بو کند دران شبانه روز خواب نکند
اگر خون وی با خون کبوتر سیاه بر برص طلا کنند تغیر بیاض کند
و مغز ای او جهة فالج و رعشه و امراض عصبانی و ریاح غلیظ و تفتیح سده
نافع و مورث بیخوابی و کباب او دیرهضم و مصلحش شکر و روغنها و سرکه
و قطور خون گرم او جهة بیاض چشم مؤثر و زبل او جهة کلف و با سرکه جهة
تحلیل و نضج اورام مفیدست فراخ بفارسی جوجه و بترکی ژرک نامند و
بهترین آن جوجه مرغ و کبوترست و خواص هریک در دجاج و حمام مذکور شد
و مداومت کباب کبوتر بچه را با ادویه حاره و سیر مولد جذام دانسته اند

یا ملاقات کند

65

وپیه او باپیه او مقوی قوت باه و گویند خروس بچه بالخاصیه مضعف
باه است فرس بفارسی اسپ و بترکی آت و بهندی گهورا نامند گوشت او
در آخر دوم گرم و خشک و مورث شجاعت و قساوت قلب و مسخن
مبرودین و سوخته آن قاطع اسهال رطوبی و کباب او مولد خلط فاسد
و مصلحش مهرا بختن و آشامیدن دوغ و آب انار است و در تقویه باه
باپنیر تناول نمودن و پنیر مایه او بقدر نیم مثقال رافع اسهال مزمن و
قرحه امعا است سم او را چون در زیر آستانه خانه پنهان کنند موشان
ازانجا بگریزند گویند که بند زرنیخ از سمومات اوست بلکه اکثر حیوانات و دواب
از خوردن آن بمیرند چون قضیب او را صاحب حب الفرج بخورد و کرمها از شکم
او بیرون شوند گویند اگر به موی دم اسپ دانه بواسیر را ببندند تا پنج روز
بعد آن به عنزروت بخور نمایند دانه ساقط شود چون از سرگین اسپ
یا بوی آن حامل بخور کنند بچه بیفتد خواه مرده باشد خواه زنده چون سرگین
او را باروغن گل در پارچه تر نموده قطره در گوش چکانند وجع ساکن شود
و خون تازه گرم او از سموم و طلای آن تغیر دهنده رنگ وضح و ذرور جلد
سوخته او با موی رافع جوششهاست و گویند چون دندان آسیایی

اورا بر ساق کسی ببندند از حرکت ماندکی بیاید واگر پای حیوان چهار
پارا به شعر دم اسب ببندند لنگ شود واگر بر در خانه موی او را ببندند کیک
و کیک در داخل آنخانه نشوند اگر دندان او بر کودک ببندند باسانی دندانش
برآید اگر عرق او بر زهار کودک مالند موی بر نیاید گویند از عادت اوست
که آب صافی را نمیخورد بلک دست میزند تا کدر شود بعد ان میخورد **فنک**
مشهورست و ماکول اللحم است پوستش پشمش سفیدست و نرم و فنک
در خواص مانند روباه بود **فرطیس** هم در جامع الحکایات گوید سبعی ست که از
چشم و بینی او آتش بیرون می آید چنانکه بهر چه رسد بسوزاند و از دم زدنش
هوا متغیر شود اما در آباد اینها باشد و در بیابانها بود عدد نسل اندک بود
فاقس بفارسی سارس نامند حیوانیست بشکل عدس و بسیار بدبوی
در مزاج قریب بد رایح و رایحه آن جهة اختناق رحم و دردان و شرب او
با سرکه و شراب و غرغره او جهة اخراج زلوکه در گلو مانده باشند و کذا تشنج
سائیده او در سوراخ قضیب جهة احتباس بول بسیار موثرست و بلع
کردن بلعد وان جهة گزیدن مار شاخ دار و چون در عقب باقلا کداشته
بلع نمایند جهة تب ربع بیعدیل یافته اند **فیل** بهندی هاتی و کج گویند

چول

حیوان معروف است و در غالب هند و حبشه میباشد و در هفت سال
یکبار بزاید و مدت حمل او یکسال میباشد و بهترین اجزای او دندان است
که عاج نامند و آن شاخ اوست که از دهن برآمده خرطوم او بینی اوست
عمرش صد و دو صد سال میگویند میباشد چون وبا در کاوها افتد
شاخ انها را سوراخ نموده پارچه دندان فیل دران نهند ایمن شوند اگر
ناخن فیل در زیر صاحب ناسور سه روز بسوزند به شود اگر کسی حرکت
گوشت او با آب بخورد هفت روز در خواب ماند زهره او سه روز برص
طلا کنند دفع نماید چون ناخن او را با حبه سفید ساییده در چشم صاحب
بیاض کشند زایل کند استخوان او در گردن اطفال ببندند از صرع
ایمن شوند از دخان آن پشه دفع شود بخور سرگین او زیر دامن
محموم باعث نفاست به او را چون بخور نماید صاحب صداع مرض زایل
شود بخور سرگین او دافع پشه است تعلیق عاج بر اشجار مانع ثمر میشود در تمام
آن سال سر و بسیار حنک و حابس اسهال و نزف الدم و بستن
آن بر عضوی که استخوان شکسته در او باشد جاذب ان معین بر اخراج
و خوردن او را تا یک هفته با شراب و فرزجه او را بعد از طهر جهة حمل عاقره مجرب

دانسته اند و شرب او با آب بوده نافع از دیا دخدام و سوهان کرده او که آن را
عاج مانند بقدر دو درهم که هر روز با آب و عسل بنوشند مقوی قوه
حافظه و فهم و رافع درد پهلو و مفاصل است و ضماد سائیده او با بیشتل
آن براده حدید جهه بواسیر مفید و تعلیق او بر کردن انسان و مواشی که
در پارچه سیاهی لسته باشند مانع ضرر وبا و طاعون و خوردن بول او که
زن عاقره نداند که بول فیل است و بستور ید بس جهه حامله شدن مجرب
دانسته و فرموده که زهره او با خون سنک پشت و تخم او تریاق جمیع سموم است
و ماشربه به کویند تعلیق پوست او رافع تب نایبه است و فرزجه سرکین او مانع
حمل و بخور آن رافع تبهای مزمنه و گریزانیدن هوام و طلای او رافع کلف
و آثار و قباع سوخته او جهه سعفه رطبه و التیام زخمها مفید و فرزجه خصیه او
در اعانت حمل قوی الاثر و خوردن یک قیراط آن با آب کاسنی رافع درد
و اسهال مزمن است حرف القاف مع الیج قبج بفارسی کبک و بترکی کلیک نامند
و بهندی کوک کویند دو جا بیضه نهد یکی را نر پرورش کند و برعکس بود یکی را
ماده آنچه را نر پرورش کند ماده بر آید عمرش تا دو سال کفته اند در
دوم کرم و خشک و کثیر الغذا و سریع الهضم و مبهی و لطیف و مولد خون

صالح وحابس اسهال وجهة فالج ولقوه وامراض بارده دماغی وجگر
ومعده وسینه واحشا نافع و در مزاج محرور و در هوای گرم و با شراب
مصدع و مورث خارش بدن و مصلحش سکنجبین و ترشیها ست و شربت
یکمثقال مغز او با نیم مثقال صندل جهة یرقان و یکمثقال جگر خام
او جهة صرع و زهره او جهة تقویه و جلای بصر و بیاض و شبکوری و جرب چشم
و با مروارید و شکر بالسویه جهة بیاض و جرب و ضماد او بر چشم با روغن زیتون
بالسویه جهة نزول آب و سقوط آن در اول هر ماه یکبار جهة قوة حافظه و رفع نسیان
سفید بیضه او که در سرکه غسل پخته باشند جهة درد شکم و مغص و پخته او
در غیر سرکه مورث فصاحة و صافی آواز و رافع سرفه و خام او پاک کننده سینه
بدن و اکتحال خون خروس پخته کرده او با زجاج سفید جهة جرب و ناخنه نافع و خاکستر
پر او محلل اورام صلبه و طلای سرگین او رافع کلف و نمش است. فاقم
معروفست مغول آنرا ادتم گویند ماکول اللحم است و در خواص نزدیک بود
بسنجاب فرفر لغة رومی است و آن حیوانیست در غایت سرخی
و بقدر نخود درشت تدبیر و بدبوی و در برگها ... متکون میشود و چون بحد
طیران رسد تخمی کوچکتر از خردل میکند و رنگ او مخصوص ابریشم و

وابریشم است و بکجز واوده جنس و حریر را بسیار رنگین می سازد و بهترین
او قرمزی است و در بلاد ارمینه و مواضع دیگر مخصوص اشجار زیتون
در سبزها یافت میشود در دوم سرد و خشک و شرب او با عسل تا یکهفته
جهة قطع حیض مجرب دانسته اند و شامیدن او با سرکه تا یکهفته مانع
حمل و ضماد او با عسل جهة التیام جراحات عظیمه و با سرکه جهة شکستگی
اعضا و جراحت عصب قوی الاثر و ذرور او مجفف بواسیر و تعلیق او
با ابریشم سرخ رافع تبها و نطول آب مطبوخ او مانع بهم رسیدن قمل و
محلل صلابات و جهة درازکردن موی موثر و قدر شربتش دو درهم
غلا شیخ رئیس گوید که حیوانیست کوچک تر از ابن عرس و لون او خاکستر
گون بود و دراز بود چون راسو و دمی دارد نیز او همچنان سفید و بزرگ حیوان را
بگیرد و شیخ رئیس گوید شخصی را دیدم خایه او گزیده بود از گزیدن آن ورم
سخت پدید آمد علاج او صعب بود قطعا هم در جامع الحکایات گوید
جانوریست چند نیش و دو سر دارد و در زندگی بقوت تمام است
و هیچ جانور بدو نرسد و هر جانور که زخم سر او یابد هلاک شود قراد
بضم اول بفارسی کنه نامند حیوانیست مثل ساس و در بهایم متکون میشود

ودر

68

وبهندی باندرم

و در طبع و افعال مثل فساقس است **قرد** بکسر اول و فتح ثانی بفارسی

اورا بوزینه و میمون و کپی نامند در جمیع خواص قریب بانسان و طلای

خون او مانع روییدن موی مجرب است و بسم مخزون که از انسان مخنوق خورد کتب

قدما مرقوم است از آن نیز حاصل میشود و از اسرار مکتومه است چشمش با خود

داشتن بی خوابی آرد گوشتش در جذام مفید است تعلیق دندان او مانع نوم است

خونش اگر کسی گرم بخورد گنگ شود و در نظرها زشت گردد و اگر از پوست

او غربال سازند و بآن دانهارا بیزند و بعد از آن بکارند زرع از ملخ و غیره آفتها

ایمن بود موی آنرا اگر زیر سر کسی نهند در خواب بترسد مشابه النسناس است

از چند راه اول صورت دوم خنده و بستن چشم و اکل گویند شتا نمیداند

خوابه جفت کم با درش کاهی بچه میشود و کثیر الشهوت است منی را بدهان مکیده

بر می آرد مختلف الشکل میباشد نظر به بقاع قبیح ترین آن در صورت الج

از مغرب زمین باشد حرکتهای او به انسان مشابه است رقص میکند

و سنگ می اندازد و بوسه میکند و حلق میزند گویند ده روز متعاقب

هم کسی که از خواب بیدار شود اگر روی قرد را بیند فرح باو رو دهد و

دفع غم شود و زنان محبت او شوند **قطاة** بفارسی سنگ اشکنک

وبترکی باقریقره نامند وان مرغیست بزرکتر از کبوتر و مخطط بالوان مختلفه
وزردی غالب ودر صحرای بی آب وسنک دار میباشند در آخر دوم کرم
ودر سیم خشک ومقوی جکر رطب ومعده ومفتح سدد ودر دفع استسقا و
ریاح غلیظه وفالج وبرودت احشا واعصاب ومحرک باه ودیر هضم ومولد سودا
و مصلح او سرکه وروغن ومهرا الخلّ او وادویه خوشبو وسنکدان او
مولد سنک کرده است واکتحال خون کرم او جهة بیاض مفید واستخوان سوخته
او که با روغن زیتون بسیار جوشانیده باشند جهة رویانیدن موی
ذنب الثعلب وکچلی از مجربات شمرده اند باید دو روز از ذبح او کذشته تناول
نمایند **قمری** مرغیست از فاخته کوچکتر ولی بطوق وبسیار مانوس ونوع سفید
او خوش منظرتر است در دوم کرم در خشک وموافق مبرودین ومرطوبین
و مولد اخلاط فاسد واکثار او مورث وسواس وجذام ومصلحش روغنها
وادویه لطیفه وتدهین بروغن بیه او موجب سرعت حرکت اطفال وتحسین
معین نطق ایشان وبودن او در خانها مبطل سحر وچشم بد است
کویند چون نروی بمیرد ماده جفت دیکر نکیرد وچندان ناله کند که بمیرد
قمّل بفارسی شپش وبترکی بیت کویند وبهندی جون وچون باقلی را

سوراخ کرده و عدد او را جای داده بلع نمایند جهة رفع تب ربع مجرب دانسته اند
و چون زنده او را در سوراخ احلیل بدوانند رافع احتباس بول است
و از خواص اوست که چون مریض قریب بموت رسد از وگریزان میشود
گویند که چون باقلا را سوراخ کرده قمل دران گذارند و ثقب باقلا را بموم
مسدود نمایند تعلیق آن رافع صداع است و چون زن حامله در کف
دست گذاشته شیر بران بدوشد هرگاه در میان شیر حرکت کند از آن
حامله به پسر خواهد بود و اگر حرکت نتواند کرد بدختر و از مجربات است و
جمعی گفته اند که اگر از شیر بیرون رود حامل به مونث خواهد بود جهت آنکه
شیر دختر رقیق میباشد و اگر از شیر بیرون نتواند شد ولد مذکر خواهد
بود جهت آنکه شیر پسر غلیظ میباشد و اگر بعد برآمدن از شیر عقب او
رشته سرخ نمودار شود نیز علامت مذکر است **قنفذ** بپارسی
خارپشت بهندی جاها و در تنکابن وارموک و در مازندران ارمجی نامند
و بترکی کرپی گویند حیوانیست موی او مانند خار و اقسام میباشد جبلی
او را دلدل نامند و بری و بحری او کوچک و مراد از مطلق او بری است
مجموع آن در دوم گرم و خشک و گوشت او صالح الغذا و محلل ریاح و

قولنج و مداومت ان رافع جذام و باعث وقوف آن وجهه استسقا و سپرز

و درد کرده و نقرس و مفاصل و تقطیر البول و بول در فراش و تحریک باه

مرطوبین و کزاز و لرزی تب و مداومت او مورث عسر بول و مفسد معده

و جگر و مصلحش روغنها و سرکه و مصدع و مضر کرده و مصلح ان عسل است

با سکنجبین و سوخته بری و بحری او جالی و محلل و رافع گوشت زیادی

زخمها و التیام دهند آن و شرب نیم درهم از آن جهة تب ربع مجرب یافته اند

گویند اگر به شکم او را در روغن کدخته و بر بدن طلا کنند هیچ اثر از آن بگو

پاشن و ستبر است او رافع حمی است و ضماد گوشت او جهة خنازیر و غدد

و سیه او جهة کلف و نمش و پوست سوخته او با زفت جهة داء الثعلب و جگر

خشک کرده او جهة استسقا و دور زهره او جهة رفع انتشار زخمها

جذام مفید و شرب آن را با موم جهة اخراج جنین مرده مجرب دانسته اند

و اکتحال آن رافع بیاض است و قنفذ جبلی کرم و تر از سایران و خوردن

او جهة نقرس بیعدیل و بدستور ضماد گوشت و خون او و طلای خون

او رافع چرک بدن و جالی کلف و حمول او مدر حیض است و گویند در موضعی

که خارهای درشت او باشد هوام نزدیکی نکنند و مار از اقسام قنفذ

کربان است و قنفذ بحری لذیذ تر از بری اوست ملین طبع و مقوی معده و مدر بول و جلد سوخته او جهة جرب و قروح سر مفید است گویند خارپشت بر درخت انگور میرود و انگور می اندازد و بعد ان فرود آمده بدانها می غلطد انگورها در خارهای او بند میشود برای بچگان خود میبرد فسبحانه ما اعظم شانه

قنبره بفارسی چکاوک و بترکی قرلاق و بهندی ممولا نامند و از عصافیر مشهور است کباب او رافع قولنج و مدر بول و موافق امراض مثانه است و گوشت او ملین طبع و مضر محرورین و مصلحش سرکه و مویهای تر است

ققنس گویند مرغی مشهور است آواز خوش دارد و اگر جفت او هلاک شود جفت دیگر قبول نکند و بروی نوحه کند تا آخر عمر حطب بسیار جمع کند از برای آشیانه انگاه منقار بر منقار زده ساید تا آتش افروخته شود و در هیزم افتد و هر دو سوخته شوند انگاه بر خاکستر ایشان باران آید از ان خاکستر دو دیده پدید آید و جناح بر آورد و ققنس شود همچنانکه از اصل بود قندز اسم حیوان چند بد است سر است لباس پوست او رافع ریاح و جلوس بران دافع نقرس است

حرف الکاف

کرکی بفارسی کلنک و بترکی درنا نامند گوشت او در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و مقوی بدن و محلل

العهدة علی الراوی

قولنج و دیر هضم و مولد خون غلیظ است و مصلح او آنست که یکدو روز
بعد از ذبح با سرکه و روغنها استعمال نمایند و جبنه دان او حابس اسهال
و مهره او رس گویند که دو درهم از خشک سائیده او با آب نخود مطبوخ جهة درد
گرده و مثانه مجربست و چشم او را چون سائیده در چشم کشند بیخوابی آرد و اگر
زهره او با خود دارد دیر مست شود گویند کلنگی که مرده باشد عصب پای او را
حلقه ساخته کسی که بپوشد از رفتن مانده نشود و سرگین او رافع
کلف و خون او مسکن نقرس و مغز سر او جهة شبکوری و زبد
البحر و سرگین سوسمار و شکر جهة بیاض چشم و با آب حلبه جهة تحلیل اورام
و موی سوخته او جهة بواسیر نافع و سعوط زهره او با آب چغندر سه روز
و با آب مرزنجوش و بدستور سه روز تا یکهفته رفع لقوه میکند و مجرب
دانسته اند بشرطی که دران ایام روغن که دکان بیاشامند و تا بلند
و بر روشنی نگاه نکنند و اکتحال آن جهة نزول آب و شبکوری و ناخنه
و انتر آبله و طلای آن جهة برص و جرب متقرح قوی الاثر است و سعوط
زهره و دماغ او از هر یک یکقیراط با روغن زنبق رافع نسیان
و سفیدی موی سر و ریش است بشرط تکرار و در تقویه حافظه بیعدیل است

و آشامیدن به او باشد که عنصل جهة ورم سپرز بغایت موثر است

71 کرکدن

کرکدن بهندی کینده نامند حیوانیست از گاومیش بزرگتر و پوست
او سیاه و چین دار و در غایت صلابة و یسمی حمار الهندی بالای
مثل فیل است از غرایب او آنکه چون خواهند که حصنی را مفتوح نمایند
شاخ او را در آب نهند یک شب و آن آب را در قلعه ریش کنند
مفتوح شود حامل قطعه از شاخ او از چشم زخم محفوظ است و آسیب بران
کس نیفتد گویند اگر شاخ او در آب گرم نهند سرد شود و تعلیق چشم
راست او رافع جمیع المهام نوشته اند و باعث حفظ از هوام است
و تعلیق چشم چپ او رافع تب لرز شاخ او را چون تعلیق نمایند برای
درد پشت نافع است گویند هفتصد سال عمر کند و هیجان شهوتش بعد
پنجاه سال باشد و سه سال آبستن ماند گویند چون صاحب قولنج یا رحم
شاخ او بدست گیرد درد زایل شود و اگر حامل بدست گیرد وضع
حمل شود اگر سوده او بر خفته پاشند یکشبانه روز بیدار نشود اگر اطعمه مسموم
در ظرف آن باشد سمیت آن کم شود و شاخ او منحصر در یکعدد و شکل
کله قند و از روی بینی او رسته و صورتش بکوک اشبه است بخوک

شاخ او جهة بواسیر و عسر ولادت و گریزانیدن هوام نافع و اشامیدن
آب از ظرفی که از شاخ آن ساخته باشند جهة رفع بواسیر مفید و طلا
کردن پیه او مورث مهابت است **کردان** مرغیست از گنجشک بزرگتر و
پاهای او دراز و در طبع مانند عصفور است **کلب** بری و بحری
و اهلی میباشد بری را بعربی ابن آوی و بفارسی شغال و بهندی گیدر
و تبرکی چقال نامند و آن گاهی با سگ اهلی جمع میشود و توالد واقع میگردد
و سگ آبی دو قسم است یکی بحریست و دیگری نهری و آنرا بفارسی خرمان
گویند چه در شکل شبیه بخر میباشد و بعربی کلب الماء نامند و چند از این
قسم حاصل میشود و سگ اهلی اصناف است چشمش بعد دوازده روز وا
میشود و گویند کاسه سر او یک استخوان است از انواع میترسد و مجنون میشود
در وقت طلوع نجم الکلب علامت نجابت او است که سرش خورد باشد
و سر گوشش هوا داشته باشد پشت او باید که کوتاه باشد و گردنش دراز
و مابین دو دست و پای او فراخ باشد و چشمش کلان باشد و مابین دو چشم
فراخ باشد و دهنش هم دراز باید و باریک و سر پوز کلان و جبهه بر آمده
و عریض و کوتاه دست بولش در ساعت رفع ثالیل میکند چون انیاب او

بیمار دو

بر بازوی تعلیق کنند سگ دیوانه آن کس را نمیگزد و سرگین او
دافع بیاض عین است چشم سگ سیاه مرده هر جا دفن کنند آن موضع
خراب شود و تعلیق زبان او برای کسی که سگ دیوانه او را گزیده باشد
نافع است و اگر بر کودک ببندند باسانی دندانش بر آید خاکی که سگ بر آن
بول کرده باشد اگر روز چهارشنبه آنرا غلوله بسته بر صاحب تب ببندند شفا
یابد بشرطی که این کار قبل از طلوع شمس کنند و مجموع آن در آخر دوم گرم
و خشک و بچه بیست روزه او گرم و تر و چون او را با ادویه خوشبو پخته
تناول نمایند جهة جذام مجرب دانسته اند و بجهة جنون و مالیخولیا قوی
الاثر است و بتغیر تمایه بقدر ربع درهم رافع سموم و کلف و تبرا و که از زائید
اول باشد همین اثر دارد و بطور او رافع حرقة البول و بیاض چشم است
رفع تعلیق ناب او در و گزیدن آن اگر کاسه سر سگ با پوست سینه با
بخور کنند سه روز کسی را که بسته باشند وا شود چرک گوش او
کسی که بخورد چند روز بیدار باشد گویند چون هفت مگس سگ را کوفته
طلا نمایند بر روی کسی در نظرها مثل سنگ روئیش نماید و چون بچه
چشم نگشوده او را بتمامه طبخ دهند بحدی که با آب یکسان شود و نود مثقال

گندم را با آن آب بجوشانند تا جمیع آبها را جذب کند پس خشک کنند و
مرغ سیاه یکساله را در جای تاریکی با آن گندم تعلیف نمایند و بعد از
اتمام مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول کند و غذای دیگر با آن مخلوط
ننماید باعث حمل او گردد و از مجربات است خصوصاً چون سه قطعه مرغ
پرورده در سه روز خورده شود و در فربه کردن بدن نیز مجرب است
و کشیدن بچه سگ پستان مرضعه را رافع انعقاد شیر و درد پستان است
و استخوان و عصب سگ با استخوان و اعصاب شکسته و بریان شده انسان
التیام پذیر است بخلاف سایر حیوانات و کباب جگر سگ دیوانه گزیده
بغایت موثر است و ضماد خاکستر او جهت بواسیر و تشقق و حکه و زخمهای
کهنه و با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده نافع است و طلای زهره او مانع
روئیدن موی زیاده چشم و بول او رافع ثالیل و آشامیدن آن
مانع حمل و پیه او جهت خنازیر مفید است و غرغره و نفوخ و ضماد سرگین
خشک او جهت خناق مجرب است خصوصاً چون تعلیف با استخوان کنند فقط
و آشامیدن خون خشک کرده او تا بقدر پنج درهم و بدستور
سرگین خشک او جهت اسهال دموی و ذرور سرگین آن جهت زخمهای

کهنه و طحال

کهنه و تحلیل اورام قوی الاثر است و تعلیق دندان پیش او که ناب گویند
مانع خرخره خواب و حرف زدن در حالت نوم و رافع برقانست
و چون ناب او را با ناب گربه بموی انسان بخور کرده هر دو را در خانه
دفن کنند باعث فتنه در آن منزل شود محمد بن زکریا فرموده که چون
قضیب سگ را خشک بر ران ببندند بغایت معین جماع است و کلب
بری در سیم گرم و خشک و در خواص مانند اهلی است اگر زبان او را
در خانه بیاویزند نزاع افتد و بر چیزی که چشم او را ببندند چشم زخم نرسد
کلب الماء قسم بحری او بقدر سگ اهلی و بزرگتر از آن و دست و پای
بسیار کوتاه و بی دنباله و کثیر الوجود است و یکمثقال از زهره او سم
قاتل است و علاج پذیر نیست و جالینوس فرموده که اکتحال او رافع بیاض چشم
دیوس‌قوریدس گوید که شحم تازه او جهة نقرس بسیار مفید است کلب نمر
~~از خر و خرس متولد شود و شکلی عجیب دارد و بهر دو مانند~~
~~و از خواص هر دو را نصیب است~~ کلب نهری بقدر گربه و بزرگتر از آن
و شبیه به دلق و دست و پای او دراز و دنباله او مانند دنباله گربه است
و در رودخانها می‌باشد خصوصاً در رود سکاو و اروس کثیر الوجود

کلب نهری

ودر سکابن اورا شنک نامند وجند از و حاصل میشود در خواص و افعال کلب
نهری قریب بکلب اهلی است **حرف اللام** لقلق بفارسی لک لک نامند و
از طیور معروفه است و در سالی که وبا در بلاد و ماوای او شود ترک توطن
آنجا بکند بیضه او از ادویه خاصست اگر کسی غمی داشته باشد استخوان
او با خود دارد دفع آن کند و گویند چون چشم او را با خود دارند
غرق نشوند هر چند شنا ندانند و بعضی این خواص را در استخوان هم
گفته اند و در آخر سوم گرم و خشک و گوشت او جهة جذام و لقوه و ضعف باه
و جهة ریاح غلیظه و برودت مستحکمه نافع و مضر محرورین و مصلحش زرده
کنجد و بیضه او در جمیع افعال قویتر و سرگین او جالی بهق و آثار و
تخم او سیاه کنند موی و رافع صرع است و زهره او رافع شبکوری
و خون او از سموم و جهة وضح و بهق نافعست **حرف المیم** ماعز بفارسی
بز و بهتر کی کجی و بز نر را تیش و ماده را عنز و بزغاله را جدی گویند و بهندی
بز را بکری گویند از غرائب او آنکه بزچه رتیلا را خورد شود باید گویند اگر بز
سفید را زیر بالین نهند بیدار نشود مادام که زیر بالین باشد اگر بز را چهل روز
در ظرف جوی آب دهند بعد آن مطحول دران ظرف آب خورد شفا یابد

اگر سوزنی را به خون آب دهند سوراخ آن سوزن ملتیم نشود لیکن او
چند عدد زیر بالین کودک نهند گریه نکند اگر لحیه او بر صاحب تب بندند
زایل کند چون مراره تیس را بازیت مخلوط نموده بر سر پر و لمثال
آن طلا کنند بیته انجا نیاید چون طحال تیس را صاحب طحال بریده در خانه
خود تعلیق نماید هر گاه طحال خشک شود مرض زایل شود چون مراره او را
با نوشادر مخلوط نموده طلا کنند انجا مو بر نیاید گویند چون شاخ
بز سفید را سوخته در خرقه کتان بسته زیر سر مریض نهند چنانچه او نداند بیدار
نگردد مادام که زیر سر او باشد و گویند در غیر قران ابیض تجربه شده
و چون شحم او را کوفته با زهره مدقوق بیامیزند هر سبع که از آن بخورد
بمیرد گوشت او نسبت بسایر لحوم سرد و تر و کثیف تر از گوسفند و موافق محرورین
در فصل گرمی هوا و مضر سوداوی مزاج و مصلح او بادام و نارجیل و خرمابست
و میوه های سلث تازه و ترشیهای گشنک با او بغایت مضرت و گوشت
بزغاله ما فوق شش ماه بسیار با رطوبت و بهترین لحوم و مسکن غلیان
خون و ملطف است و دیر محلل و با قوه قابضه و مسکن دردها و رویانده
گوشت زخمها و هریره او با نشاسته و آرد برنج و جاورس جهة سحج و

واسهال که از اغذیه بهم رسد وافراط عمل دوای مسهل وحقنه او باآرد
جهة قرحه امعا وضماد او باسرکین او وزعفران جهة نقرس مفید وطلا
سرکین او بغایت محلل وجهة ورمهای کهنه واستسقا وورم سبز روسوخته
او الطف وجالی وباسرکه جهة داء الثعلب وباعسل جهة جرب وضح و
اورام صلبه وسعفه وقروح ساعیه وشهدیه وبابزرالبنج جهة کوچک کردن
انثیین ازمجربات است وشرب او جهة گزیدن هوام ورفع یرقان وباماء الغسل
جهة کشودن حیض واخراج جنین وفرزجه سرکین خشک او باکندر
جهة منع ادرار حیض مجرب دانسته اند وطلای بخته او باشراب وباسرکه
جهة جذب سم هوام وداغ کردن باو جهة عرق النسا ازمجربات وشهود
بداغ عربیست باید سرکین بزرا افروخت ودرپشم پیچیده درموضعی عمیق
که گشته بند یا محاذی ابهام است گذاشت وچون حرارتش کم شود تبدیل
بدیگری نمود تا حرارت آن محسوس دروک کرده ومحرق وغیر محرق او
باعسل جهة درد مفاصل بارد وسرکه جهة حار آن وطلای مطبوخ او
بابول اطفال جهة قولنج بلغمی ورياح غلیظه وتحلیل ماء اصفر وباشراب وحلبه
جهة تحلیل اورام مفید وطلای سم سوخته او باسرکه جهة داء الثعلب وسوزن

انثیین

او بامنغل

اوابثل آن نمک سنک جهة رفع زردی دندان و عفونة لثه و با سرکه
جهة ثآلیل منکوسه و بخور او جهة کریزانیدن حشرات نافع و شرب سم سوخته بز
نر را با عسل جهة رفع بول در فراش مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا
دو درم است و اکتحال زهره او رافع غشاوه و طلای آن جهة داء الفیل و توثه
مفید و زهره بز کوهی پادزهر سموم هوام است و جکر بز سیاه را چون شرحه کرده
زهره او را با او مخلوط کرده دار فلفل و زنجبیل پاشیده خوناب مترشح کباب
او را در چشم کشند جهة شبکوری مجرب دانسته اند و چون کرده او را شرحه کننده
کرده و کرد بران پاشیده کباب کنند و آب مترشح او را بچشم طلا
در روز زایل کنند و از مجربات شمرده اند و سلمیوس و اغازیمون کویند
که چون خصیه بز را شکافته بدر آورند مدحرج و نطرون و زیره بر او پاشیده
خشک کنند یکمثقال او با آب کرم جهة بهر و ربو و درد جکر و درد مثانه
مداومت آن جهة تقویة باه عجیب الاثر است و چون با بوزه و صعتر خشک
کنند یکمثقال او با سرکه عنصل رافع سپرز است و چون بز نر چهار ساله
که در فصل اول رنکینی انکور ذبح نموده خون اول و آخر را بکیرند و خون
وسط را در ظرف سنک بکیرند و بعد از بسته شدن ریزه کنند و بر روی

كاه و غربال در سایه خشک نمایند او را بداقه نامند در ریختن سنک کرده
و شانه بعدیل است و چون شاخ و سم بز را با ترب و عسل و بید انجیر تقطیر کنند
معادن و جمیع اشیای صلبه را نرم میسازد و چون سم او را حل نمایند
مدادی در غایت سیاهی است و بستن پوست سر بزغاله بکر می فرخ
آن بر سر صاحب سرسام و اختلاط ذهن بغایت مفید و ضماد مغز سر او
مرطب قوی و ملین دماغ و اعضای صلبه است ماریطوغون در جامع الحکایات گوید
تنش بر مثال تیر است و دمش مانند عقرب و نیز دو نر و در مغرب میباشد
و هر کرم را خورد مالک الحزین بفارسی بوتیمار نامند و بهندی کبود از طیور
آبیست گردن و پاها دراز و کوچکتر از کلنک و سفید و در کنار آبها مجاور و سر
بزیر افکنده میباشد در دوم گرم و خشک گوشت او محرک باه و مقوی گرده
و غلیظ و مولد ریاح و مصلحش ادویه حاره و طلای پیه او قاطع خون بواسیر
و ضماد خون او در حمام جهة منع نزولات مفید است خوردن گوشت او جهة
بواسیر مار ماهی شبیه بمار و زیاده بر شبری و سفید و از دنباله تا سر از دو
جانب نقبه دارست و بر روی آب مانند سایر ماهیان نمی آید گرم و بخته
او مبهی و جهة درد کمر و تحلیل ریاح و قطع سیلان خون مفید است حرف

وف النون

حرف النون

76

حرف النون نحل زنبور عسل است در سیم گرم و خشک و طلای رطوبه او
رافع درد گزیدن زنبور و محلل اورام است و چون بچه پر بر نیاورده او را
با پالوده آرد گندم که ده مثقال باشد بنوشند در اندک زمانی بران را
فربه کند مجربست گویند که چون یعسوب آنها بمیرد جمله بمیرند زیرا که غذا
نخورند و همه مطیع او باشند و اگر زنبوری بر نجاست نشسته باشد
او را نگذارند داخل شان شود و ریاست آنها به ارث است و یعسوب کلان
تر از همه در جثه باشد عسل سفید از نحل جوان بود و زرد از پیر گویند
نوعی از عسل سم قاتل است که برایحه بکشد و تعلیق موم باعث [illegible] گفته اند
تعلیق دل او در جلد گرگ باعث قضای حوایج و محبوبی در نظرها و
ایمنی از سباع است نسر بفارسی کرکس گویند و ترکی قجغر و بهندی
گد از سباع طیور و بزرگ جثه و در رنگ قریب بعقاب و مایل بتیر
و گویند در یک روز زیاده بر دو هزار فرسخ قطع میکند بدلیل آنکه
بچه او را زعفران آلوده اند و او گمان یرقان کرده در یکروز سنگ
یرقان را از سراندیب آورده مسافت آن در رفتن و مراجعت نمودن
زیاده بر دو هزار فرسخ میشود و از خواص اوست که بجهة حواست ورو وقت

خواب یک چشم را نمی‌پوشد و تا هزار سال عمر میکند و در سالی زیاده بر یک
تخم نمیکند در سیم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح غلیظه و قولنج ایلاوس
و مفتح سدد و مفتت حصاة و قاطع بلغم و ردی الغذا و غلیظ و مصلحش
دارچینی و ترب پیه او جهة سرفه و ضماد اش جهت مفاصل و قطور او
جهة کری قدیم گوشت و خون و زهره او قاطع بیاض و رافع نزول آب و
ظلمة البصر و جرب چشم و سرگین او جالی کلف و خاکستر موی او رافع جرب
و حکه و قروح است و محمد بن زکریا گوید که طلای بیضه او در عرض سه روز
گیسیا را مقوی تخضیب است و هرمس گوید که سعوط دماغ و زهره او از
هر یک بقدر نیم دانگ و مثل آن قطران و روغن زیتون رافع حبول
و جذام است و از مجربات شمرده اند باید تیز بصر است بحدی که جوز را
از چهارصد فرسخ می بیند و چون بوی خوش را بو کند میمیرد و قوی
ترین طیور است در طیران و گویند که چون نر به ماده نظر مستی کند تخم دهد
زهره او چون هفت بار بچشم بکشند دفع تیره گی نماید و اگر در گوش
چکانند دفع کری کند اگر پر او را زیر پای زنی نهند که دشوار زاید زود
وضع حمل کند در آشیانه خود برگ چنار گذارد تا خفاش بچه او را

ضرر رساند **نعامه** بفارسی شتر مرغ نامند و معروفست در آخر سیم گرم
و خشک گوشت او محلل ریاح و بلغم و رافع لقوه و فالج و درد مفاصل و امثال
آن و خدر و استسقا و جمیع امراض بارده و بطی الهضم و مضر محرورین
و مصلحش سرکه و روغن و طلای پیه او محلل اورام مزمنه استسقا و تهیج
اطراف و رافع سم عقرب و باعث حرکت اطفال و چون بر بدن بمالند
اقسام مار از آن شخص بگریزد و اگر نزدیک او شوند بحس گردند و شرب آن
باعث زود تکلم کردن اطفال و سرگین او رافع کلف و آثار و خاکستر موی
او رافع اکله و از خواص اوست که از بلع کردن اخگر و آهن تفته و مس تفته
متضرر نگردد گویند تخم مار دو بخش کند نصفی را پرورش کند و نصف را
واگذارد تا گندیده شود و در آن کرم افتند و غذای بچه های او شود از عجایب
آنکه حاست سمع ندارد و لیکن شامه او قویست و آب کم میخورد و پوست بیضه او
چون در آب سرد گذارند گرم شود بیضه او اگر بر گزیده گی عقرب مالند نفع
کند نر او را ازال و ماده را قلوصا گویند استخوان و سنگ را نیز میخورد در
نمل بفارسی مورچه نامند و ترکی قارنجه و هندی چیتیه و للجاه مراد
از آنست و انواع مختلف میباشد بزرگ سیاه را بری و کوچک را

بلندی وکبار پرنده را طیار وسیاه دست وبابلند را نمل فارسی نامند و
ان باسمیه در سیم کرم وخشک و قوة شامه او غالب بر جمیع حیوانات
وطلای مسحوق او مانع برآمدن موی چون بار اول قلع کرده باشند
بیکبار مالیدن رفع بروزان میکند واگر موی را دیگر قلع کرده باشند
محتاج بتکرار طلای اوست وچون صد عدد مورچه مقابر را در بیموقیه روغن
زازقی یا روغن زنبق کرده سه هفته در آفتاب بگذارند طلای ان بر قضیب
وحوالی آن بغایت محرک باه مایوسین ورافع نمش و مورث صلابت
و بزرگی قضیب از مجربات دانسته اند و خوردن آن موجب بیخس و کرب
مصلحش عسلست واز خواص اوست که اطعمه غیر آن وشیر نهار را در جایی
گذارند و چون گذاشتن ضبط النفس شدن کند با دامی که دست کسی با ان
نرسد هرچه پیرامون آن نکرده اگر خانه او در خانه برا کند نبیند اهل الخانه
متفرق شوند دانه را دو حصه کرده میگذارد تا سبز نگردد و نروید فارس خفسا
واکثر حیوانات را که جراحت رسد مور از وجدا نمیشود تا هلاک نکند و مهره مارس گویند
چون مور را در روغن زیتون جوشانیده در گوش بچکانند دفع کرمی
ورباح وطنین مینماید وطلای مور مقابر با سرکه رافع خنازیر وضماد تخم

اورا باهمه روغنها مسقط موی و مانع برآمدن دانسته است و گویند چون از تخم
او بخورند باعث تحریک ریاح شکم بطرف اسفل بحدی میگردد که ضبط
نتوان نمود و زیره کرمانی رافع آنست نامور نامور حیوان وحشی است
آنرا دو قرن بود چون منشاری بیشتر احوال او مانند بقر وحشی بود در بیشه‌ها
بسیار درخت باشد و چون آب بخورد نشاطی در وی پدید آید و در میان
درختها بازی کند خاصه اگر گوشت او با نبید بپزند و کودک بخورد بلادت
از وی زایل شود و اگر کعب او بر ساق بندند از رفتن خسته نشود نمسها
جمع نمس و آن حیوانیست بقدر شغال و صورت او شبیه بدلق و رنگش مایل
بزردی و با خطوط سیاه مانند ببر و مرغ و موش صید میکند و در عین
آواز او مانند گربه و در غیر آن وقت بنهج دیگر است و ترکان ماوراءالنهر او را
گجنه گویند و در بلاد مرو نیز یافته میشود و سر او کم موی و لب او چرب و
متعفن میشود که بدهن کرده باشند و موسه که علتی است در سر با بر سر کشیده
این صفت مسمی بآن اسم است جالینوس گوید طلای پیه او و بدستور موی
سوخته او با روغن رافع بهق سیاه و جرب است و ارسطو فرموده که چون
آفتاب در بیت خود یا در شرف باشد چشم راست او را گرفته با خرقه کتان

بر صاحب ربع بیاویزند رفع تب او میشود و اگر چشم چپ او را به بندند تب
عود نموده مفارقت نمیکند و سقراطیس گوید طلای سرگین او با خردل رافع
داء الثعلب است و مهرایرس تصریح نموده که طلای زهره او با سفیدی تخم
مرغ رافع دمعه و سقوط خون او بقدر یک قیراط با شیر زنان رافع جنون است
نمر بفارسی پلنگ و بترکی قپلان نامند دو نوع میباشد عظیم الجثه صغیر الذنب
و بالعکس دشمن انسان است چون مرارهٔ او را با خود دارند شهوت زیاد شود
و چون قضیب او را ساییده با قدری شکر تناول کنند تقویت باه بسیار
کند با مار دوستی دارد و با جمیع حیوانات دشمنی و جمیع اعضای او سم است
گوشت او گرم و خشک و هیچ حیوانی گوشت او را نمیخورد و تصریح نموده اند که
او نیز الجیاست و زهرهٔ او سم قاتل و در اندک بعد ۳ ساعت هلاک
میسازد و خون او رافع کلف و بهق و آثار است و مهرایرس طلای خون
او رافع جمیع علل چشم دانسته نمر و رافع احولی گفته و جراحات بد و گوشت
او را با آب زیتون مهر کنند طلای آن در ازالهٔ تری و زخمها و خناز
بی‌تحلیل و قطور مغز سر او با آب جرجیر و زنبق در احلیل مقوی و محرک جماع آن
و بدستور حمول مغز استخوان او رافع درد رحم و نزد اکثر اطبا به او

بهرمن

79

بهترین اطلیه فالج و مفاصل و امراض بارده است و جلوس بر جلد او مانع
گزیدن هوام و مسکن بواسیر است گویند از خواص اوست که چون کسی بر
تمام جسد خود به کفتار بمالد پلنگ قصد او نمیکند بجدی که تواند او را بدست
گرفت و او بسیار مایل بشرب خمر است و چون به بیند رسد مبتلا بانه شود
و بتجربه مجربین رسیده که چون بر زخم پلنگ موش بول کند نجابت ولهذا
در بلاد گیلانات زخم دار پلنگ را در جائی نگاه میدارند که اطراف آن مکان
آب باشد و موش نتواند گذر نمود **حرف الواو** **واق** اسم مرغیست که در کنار
آبها میباشد تیره مائل بسیاهی و مخلوط بسفیدی و پشتش میانه و در
کاسه سر او سه چهار عدد موی مانند کاکل رسته در غایت سفیدی
و نرمی و قریب بشبری و ترکان با زلف چقار جمع کرده بر سر بندند و اکثر
صید او ماهی است و در تنکابن او را وین نامند و گو حکیم انحقار است
در دوم گرم و در اول خشک و گوشت او موافق مبرودین و درد زانو
و کمر و روغن او جهة فالج و امراض عصب نافع است و گوشت نمکسود او
جاذب پیکان و خار از بدن و زهره او جهة بیاض چشم و نهق مفید است
وطواط او را بپارسی بابوانه گویند بلیناس گوید که وطواط

نتیابد

حرف الواو

در آب غرق شود هر که از آن آب بخورد تا یک ماه نخندد اگر موی آدمی را
در گردن وطواط ببندند و رها کنند آن آدمی هیچ نخندد تا آنکه وطواط
بمیرد یا آن موی از گردن او بگشایند **ورل** بفارسی و ترکی بزمچه نامند
و او حیوانیست بزرگتر از جردون و دنبال او دراز و جلد او سیاه و در پشت
و ابلق از خطوط زرد و در آخر سیوم گرم و خشک و قایم مقام سقنقور در همه
افعال و پیه او محلل ریاح و ضماد گوشت او جاذب پیکان و خار از بدن
و جاذب سم گزیدن حیوانات نجور او جاذب خون بظاهر جلد و باعث
فربهی عضوی که بران به بندند و طلای روغن زیتون که دران جوشانیده
باشند و مهرا شده رافع آثار جلد و کلف بهق و داء الثعلب و توبا و سرگین او
قالع بیاض چشم و طلای پیه او تعظیم کنند قضیب و طلای خاکستر او موجب
سختی عضو است **ورشان** از جنس کبوتر صحرائی و از آن بزرگتر و طوق دار است
و بترکی الافاخته نامند و در خواص مانند کبوتر صحرائی و از آن بهتر است و
خون در روغن زیتون مهرا کنند طلای او در افعال مانند پیه شترمرغ و
و مداومت خوردن او مورث بدی خلق و مصدع و مصلحش سرکه است
وشق حیوانیست بسیار کوچکتر از پلنگ و در رنگ و شکل مانند آن .

لتعظیم القضیب

دوبال

و دنباله او کمتر از شیر و در تنکابن پلنگ مول نامند در خواص مانند پلنگ و
لباس پوست او معین باه و مقوی کمر و مانع عروض بواسیر و موی سوخته
او جهة جراحات مزمنه نافع است **حرف الهاء** **هدیه** در اصفهان خرخدا
و بره نامند و بقره بنی اسرائیل مراد از آنست و آن حیوانیست بقدر باقلی
خاکستری رنگ و زیر شکم او سفیدی و پایهای او بقدر سر سوزن
و کثیر العدد و در دوم سرد و تر و شرب او با شراب دافع عسر بول و یرقان
و طلای آن جهة خناق و سقوط لهاة و مطبوخ او در پوست انار که با روغن
گل سرخ بجوشانند نیم گرم او را در گوش چکانیدن رافع گرانی و طنین
و درد گوش است و چون در کوزه سفالی بسوزانند و با عسل مخلوط کرده
روزی از یک اوقیه تا دو اوقیه بنوشند جهة عسر النفس مجرب دانسته است
و تعلیق او با پاره کتان و امثال آن رافع تب ربع و قطور رطوبة او در احلیل
رافع حرقة البول است **هدهد** معروفست و او را مرغ سلیمان نامند در دوم
گرم و خشک و مهرالجثه او با شبت جهة بیخش و قولنج و سدد و خون منجمد و
حصاة کرده و مثانه و زهره و خون او جهة بیاض چشم و بهق و سعفه و ابخوان
او جهة تب ربع نافع اگر زبانش باخود دارند دشمن ظفر نیابد دلش باخود

داشتن قوت باه دهد و با شراب خوردن باعث شهوت بسیار است

دلش اگر بریان کرده دو کس بخورند دوست شوند بال راست او زیر خفته

نهند بیدار نشود از پر او عقرب فرار کند چنگال او سوخته و سوده بزن بخورانند

حامل شود اگر تاج سر او را بر کسی ببندند صداع زایل شود اگر چشم او را

خشک کرده سائیده با روغن بیامیزند و در روی مالند در نظرها عزیز

شوند چشم او زیر بالین کسی که باشد خواب نکند و با نورد [illegible]

نیز اگر بال راست او زیر بالین نهند نوم غالب شود از دود استخوان او

همه هوام فرار کنند و تعلیق بر و زبان او بورث حاجت و دوستی مردم و بدستور

تعلیق بجته اسفل او درین امر موثر تعلیق دم او باعث حبس نزف الدم

و اگر بر ماکیان تعلیق کنند بیضه اصلا ننهد و چون چشم او را بر بستر

تعلیق نمایند هر که بران بخوابد خواستن نباید اظفار او را با اظفار خود درو

نموده در کاسه طلا کرده بهر زنی که بخورانند محب شود و لشبر طلی که عالم نباشد

گذاشتن دل او بر سینه نایمه باعث تکلم اوست بما فی الضمیر حامل دراز

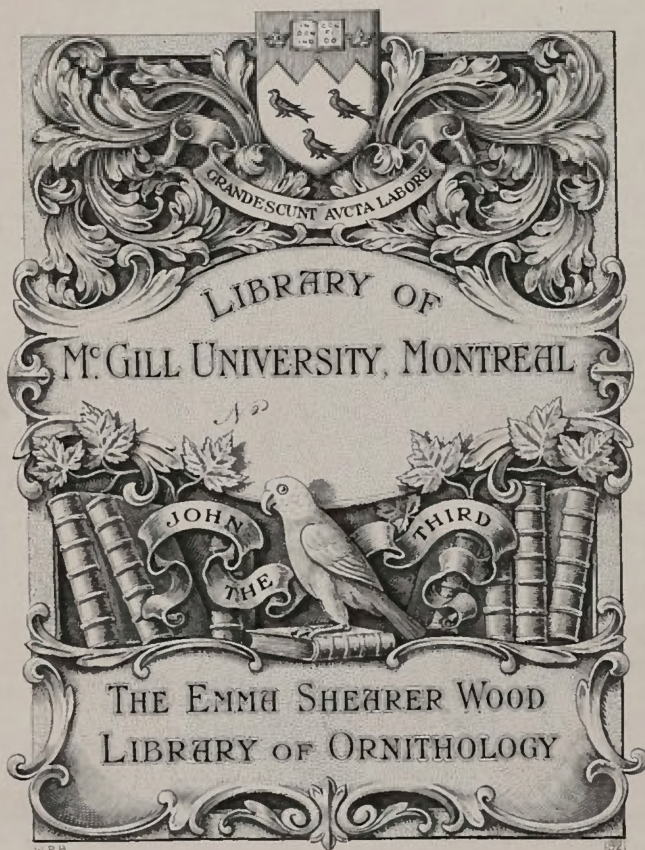
نرباشد بر بال چپ او را کسی غلبه نتواند نمود و چون زبان او را در شیرج

گذارد و زیر زبان گیرد و بهر کس هرچه سوال کند اجابت کند و چون بال چپ او را

81

سوخته خاکستر آنرا بر راه کسی پاشد و اسمش بگیرد محب شود و چون مره ره
اورا و منقار اسفل را و یک پر بازوی راست او را بگیرد و در جلد ادیم و برخود
تعلیق نماید با اسم کسی آن شخص محب شود مادام تعلیق چون چشم راست
او را در خرقه نو بسته تعلیق کند در دست راست و بر کسی داخل شود
در وقت دخول و خروج کسی او را نه بیند و تعلیق استخوان بال چپ او
جهة بستن زبان بدگویان و دوستی دشمنان و باخود داشتن چشم
او جهة تقویه حافظه و بیاد آمدن فراموش شده و ایمنی از جذام و خناق
مذبوح تمامه بر در وارم ... جهة دفع سحر و چشم بد و ام صبیان ... بر او
جهة زخمهای سحر و جنون بلع کردن دل او بگرمی ذبح آن جهة قوة حافظه
بغایت موثر و ناخن و پر او را در حریر زرد بسته در زیر دو خصم گذاشتن جهة
الفت ایشان خصوصا در وقتی که قمر در سنبله و نظر دوستی با زهره
داشته باشد و نگاه داشتن پر او جهة نصرت بر خصم موثر است حرف الیاء
یوز اسم فارسی فهد است و ترکی بارس نامند و هندی چیته حیوانیست
مانند پلنگ و او را رام نموده مانند سگان شکاری صید وحوش باو میکنند
حرارت و یبوست او کمتر از پلنگ و در جمیع افعال قریب باو است ماده او

جلد تر از نرست در سه سال یکبار آبستن شود در عجایب المخلوقات نوشته
که چون شیر و پلنگ با هم جفت شوند یوز تولد کند لیکن بی اصل میماید و اول
شکار یوز یزید بن معاویه کرده چون رنجور شود سگ را بخورد شفا یابد صدای
خوب و شراب را دوست دارد از بول و سرگین او موشان بگریزند گویند
حسان الوجوه را دوست میدارد یربوع بفارسی موش دشتی نامند و او مانند
موش و ازان بزرگتر و دستهای او بسیار کوتاه تر
از پا و دنباله اش بلند است و در سیم گرم و خشک
و کثیر الغذا و ملین طبع و مدر بول و باهی
و جهة امراض بارده مثل فالج و رعشه
و مفاصل و اخراج سنگ
گرده و مثانه نافع و محرق
خون و مصلحش میوهای
تازه و ترشیهاست
تمام شد
روز شنبه ۱۱۳۳


GRANDESCUNT AUCTA LABORE
LIBRARY OF
McGILL UNIVERSITY, MONTREAL
No
JOHN THE THIRD
THE EMMA SHEARER WOOD
LIBRARY OF ORNITHOLOGY
WPB
1921